



# مسائل بین المللی

۳

مرداد - شہر پور

سال ۱۳۶۸

## مسائل بين المللى

۱۳۲۸

مرداد - شهرسور

شماره ۳

### فهرست مطالب

صفحه	عنوان مطلب	نويسنده
۲	ما همه اعضاى يك خانوار بزرگيم .....	جو سلوو كن گهبل
۱۳	امروزه كمونيست بودن به چه معنا است .....	جيم باروس - آدرهانو گوته را پاروسلاو كاشه - برت را لمسون فريدريش فيسرزوف
۲۶	سوره و راه برون رفت از بحران .....	خالد حمادى
۳۱	چگونه مى توان موانع همگرائى را از ميان برداشت ..	پرويف مارياش
۴۰	تضادهاى آشتى ناپذير در سوسياليسم ؟ .....	آنا تولى بوتنكو
۴۹	سومين قانون اساسى الجزاير .....	على ملكى
۵۴	ملاحظاتى در زمينه بحث مذ هب و غرود هيبان ..	ديرسى ليند وزو
۶۳	درمهاى تاريخ .....	اولرئش پيرتسينگر
۷۱	۲۰۰ سالگى انقلاب كپو فرانسه .....	—

## جو سلوو

د بیرکل حزب کمونیست آفریقای جنوبی

## کن گیل

د بیرکل اتحادیه کارکنان تولید، علوم و

د اراضی بریتانیا

## ما همه اعضای

## یک

## خانوار بزرگیم

یکصد سال پیش در ماه ژوئیه ۱۸۸۹ در کنگره

انترناسیونال دوم در پاریس تصمیم گرفته شده که هر

سال اول ماه مه را بعنوان روز همبستگی جهانی زحمتکشان جشن بگیرند. مسائل انترناسیونالیسم در جهان سراسر پیوند امروز ابعاد تازه ای یافته است. چطور می توان امروز تاثیر همبستگی زحمتکشان و نیروهای مترقی را تقویت کرد؟ چه امکاناتی از همکاری کمونیستها، سوسیال دموکراتها و سایر مسالک جنبش کارگری و رهائی بخش در این راه برمی آید؟

بنا به خواهش تحریریه مجله یکی از نمایندگان نامدار جنبش کمونیستی و رهائی بخش آفریقا و رئیس سابق شورای عالی اتحادیه سند پگاهای بریتانیا (۱۹۸۵/۸۶) و رهبر فعلی یکی از بزرگترین سند پکاهای انگلستان در این زمینه مباحثه ای کرده اند که ما کوتاه شده آنرا می آوریم.

واژه "جهان سراسر پیوند" را چطور باید فهمید

جو سلوو: امروزه اغلب از "جهان سراسر پیوند" صحبت می کنند. من این واژه را عمدتاً اینطور می فهمم که تمام مردم کره زمین در مبارزه ای که بخاطر حفظ بقای حیات و منع فاجعه هسته ای که هیچ طبقه و نظامی را مصون نمی گذارد، محتاج یکدیگرند. واقعیت تغییر یابنده جهان تدقیق نظر معروف لنین را مبنی بر اینکه جنگهای امپریالیستی اجتناب ناپذیرند، ضروری می سازد. نظر امروزی مبنی بر اینکه می توان طبیعت تجاوزگرا امپریالیسم را مهار زد، متکی بر چندین عامل عینی است که در زمان لنین وجود نداشت. از جمله اینکه سرمایه داری هم در یک جنگ جهانی نسوز ناپود می شود و این بخصوص از توازن تقریبی نیروهای نظامی کشورهای دو سیستم منتج است.

من تزی را که میخائیل گارباجف مطرح کرده است که ارزشهای عام انسانی بالاتر از ارزشهای

طبقاتی قرار دارند، اینطور می فهمیم: ارزشهای خاصی هستند که تمام طبقات در تحقق یافتنشان نینفع هستند. اما این طبقات در بسیاری دیگر از موارد رقیب یکدیگر می مانند. یعنی ای— ارزشها ذاتی طبقه است. بعنوان مثال در صورتیکه تعادل استراتژیک د و سیستم بهم بخورد من مطمئن نیستم که بتوان از بروز تجاوزگری امپریالیسم جلوگیری کرد.

کن گیل: جهان نه فقط بخاطر خطر نابودی همگانی همپیوند است بلکه همچنین از آن جهت که تمدن جدید آنها اساساً تغییر داده است. با توسعه وسائل نقلیه و مخابرات، ابعاد و فواصل کوتاه شده است. مسائل دشواری بر بساط توسعه بی وقفه صنایع پدید آمده — آلودگی محیط زیست کل بشریت را به مخاطره انداخته است. و بالاخره افلاس خلق های "جهان سوم" بدرجه خطرناکی رسیده است و مسئله دیون خارجی می رود که سیستم مالی بین المللی را متزلزل سازد.

در دوهه اخیر بر اهمیت و وزن این عوامل بسی افزوده شده است. بعقیده من نمی توان این مسائل را بدون همکاری کشورهای صنعتی بزرگ حل کرد. سازمان ملل متحد و موسسات ویژه آن باید در این راه نقش مهمی بعهده گیرند. اما تحت شرایط جدید نیز چیزی از اهمیت مبارزه خلقی سیاسی و همبستگی موثر بین المللی کاسته نمی شود. برعکس، شرایط برای نیروها و جنبشهای مترقی در تمام جهان مساعدتر می شود.

جو سلوو: و باید هم از آن استفاده کرد. در اینجا ما باید دقیقاً بدانیم که چه می خواهیم مثلاً من این عقیده را که باید مبارزه بخاطر صلح را بر مبارزه طبقاتی ارجح دانست یا برعکس از جنبه نظری درست نمی دانم. رابطه این د و هر بار به وضع و مورد مشخص بستگی دارد. گاه نیروهای که در راه رهائی ملی مبارزه می کنند مجبورند دشمن را زیر فشار انقلابی بگیرند، حتی به زور اسلحه، تا به صلح برسند. نمونه بارز آن نامیبیا است. در کشور ما، آفریقای جنوبی، ممکن است طرح عجولانه امکان مذاکره و حصول توافق با پره توریها به تضعیف این فشار منجر شود که بدون آن هیچ امیدی به تحول صلح آمیز نیست.

بعبارت دیگر معتقدم که بین مبارزه برای آزادی و مبارزه در راه صلح رابطه گسست ناپذیر هست. اگر یکی را بر دیگری ارجح بشماریم عیناً همان است که منافع کشورهای رشد یافته هنوز در بند را در مقابل با منافع کشورهای رشد یافته و آزاد قرار دهیم. نتیجه چنین برخوردی چیست؟ بجای کمک و همبستگی که برای وصول به هرد و هدف لازم است وضع موجود پذیرفته و ابدی میشود. کن گیل: واقعیت عینی امروز این است که د و قدرت بزرگ در مقابل هم قرار دارند و میتوانند با انفجار کلاهدهای انباشته خود تمام آثار حیات را نابود کنند. حال چطور می توان ضرورت فوری حفظ صلح را با مبارزه بخاطر رهائی ملی و اجتماعی مربوط کرد؟ بنظر من



حالت تازه و پرتحرکی که گارپاجف در مناسبات بین‌المللی بوجود آورده است نمی‌تواند تنها در زمینه کنترل و تقلیل تسلیحات مفید باشد بلکه برای وصول به اهداف دیگر نیز که منظور نظر نیروهای مترقی و آزادی خواه است مفید خواهد بود .

سالهای متبادی است که با وجود کمک بین‌المللی ، حمایت دیپلماتیک و مادی و نیز کمک تسلیحاتی پیروزی چشمگیری عاید جنبشهای خلقی علیه نیروهای استثمارگر و متجاوز نشده است . در چنین اوضاعی و با توجه به انگیزه های جدید جهت یافتن راه‌های سیاسی در فیصله‌دگرگیری<sup>ی</sup> ناحیه ای ، بجا است که نیروهای مترقی راه مذاکره را پیش‌گیرند و دیگر چون گذشته مبارزه مسلحانه را عمده نکنند . طبیعی است که عملیات نظامی در شرایط معینی ممکن است راه صحیح یا حتی تنها راه کسب پیروزی باشد .

مثلاً جنوب آفریقا را در نظر بگیریم . در اینجا رویداد های امید بخشی در جریان است که بدون شك حضور نیروهای کوبائی در آنجا نقش مهمی بعهده داشته است . كنگره ملی آفریقای حمایت روزافزونی را بخود جلب می‌کند و این در سرنگونی رژیم نژاد پرست تاثیر قاطع دارد . اما بگمان من مطالبه قاطعانه در سطح بین‌المللی و از جمله نیز تلاش مصرانه مسکو برای حل پیچیده ترین دگرگیزیهای ناحیه ای و اعتبار سیاست گارپاجف کرده است تا گره سخت مسئله نامیبیا برفع نیروهای رهائی ملی و دموکراسی گشوده شود .

جو سلوو : اما کیه این دگرگیزیها به مرحله راه حل سیاسی نرسیده اند . تفاوت‌های بسیاری میان آنها وجود دارد . البته در مورد دگرگیری میان دو کشور حکم بر راه حل سیاسی است . ولی دگرگیزیهای هست که بر زمینه کشمکش های درونی اجتماع جریان دارند که طی آن انقلاب یا ضد انقلاب از خارج نیرو می‌گیرند . در چنین موردی تکیه مطلق بر راه حل سیاسی بنظر من غلط است . باین طریق ممکن است فیصله قطعی دگرگیری و برقراری صلح بتاخیر بیافتد . همین حکم در مورد سیاست آشتی ملی نیز صادق است . مثلا اگر میلا در آنگولا با اونیتا که توسط ساویمبی رهبری می‌شود يك حکومت ملی تشکیل می‌داد طبیعتاً تشنج در ناحیه کاهش می‌یافت اما در عین حال امکانات خلق آنگولا و دوستانش در فراهم آوردن شرایط مساعد برای آیندگان سوسیالیستی کشور ضعیف تر می‌شد .

نباید سیاست آشتی ملی را مطلق پنداشت و گرنه مسائل اجتماعی خلق که اغلب علت واقعی دگرگیری است به پشت صحنه رانده می‌شود . اعلام این اندیشه بمثابة سیاستی همگانی با تز جا- افتاده مارکسیسم مبنی بر اینکه مبارزه اجتماعی و مبارزه طبقاتی نیروی محرک تاریخ است ، ضدیت دارد .

طبیعی است در جائیکه يك دگرگیری ، صرفنظر از ریشه آن ، از طریق مذاکره و انعطاف متقابل

حل شدننی است، نباید جنگ " تا پیروزی نهائی " را شعار ساخت. نیروهای دخیل درگیری با توجه به عوامل داخلی و خارجی تصمیم به فیصله صلح آمیز آن می گیرند. ممکن است آنها سعی کنند یک درگیری درونی را به ملاحظه خطر بروز فاجعه ای همگانی معوق بگذارند یا جریان آن را سد کنند. اما مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی، برای آزادی انتخاب و حق تعیین سرنوشت و استقلال واقعی خلقها را نمی توان مانع شد یا محدود کرد. این مبارزه قاطعانه پیش برده می شود و محتاج به کمک موثر بین المللی است.

بعقیده من نظریه جنگهای عادلانه و ظالمانه هم معتبر می ماند که بی شک در مورد درگیریهای درونی کاربرد دارد. بعبارت دیگر سوسیالیست ها و موکراتها همچنان وظیفه اخلاقی دارند از کسانی حمایت کنند که جنگ عادلانه ای را پیش می برند. برعکس حمایت از نیروهایی که به جانبداری از ارتجاع می جنگند، توسط امپریالیسم، خلاف اخلاق است زیرا از این طریق جنگ غیرعادلانه ای کمک شده است.

کن گیل: جو، بنظر من تو خیلی خوب تشریح کردی که باید بین درگیریهای طبقاتی و درگیریهایی که به نیروی سیاست معقول کشوری فیصله می یابند، فرق گذاشت. این مهم است که مقوله جهان سراسر پیوند پوششی برای تلاش در جهت آشتی طبقاتی نگردد. مبارزه طبقاتی، چه ما بخواهیم یا نخواهیم، تحت هرگونه شرایط بین المللی، قانون جامعه سرمایه داری می ماند. حالا بسیاری کسان از خود می پرسند که آیا اتحاد شوروی اگر بجای حمایت از مبارزان رهائی ملی و اجتماعی، در راه حصول آشتی ملی تلاش ورزد از همبستگی بین المللی عدول نکرده است؟ غرب بشدت آرزو دارد که اتحاد شوروی کمک خود را به جنبشهای انقلابی قطع کند.

خواندن مقالات برخی تئوریسمین ها که ظاهراً به چنین آرزوهایی پروبال می دهند و فیصله صلح آمیز را به هر قیمت توصیه می کنند، تاسف انگیز است. انسان تصور می کند که همپیوندی جهان آنها را از هر خطری به وحشتی دیوانه وار دچار می کند، آنها گمان می کنند که از هر جرعه ای حریق بر می خیزد. بنظر من این برداشتهای مضر بحال همبستگی بین المللی در واقع منعکس کنند محتملی سیاست رهبری احزاب کشورهای سوسیالیستی نیست. امروزه کمک سازمانهای بین المللی برای حل درگیریهای محلی از هر موقع دیگری مهم تر است. با این کمکها بهتر می توان از توسعه " کانون- های بحرانی " به منشاء خطر جنگ عمومی جلوگیری کرد. اما باید تضمینی باشد که از این سازمانها جهت برهم زدن مبارزه خلقها در راه تحولات اجتماعی سوء استفاده نگردد.

واقعیات عینی را نادیده نگیریم

جو سلوو: من هم عقیده دارم که بهبود روابط شرق و غرب زمینه مساعدی جهت تقویت

همبستگی نیروهای مترقی و ضد امپریالیستی فراهم می‌آورد. ما آماده ایم در حد توان خود از سیاست همزیستی مسالمت آمیز، میرا داشتن مناسبات بین کشورها از اختلافات ایدئولوژیکی و تقلیل تسلیحات حمایت کنیم درحالیکه عقیده داریم که امکانات حاصل از آن باید بِنفع کسانی درجهان منظور شود که گرسنگی می‌کشند. دستاورد های ابتکارات صلح اتحاد شوروی امید تازه ای به بشریت داده است. این مطلب را همه قبول دارند.

اما گاه اصول صحیحی که توسط گارباچف تبیین شده توسط برخی از نویسندگان، بعبارت ملاطفت آمیز که بگوئیم، به شیوه عجیبی تفسیر و "مستدل" می‌گردد.

بعنوان مثال این تمایل بچشم می‌خورد که تلاش امپریالیسم را در جلوگیری از پیشرویهای جدید سوسیالیسم یا حتی بازپس راندن آن را ناچیز جلوه دهند. اما بهرحال اتفاقی نیست که رئیس جمهور سابق ایالات متحده در یکی از آخرین نطق های تلویزیونی اش که من شنیدم افتخار می‌کرد باینکه در هشت سال زمامداری او یک وجب خاک هم بدست کمونیستها نیافتاده است.

مثال دیگر. ما همه جهت برقراری نظام نوین اقتصادی مبارزه می‌کنیم. ولی آیا می‌توان خود را تسلیم این خوش خیالی کرد - آنطور که یکی از شرکت کنندگان در جلسه تبادل نظر بین‌المللی در مجله مسائل "صلح و سوسیالیسم" می‌کرد - که امپریالیسم هم در این تحول یا در "از بین بردن مناسبات اقتصادی غیرعادلانه" شرکت جوید؟ و این را هم که امپریالیسم حاضر شود اعتبارا حاصل از تقلیل تسلیحات را "صرف ارضاء حواشی فوری و دراز مدت مردم جهان کند"، انتظار بی‌جائی می‌دانم. بعضی دیگر از نویسندگان ادعا می‌کنند که مبارزه ضد استعماری پایان رسیده است. \* به این ترتیب سیاست نو استعماری نفی می‌شود و درعین حال لزوم بسیج کشورهای کم - رشد جهت مقاومت در مقابل نیروهای امپریالیستی منتفی می‌گردد.

و سرانجام من نمی‌توانم با این عقیده که در بسیاری مقاله ها راجع به نواندیشی بازتاب می‌یابد موافق باشم که می‌گوید کشمکش میان دو نظام دیگر محتوای تعیین کننده زمان ما نیست. طبیعی است که این کشمکش نباید شکل درگیری مسلحانه بخود بگیرد. اگر حالا دیگر نمی‌خواهند این کشمکش را محتوای تعیین کننده بشمارند، پس دیگر دعوا برسر اینکه بشریت چه راهی را باید پیش گیرد چه معنا دارد. ولی این دعوا باید تا پایان صورت گیرد. نه بزور اسلحه بلکه از طریق مبارزه ایدئولوژیکی و مسابقه صلح آمیز.

\* مراجعه شود به اظهارات یوری کراسین در بحث "دگرگونی سازی در اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی". "مسائل بین‌المللی" ۱۳۶۲/۵ ص ۴۹  
 \* منظور اظهارات دکتر گ. میرس کیس است در بحث "ما و جهان سوم" منتشره در "مژده نارود نایا ژیزن" ۱۱/۱۹۸۸ ص ۱۴۷

بعضی شرکت کنندگان در بحثهای نوآندیشی به جنبشهای رهائی بخش ملی کم یا بیش توصیه می کنند که دست از مبارزه بردارند تا "توازن و ثبات جهان" را مختل نسازند. و حتی گاه بی-برده می گویند "کشتی را به تلاطم نیاندازید" ولی در هر مبارزه اجتماعی یا ملی اجبارا چیزی در هم کوبیده می شود و عصبیتی را در کسانی که از این یا آن طرف درگیر حمایت می کنند بوجود می آورد. متاسفانه این تزهاری بنظر من غلط را عناصری از نوآندیشی قلمداد می کنند. باید چنین نظراتی را مشکوک دانست حتی با قبول این خطر که شما را به هواداری از طرز فکر قدیم متهم کنند. من می خواهم فقط بر اهمیت و فعلیت ارزیابی گارباچف تاکید بگذارم که می گوید "مادرتد و رابطه دیالکتیکی ارزشهای عام انسانی و منافع طبقاتی دچار عقب ماندگی شده ایم"\*\*\*

کن گیل: جوه من مثالهایی را که تو آوردی در زمره نوآندیشی نمی آورم. برای مادرانگلیس که نسل عادی است که کسانی می کوشند نسخه های مستعمل باب طبع سرمایه-داری را بعنوان چیزی "نو" جا بزنند. بنظر من یادآوری این نکته بسیار مهم است که امپریالیسم هنوز دست از زیاده خواهی های سیاسی خود برنداشته است. حتی هم اکنون نیز با گذشت پانزده سال از شکست نظامیان آمریکایی در ویتنام، چون گذشته تلاش دارد در جنبشهای آزاد بیخوش ملی تفرقه بیاندازد و آنها را سرکوب کند، همچنان نیروهای مترقی را در تمام جهان زیر فشاری وحشیانه می گیرد. امتناع نیروهای امپریالیستی از رعایت قرارداد ژنو راجع به افغانستان یکبار دیگر نشان می دهد که آنها حاکمیت بر جهان را می خواهند.

ولی حتی اگر حرف ریگان را هم باور کنیم که سوسیالیسم در دره زمامداری او پیشرفتی نکرده باشد - امپریالیسم هم نتوانسته است موفقیتی بدست آورد و حتی موقعیت آن در بعضی مناطق ضعیف تر هم شده است. من فکر می کنم که در مسکو باین نکات توجه دارند که سیاست همزیستی مسالمت آمیز را عمده می کنند. این جهت گیری صحیح و کمونیستی است. و باز من عقیده دارم: اگر تحکیم صلح ممکن گردد مبارزه طبقاتی هم می تواند بخوبی تقویت شود.

جو سلوو: بنظر من گفته ای باین نحو ممکن است باعث سوء تفاهم شود. اگر گفته تو را که مبارزه طبقاتی با تحکیم مبنای صلح تقویت می شود مثلاً با تاریخ اتحاد شوروی ربط دهیم به تز معروف استالین و تمام عواقب آن می رسیم. طبیعتاً منظور این است که خلقها در شرایط صلح می توانند امپریالیسم را مجبور سازند بعضی تجلیات سخت ارتجاعی خود را رها کند و اینکه جنبش کارگری خواهد توانست در چنین شرایطی بهتر به اهداف طبقاتی خود برسد، زیرا

\* مراجعه شود به ولادین کوزنتسوف، حقایق بدیهی در جهانی متحول، در "عصر جدید" -

۱۹۸۸/۵۲، ص ۲۴

\*\* سخنرانی گارباچف در ملاقات با دانشمندان و هنرمندان... "پراودا" ۸ ژانویه ۱۹۸۹

شبح وحشت تهدید امنیت ملی به محافل مرتجع امکان می دهد شیوه های استبدادی و غیر—  
 دموکراتیک و حتی شیوه های فاشیستی را در سرکوب نیروهای مترقی بکار گیرند .  
 کن گیل : حق با تو است . ما طی سالها بکرات دیده ایم که چطور با عنوان کردن خطر  
 خارجی کوشیدند جنبش همبستگی زحمتکشان را در مبارزه باخطر خواسته های  
 طبقاتی شان بی ثمر کنند . حتی می خواهم بگویم که جنگ سرد باعث تفرقه در جنبش کارگری اروپا که  
 یکی از علل اصلی ضعف ما است، شده است .

همین اعتصاب معدنچیان انگلیس را در ۸۵-۱۹۸۴ در نظر بگیریم . چه ابراز همبستگی ها  
 بی دریغی که ما در کشور و نیز در سطح بین المللی شاهدش نبودیم . اما این مبارزه به پاره ای  
 علل در آن زمان بی نتیجه ماند . و اینکه کار به حمایت وسیع تر و واقعا همگانی نرسید از جمله به  
 این علت بود که کارگران و سازمانهای آنان متحد نبودند . من امید دارم که با تامین صلح علل تفرقه  
 جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی از میان برداشته شود .

### باز هم کمک موثر بیشتر

جو سلوو : جنبش کمونیستی و کارگری باید در مقابل بین المللی شدن شتابنده سرمایه که دیگر  
 حد و مرزی نمی شناسد ، عکس العمل نشان دهد . بعقیده من تزگاریاچف مینی  
 برای دلولوژی زدائی ، به عرصه روابط کشورها مربوط است و نه به مناسبات بین المللی\* ما باید  
 گردن فرازی سرمایه را با همبستگی شدید تر و جانانه و بین المللی جواب گوئیم . هیچ شکی نیست  
 که پرسترویکا کمک عمده ای به برجیدن موانع از سر راه همکاریهای همه جانبه جریانهای مختلف  
 کمونیستی ، دموکراتیک و جنبش کارگری می کند . و آنهم نه تنها بسود صلح جهانی بلکه همچنین  
 در راستای پیشرفت اجتماعی .

آن دوره ای که مارکسیسم به رهنمود یک مرکزی اشاعه می یافت برای همیشه سپری شده است .  
 نیروهای چپ نیز دیگر به " اصل " و " غیراصل " درجه بندی نمی شوند . روش اتفاق آراء و وحدت  
 کلمه نیز بعنوان شرط و زمینه همکاری دیگر منسوخ شده است . پرسترویکا چنان نیرویی به جریان  
 یک انترناسیونالیسم جدید داده است که با واقعیت هائی سازگاری دارد که کمونیست ها با آنها  
 روبرو هستند .

اما درعین حال که ما اینها همه را بحق تأیید می کنیم باید بهوش باشیم که ازتفریط به افراط  
 نیافتیم برخی مسائل بنیادین را باید عمیق تر بررسی کرد . بعنوان مثال علاقمندی سالی کسه  
 نسبت به همجواری نزدیکتر نیروهای سیاسی مختلف (پلورالیسم) نشان داده می شود در ذهن

\* سخنرانی م . گاریاچف . . . . " پراودا " ، ۸ ژانویه

کارگران، ترقیخواهان و دموکراتها بحق این سؤال را برمی‌انگیزد که پس از آنچه معمولاً جنبش بین‌المللی کمونیستی‌اش می‌خواندند دیگر چه مانده است و اینکه آیا هنوز چنین چیزی وجود دارد و اینکه آیا ضرورت روی‌آوری به طیف وسیع‌تری از نیروها بمنحای ختم انترناسیونالیسم پرولتری است؟ این واژه در مباحثات مربوط به نواندیشی و همزیستی مسالمت‌آمیز دیگر بندرت بکار برده می‌شود.

اینک باید روشن شود که این دو واژه جنبش بین‌المللی کمونیستی و انترناسیونالیسم پرولتری چه جایی در متن واقعیت‌های جدید دارند. شاید واقعا هم لازم باشد که این مفاهیم بازاندیشی شوند ولی بعقیده من درست نیست که بی‌سرود آنها را به بایگان بسپارند. مثلاً سوسیال-دموکراتها منظم‌تر گرد هم می‌آیند و به تبادل نظر می‌پردازند. در آفریقا هر سه یا چهارماه یکبار کنفرانسی برگزار می‌کنند. اما گرد هم آئی‌های احزاب مارکسیست - لنینیستی قاره وجود ندارد. شورائی از آن نیروهائی که ما جنبش بین‌المللی کمونیستی می‌نامیم نزدیک به بیست سال است که تشکیل نشده است. من می‌خواستم مطلبی را بگویم که این روزها مد نیست: بعقیده من چنین ملاقاتی جهت تبادل نظر، اکنون لازم‌تر از هر زمان دیگری است.

کن گیل: بنظر من این ضرورت بویژه از ماهیت تحولات سرمایه‌داری امروز ناشی می‌شود، از رشد اقتدار و نفوذ مجتمع‌های بین‌المللی. خطری که از این بنیاد‌های انحصاری که اغلب تمامی کشوری را زیر نفوذ خود دارند، برمی‌خیزد به همبستگی بین‌المللی فعلیت ویژه‌ای می‌بخشد. وظایف فوری مبارزه در راه صلح نیز چنین ضرورتی را ایجاب می‌کند. تلاش ما باید در این باشد که تفاهم هرچه وسیع‌تری را در مورد هدفها و اشکال عمل مشترک حاصل کنیم. آنهم نه فقط در جرگه در رسته هیئت‌های رهبری بلکه از طریق بحث آزاد در میان نیروهای مترقی. در گروگومازی آغاز شده توسط حزب کمونیست اتحاد شوروی باید میان احزاب کمونیست دیگر هم گسترش داده شود. حال که ما از ضرورت مهم پیوند بین‌المللی جنبش کارگری صحبت می‌کنیم، پس بعقیده من روی سخن در درجه اول با احزاب مارکسیستی است. لازم است که روابط متقابل آنها تحکیم یابد و تماسهای دو جانبه و بین‌المللی آنها تقویت شود.

بدون شك ارزیابی مجددم بسیاری از اندیشه‌های پیشین در چارچوب نواندیشی این گمان را برمی‌انگیزد که گویا جهت‌گیری اصولی جنبش کارگری تغییر کرده است. اما در حقیقت واقعیات عینی تغییر می‌یابند. کسانی گمان می‌کنند که اساساً ایدئولوژیک مبارزه ما و تمام آنچه در گذشته انجام شده، در هم کوبیده می‌شود. علنیت، بحث آزاد در این زمینه‌ها را ممکن می‌سازد تا از پی این بحث‌ها معلوم شود که چه چیز از باورهای قدیمی برجای می‌ماند و چه چیز باید تغییر کند. و این شیوه بسیار خوبی است. بهر حال باید اعتماد ما به اهداف طبقاتی و وفاداری نسبت به تئوری



خودمان در ابعاد بین‌المللی بسیار تقویت شود .

جو سلوو : باین ترتیب می‌رسیم به مسئله لزوم گسترش همبستگی بین‌المللی . بحث تنها از همبستگی بین کمونیستها نیست بلکه میان نیروهای دموکراتیک در کشورهای رشد یافته صنعتی ، میان خلقهای " جهان سوم " میان جنبش کارگری و جامعه کشورهای سوسیالیستی نیز هست . ما در عین حال همبستگی را قضیه ای دوجانبه می‌دانیم .

آیا موفقیت‌های چشمگیری که در مسیر بهبود جو بین‌المللی حاصل شده تنها دستاورد تلاش دیپلماتها است ، بدون حمایت عظیم مردم ، و اشتراك مساعی نیروهای صلح ؟ آیا ایجاد امکان جهت کاهش هزینه های تسلیحاتی و نگاهداری ارتشها كمك به پیشرفت سوسیالیسم نمی‌کند و شرایط مساعد را جهت شکوفاندن استعداد های آن فراهم نمی‌سازد ؟

همبستگی توده های خلق - اگر اجازه باشد این واژه کهنه را بکار بریم - اهمیت خود را هم برای تحکیم صلح و هم در مورد نوسازی سوسیالیسم حفظ می‌کند . ما وظیفه جنبش کارگری و دموکراتیک می‌دانیم که بقایای جنگ سرد را از بین ببرد . ولی وقتی می‌گویند همزیستی مسالمت‌آمیز از این پس دیگر شکلی از مبارزه طبقاتی نیست ، مستلزم آن است که طرف دیگر هم این حکم را بپذیرد .

هیچکس طلب نمی‌کند که تمام آنچه در کشورهای سوسیالیستی گفته و انجام می‌شود ، بدون چون و چرا پذیرفته شود اما حفظ و دفاع از دستاوردهای واقعی سوسیالیسم وظیفه حتی تمام نیروهای مترقی ، وظیفه طبقه کارگر در غرب ، مبارزان جنبش‌های رهائی بخش و دموکراتیک می‌ماند . دلیلی نیست که با روکردن اوراق سیاهی از گذشته ، خود را تنها در موضع دفاع محصور کنیم . باین علت من یقین دارم که نهایتاً فقط سوسیالیسم است که می‌تواند يك صلح واقعی پایدار ، دموکراسی و عدالت اجتماعی را بوجود آورد .

بعقیده من تمام نیروهای ترقیخواهی که ما برشمریم علیرغم تنوعشان خانوار بین‌المللی بزرگی را تشکیل می‌دهند . در این خانوار هیچ هرم حاکمیتی و هیچ مرئوسیتی وجود ندارد ، حمایت چشم بسته از هرگونه اقدام سیاسی دیگران نیست ولی ایمان به آرمانهای مشترک و تلاش برای تحقق بخشیدن به آنها هست .

همبستگی تنها بمعنای كمك رسانی سوسیالیسم ظفرمند به سایر نیروهای مبارز نیست بلکه بمعنای احساس مسئولیت دائمی هم هست که دست کم ما کمونیستها و مارکسیستها در مقابل سرنوشت سوسیالیسم در تمام جهان بعهده داریم .

علیرغم دشواریها موجبی برای بدبینی وجود ندارد

کن گیل : سه مقوله ای که ما درباره اش بحث می‌کنیم یعنی صلح ، رهائی ملی و مبارزه طبقاتی

به اعتقاد عمیق من، سخت بهم پیوند گرفته اند. عقب نشینی در هر یک از این سه عرصه موجب تضعیف عمومی می شود و برعکس پیروزی خلقها در هر یک از عرصه های مبارزه باعث تقویت کل اردوی ترقیخواه می شود. در جنبش ترقیخواهانه ای که در سراسر جهان گسترش دارد وابستگی واقعی متقابلی در سطح بین المللی برقرار است. اگر این جنبش موفق شود نظام اقتصاد جدیدی را برقرار سازد یا تکنولوژی را به کشورهای عقب مانده منتقل سازد یا به اجزای نواستعماری پایان بخشد، جو بین المللی برای همگان مساعدتر می شود. همینطور وظیفه نیروهای هوادار صلح است که مشترکاً به ایجاد جهانی که عدالت در آن حاکم باشد کمک کنند.

توضیح مطرح کردن مشکلات و کج رستی های سوسیالیسم یکی از عوامل عمده را تلاش هائی دانستی که این کشورها جهت تامین دفاع خود انجام داده اند. در جوامع سرمایه داری نیز هزینه های تسلیحاتی کج رستی هائی را باعث می شوند، آنها نه فقط در اقتصاد بلکه در ذهنیت مردم نیز.

میلیونها کارگر در غرب، سرمایه داری را بهتر از معدودی دانشمندی در کشورهای سوسیالیستی می شناسند. اما برقراری همبستگی از آنجا دشوار می شود که خطر بیکاری زحمتکشان را تهدید می کند. بعنوان مثال کارگران صنایع تسلیحاتی را در نظر بگیریم. آنها چطور نسبت به دورنمای کاهش تسلیحات روی خوش نشان دهند و قتیکه تضمینی ندارند که کار دیگری که مزد کمتری نداشته باشد، بدست آورند. اما در صورتیکه سیاستی صحیح بدست رهبرانی صلاحیت دار اعمال شود، می توان مبارزه بخاطر ایجاد محل کار از طریق افزودن بر تنوع صنایع و تغییر ماهیت تولید تسلیحاتی را با تقویت همبستگی توأم ساخت.

من می خواهم مثال دیگری برای این مسئله بیاورم که چرا سازماندهی همبستگی موثر بیسز زحمتکشان در جهان سرمایه داری دشوار است. مجتمع های فراطبیعی مرز جغرافیائی نمی شناسند. بنا بر صلاحیت خود سرمایه گذاری و تولید را از کشوری به کشور دیگر منتقل می کنند. اما سندیگاهها از منافع اعضایشان در کشور خود دفاع می کنند. ایجاد همکاری موثر بین المللی بین سندیگاهها تاکنون بسیار دشوار بوده است. متأسفانه نمونه های بسیار نادری از مقاومت موفقیت آمیز کارگران در مقابل استراتژی جهانی انحصارهای بین المللی وجود دارد. در اینجا باز ترس از بیکاری و فقر است که به انحصارها امکان می دهد گروهی از زحمتکشان را در تقابل با دیگران درآوردند. ولی حتی در این مورد نیز می توان بر مشکلات غلبه کرد در صورتیکه اراده سیاسی و رهبری قوی پیشبرد آن موجود باشد. عاجل ترین وظیفه سندیگاههای اروپای غربی بنظر من در همین است.

جو سلوو: من می خواستم اضافه کنم که کشورهای کم رشد مشکلاتی کمتر از اروپای سرمایه داری

ندارند. این مشکلات از آنجا ناشی است که این بخش از جهان بد هکسار امپریالیسم، نو استعمار و صندوق بین المللی پول است. از طرفی هم این وضع مربوط به آن است که کشورهای سوسیالیستی امکانات اقتصادی کافی ندارند تا کشورهای "جهان سوم" را در مسیر تکاملی که نیروهای مترقی می خواهند کمک کنند.

در عین حال سوسیالیسم واقعا روندهائی خلق ها را بنحو بازی جلو برده است - نه از طریق مداخله مستقیم بلکه از راه ابراز همبستگی خود، از طریق حمایت سیاسی و تا اندازه ای هم کمک های مادی.

بطور کلی بنظر من درست نیست که رویدادهای جهان را یکجانبه و ایستا بنگریم. باید پوشش روندهای تکاملی را بازشناخت. کاستی های سوسیالیسم و ضعف های جنبش کارگری نباید ما را دچار یاس سازد. من شخصا تردیدی ندارم که جنبش کارگری و نیروهای رهائی بخش در تمام جهان انگیزه قدرتمندی خواهند یافت هنگامیکه پرسترویکا استعداد های سوسیالیسم را شکوفا سازد و چنان زیستی را برای خلق های خود فراهم سازد که ما بیش از هفتاد سال است آرزوی آن را داریم.

کن گیل: کاملاً درست است. بعقیده من مهم آنست که دچار بدبینی نشویم و در مبارزه و همبستگی رزمی سست نگردیم. من ارزش چندانی برای این تز کهنه اندیشمندان بورژوائی که امروزه بعضی محافل دیگر هم آنرا علم می کنند، قائل نیستم که می گوید، اول باید دید قیاس سنجید که آیا هدف معینی قابل وصول هست یا نه. اگر ما این تز را شعار خود سازیم، کارچندانی از ما ساخته نخواهد بود. وقتیکه مردم ویتنام علیه آمریکای غول آسا بجنگ برخاستند، تصور می رفت که شکست خواهند خورد، ولی خلق قیام کرد و پیروز شد.

جو سلوو: و چه کسی باور داشت که در همین ایالات متحده که ما جنبش کارگری را ضعیف می پنداشتیم، نیروهای قدرتمند اجتماعی بتوانند دولت را مجبور کنند به "جنگ کثیف" پایان دهد. بدون ایمان به پیروزی مبارزه ای بوجود نمی آید. انقلاب روسیه هم مثالهایی در اثبات این مطلب دارد. اراده جنبش کارگری بر اثر شکست ۱۹۰۵/۷ درهم نشکست در نتیجه ابتدا فوریه و سپس اکتبر ۱۹۱۷ رسید.

کن گیل: من بار دیگر به مثالی از سالهای اخیر باز می گردم، به اعتصاب معدنچیان انگلیس. گاه اوضاعی پیش می آمد که مطبوعات بورژوائی و تمامی دستگاه حاکم در کشور ما عیناً بخود می لرزیدند - اینقدر پیروزی اعتصابیون نزدیک می نمود. اما چه مقاله هایی که در این رابطه راجع به "اهداف غیرواقعی"، "روندهای عینی اقتصادی" و "تاکتیک های غلط" نوشتند. خلاصه اگر جنبش کارگری گوش به حرفهای این "تئوریسین" ها می داد، می یابست یکل بقیه در صفحه ۵۳...

## امروزه

# کمونیست بودن به چه معنا است

حتی خود این واقمیت که يك روزنامه آمریکائی در سه شماره متوالی و مفصلاً به جنبش کمونیستی پرداخته است، خلاف عادت است. این کاری بود بسیار پربارانه: ۲۶ گزارشگر در تدارک آن شرکت داشتند. آنها در ۲۳ کشور با ۵۰ نفر کمونیست مصاحبه کردند. به نوشته "نیویورک تایمز" هدف "بدست آوردن تصویری از این بود که نظر کمونیستها نسبت بخودشان چیست و چه دورنمایی را برای جنبش کمونیستی پیش رو دارند."

عجبا که زمانه چه تغییرپذیر است. جای بسی خشنودی است که روزنامه بورژوازی صاحب نفوذی به خوانندگان خود، که معمولاً از عنایت "مطبوعات بزرگ" مبررسی اینگونه مسائل بد عادت نمی شوند، فرصت می دهد با عقیده و نظر کمونیستها آشنا شوند و اطلاعاتی از فعالیت احزاب آنها بدست آورند.

اما ضمن خواندن مقاله ها تردیدی نمی ماند که جوابهای طرف مصاحبه باید از آن دست باشد که نظرات خود روزنامه را از وضعیت جنبش کمونیستی که متکی بر کلیشه های کهنه است، عرضه کند.

ولی ما قصد نداریم این نظرات را عجولانه، آنطور که در گذشته در اینطور موارد اغلب متداول بوده "از اساس مردود اعلام کنیم". در پهن نتیجه گیری های مغرضانه اغلب واقعیهای مشخصی نهفته است. ما از تعدادی کمونیستهای کشورهای مختلف که گزارشگران آمریکائی در آنجاها بوده اند خواهش کرده ایم به چند سئوالی جواب دهند که به ارزیابی های "نیویورک تایمز" اشاره دارند.

۱- بحقیقه روزنامه روند اصلاحات در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی امیدها را زنده می کند ولی در عین حال نگرانی آور نیز هست زیرا اینک کمونیستها می بایست اقرار کنند که بیشتر فداکارهای عظیم، مبارزات و محرومیتهایی که تحمل کرده اند بیبهره بوده است. ادعا می شود که ایمان میلیونها انسان بی اساس بوده است. شما در این

بارہ چه فکر می کنید ؟

۲- از شور و شوق و آرمان خواهی کمونیستها ، از اعتقاد به رسالت تاریخی ، از آن پیشاهنگ پرشوری که توده ها را به " مدینه فاضله " رهبری می کرد ، چه مانده است ؟

۳- آیا ناشکیبائی در مقابل دیگران ، کیش شخصیت و دیگر خطاهائی که در تاریخ کمونیسم وجود داشته است ، برآیند ایدئولوژی بوده است یا نتیجه انحراف از آن ؟

۴- آیا شما این ادعا را می پذیرید که کمونیستها دیگر مجموعه واحدی از مبانی عقیدتی و تصور مشترکی از آینده ندارند ؟

۵- آیا درست است که می گویند مارکسیسم اعتبار اندیشمندان خود را باخته است ؟ آیا برای شما در مارکسیسم چیز مقدسی وجود دارد ؟ اگر وجود دارد ، چیست ؟

۶- آیا هیچگاه از کمونیست بودن خود خجل شده اید ، به چه جهت افتخار می کنید که در يك حزب کمونیستی عضویت دارید ، چه سودی از آن برده اید ؟

در زیر پاسخهای را به این پرسشها از السالوادور ، ایتالیا ، چکسلواکی ، بریتانیا و اتحاد شوروی می خوانید \*

اوگانیس بیان - یاستر ژیمسکی  
همکاران تحریریه

جیم پارسوس

## دگرگونسازی

به آرمانهای ما

نیرو می دهد

متولد ۱۹۲۳ ، از ۱۹۵۱ عضو حزب کمونیست  
السالوادور ، عضو کمیته مرکزی حزب و مولف  
کتابهای متعددی در مسائل تاریخی .  
متاهل ، پدر شش فرزند .

۱- من دگرگونسازی را روندی واقعا انقلابی ، انقلابی در انقلاب و مرحله نوبتی در تاریخ اتحاد شوروی می دانم . برای ما اصلا عجیب نیست که اصلاحاتی که در آنجا می شود چه در خود کشور و چه در خارج عکس العمل های متفاوتی را برمی انگیزد . در جوار ارزیابی های خوش بینانه ای که اساس محکمی نیز دارند ، برآورد های بدبینانه ای هم ابراز می شود . اظهاراتی

\* به خواهش برخی از رفقا تذکر می شویم که مانند یسه های ابراز شده عقاید شخصی آنها است . تحریریه

نیز بگوش می‌رسد مبنی بر اینکه با توجه به حقیقت تاریخی که اینک بر ملا می‌شود، تمام آن مبارزه سختی که خلق شوروی و کمونیستها در سایر بخشهای جهان در گذشته کرده‌اند "بی‌هوده" بوده است. من می‌خواستم از این کسان بپرسم: اتحاد شوروی از کجا چنین قدرت فوق‌العاده‌ای رسیده است؟ (و اینکه شوروی چنین قدرتی هست غیر قابل انکار است) - کوتاهترین جواب این است که: به نیروی ایثار و در نتیجه محرومیتی که میلیونها و میلیونها شهروند شوروی طی چند نسل تحمل کردند. آنها بذری افشاندند که اینک به بار آزادی و دموکراسی می‌نشینند، برداشته محصول تازه شروع می‌شود.

۲- در مورد شخص خود بگویم که در گروگنمازی آرمانهای کمونیستی مرا، تصور را از آینده تأیید و تقویت می‌کند که تنها به آن علت ممکن است "خیالی" جلوه کند که هنوز بسیار دور است. در عین حال امید وارم که چنین آینده‌ای حتماً واقعیت خواهد یافت. نمی‌توان تاریخ دقیق و مرحله‌زمانی مشخصی برای آن پیشگویی کرد - ما کمونیستها با پیشگویی میانه‌ای نداریم. در عین حال وقتی که غنای فرهنگهای موجود در جهان را در نظر می‌گیریم این امید را بحق می‌توانیم که مشخصات اصلی "مدینه فاضله" آنطور که کمونیستها آنرا توصیف می‌کنند، در وحدت در تنوع خواهد بود.

پیروزی انسانگرایی در سیاست در گروگنمازی و مبارزه با جزم‌گرائی بخاطر دموکراسی نسبی - برطراوت تحولات را در آرمانهای سوسیالیسم و کمونیسم جاری ساخته است.

۳- سوزاندن ملحدان، راندن مرتدان و چیزی شبیه پرستش مذہبی انسانهای معمولی - نمی‌خواهیم بگوئیم انسانهای جایزالخطا - اینها با ایدئولوژی علمی مارکسیسم - لنینیسم سروکاری ندارد. اینها همه آشفته فکریهای بیمارگونه است، انحرافات کسان است که چنین آئین‌هایی را مرسوم کردند. در آن زمان درخت شکوفان علوم اجتماعی شوروی درست‌به‌همین علت تا آستانه نابودی فرو پڑمرد. در این ماجرا جزم‌گرائی نقش خبیثی بازی کرد و به دموکراسی نیز آسیبی فوق‌العاده رسانید.

۴- امروزه امور جهان همواره غامض‌تر می‌شود. هر کشور و منطقه‌ای، حتی کل یک قاره مسائل خاص خود را دارد. در عین حال مسائل جهانی و همگانی هم وجود دارد که باید آنها را مشترکاً حل کنیم. لذا بعقیده من وظیفه کمونیستها است که دیالکتیک قضایای عام و خاص را رعایت نمایند. آنطور که پیدا است، امروزه نظرات بسیار گوناگونی وجود دارد ولی یک اصل رکن تزلزل‌ناپذیر همه آنها است و آنهم لزوم توجه به آینده بشریت است با رعایت کلیت آن.

۵- مارکسیسم از حیث نگرش به جهان، به انسان و طبیعت و اجتماع اعتبار خود را حفظ کرده است. آنچه ما اینک شاهدش هستیم انتقاد گسترده به انحرافات مذکور و بسیاری



کج رویهای دیگر است. هیچکس نمی تواند ادعا کند که مرجع اعلا است، که صاحب حقیقت مطلق است یا آنرا در اختیار انحصاری خود دارد. مارکسیسم پس از آراش امواج انتقادی که پایانش را نمی توان پیش بینی کرد، مبری از ناخالصی های بیگانه با خود قد علم خواهد کرد و به اهداف سازنده زندگی انسانی در تمام عرصه ها خدمت خواهد کرد. بدیهی است که مارکسیسم مکتب مقدسی نیست، زیرا که مذهب نیست. در عین حال که این علم ما مفسرانی داشته است که می خواسته اند به بهانه های کاذب علمی چیزی را بعنوان مذهب مارکسیستی به آن تحمیل کنند و در این ماجرا به بدترین روشهای مکتبی و مدرسانه جدید توسل جستند.

۶- هرگز از کمونیست بودن خود شرمند ه نبوده ام. ولی آنچه من بکرات و بیش از حد احساس کرده ام برآشفتگی از مسخ کاریهای کوچک و بزرگی که در ایدئولوژی ما صورت گرفته و از اشکال و روشهای تحقق بخشیدن به آن در عمل، بوده است. اگر بار دیگر بدینیا می آمدم، باز کمونیست می شدم.

اینک من نزدیک چهل سال است که در حزب کمونیست السالوادور عضویت دارم. میل ندارم بگویم که به اعتقاد سیاسی خود افتخار می کنم. چه افتخار کردن شباهتی به خود پستندی و غرور دارد و خلاف فروتنی طبیعی است که باید خصلت اصلی یک کمونیست باشد. در من بیشتر احساس رضایتی هست که در سن بیست و هشت سالگی پس از آنکه نه آن آگاه من شکل نهائی بخود گرفت، حزبی را انتخاب کردم که امروز هم عضو آن هستم. من باین حزب پیوستم زیرا که تجسم مینهن دوستی واقعی است که در عشق عمیق و احترام به مردم ما و مبارزه دشوارش در راه غلبه بر مسائلی که پیش رو دارد مجسم می گردد، در انترناسیونالیسم و همبستگی فعال آن با دیگر خلقها، تجلی می یابد. من از حزب سپاسگزارم که بمن امکان داد میلیونها برادر در سراسر جهان بدست آورم.

### آدریانو گوئه را

متولد ۱۹۲۶، ۱۹۴۷ عضو حزب کمونیست ایتالیا.  
از ۱۹۲۶ تا ۱۹۶۹ گزارشگر "اونیتا" در مسکو. عضو  
هیئت مدیره انستیتوی گرامشی. مولف کتابهای  
"سالهای کمینفرم"، "پس از برژنف" و "روزی که  
خروشچف سخن گفت"، "مناهل".

## اندیشه های نو

## طلب میشود

۱- در واقع روند دگرگون سازی که در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی جریان دارد، امید برانگیز و در عین حال نگرانی آور از آن جهت است که آیا بخوبی اجرا میشود.

و بانجام می‌رسد؟ این نگرانی البته بی‌جهت نیست؛ زیرا جریان پاکسازی سوسیالیسم از استالینیسیم پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی ادامه نیافت. با این حال امید باینکه اصلاحات با توجه به دگرگونسازی جامعه شوروی و نیز افزایش سهم اتحاد شوروی در مبارزه بخاطر صلح و ترقی موفق خواهد بود، قوی تر است.

۲- این سؤال بنحوی مطرح شده است که گوئی کمونیستها کل واحدی هستند و بینش تقدیرگرایانه یکسانی از زندگی دارند. اما چنین نیست، بدان جهت که کمونیست‌ها با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. مثلا کمانی‌ها احساساتی شورانگیز از استالین حمایت می‌کنند، بنظر من بی‌معنا می‌بود اگر باین خاطر وجود این کسان را از صفحه تاریخ "محو کنند" یا تبعیض و تحقیری نسبت به آنان روا دارند. اما واقعیت این است که کمونیست‌هایی که علیه استالینیسیم مبارزه می‌کنند با کسانی که از اصول و روشهای او دفاع می‌کنند متفاوتند.

و من مایلم بدانم که چرا امروزه باز بحث بیجای نقش پیداهنگ را پیش می‌کشند؟ ابداً اینطور نیست که کمونیست‌ها در همه جا در راس جنبش ترقی اجتماعی قرار دارند. نیروهای غیر-کمونیست و غیرمارکسیستی هستند که می‌توان بحق آنها را نیروی رهبری تحولات دانست.

۳- بمقیده من جواب سؤال راجع به کیش شخصیت را باید نه فقط در عمل و ایدئولوژی بلکه در اندیشه سیاسی نیز جستجو کرد. در اینجا می‌توان از يك عقب ماندگی تاریخی تئوری سوسیالیستی و کمونیستی در رابطه با تحلیل مسائل آزادی و دموکراسی صحبت بمیان آورد. بدون شك این عقب ماندگی نقشی داشته است و تاثیراتی بر شیوه های عمل اجتماعی گذاشته است. همانطور که می‌دانیم امروزه میان کمونیست‌ها از بابت برداشتهایشان از آزادی و دموکراسی، روابط متقابل حکومت و فرد، ملاکها و ارزشهای سوسیالیسم، تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد.

برای کسانی سوسیالیسم در درجه اول نظامی با مالکیت اجتماعی است، عده ای معنای خود-گردانی را از آن برداشت می‌کنند و گروه سوم آزادی را بهر قیمت که شده از آن می‌فهمند. در لهستان، شوروی یا مجارستان انواع و ارقام پاسخها به این سؤال داده می‌شود که هم متفاوتند و هم جالب. کمونیست‌های ایتالیائی و چینی هر يك برداشتهای متفاوت خود را دارند. در جستجوی جواب باین سؤال گذشته را باید دیدی انتقادی تحلیل می‌کنند تا خطاهای سابق در نوسازی سوسیالیسم تکرار نگردد.

۴- عقیدهٔ راسخ من بر این است که جنبش کمونیستی را نمی‌توان پدیده ای دانست که از منظومهٔ واحدی از اعتقادات و در چارچوب تصویر واحدی از آینده ترکیب یافته باشد. ممکن است این جواب من متناقض بنظر رسد، ولی بنظر من پدیده مثبتی است که بعضی از مارکسیست-لنینیست‌ها اعتبار اندیشمندانه خود را از دست داده اند. آنها طی

سالیان دراز گرفتار تصورات کهنه بودند. چاره ای نیست، مارکسیستها را نمی توان در قالب واحدی ریخت. برخی از آنها تازه امروز شروع نکرده اند که علیه ارتقا مارکسیسم به مرتبه احکام بی چون و چرای مذهبی اعتراض کنند بلکه از مدتها پیش به انتقاد از این عقیده برخاسته اند که در سوسیالیسم قوانین عینی لازم الاجرا برای همه، وجود دارد. این قبیل مارکسیستها بهیچوجه اعتبار اندیشمندان خود را از دست نداده اند بلکه برآن افزوده اند.

آنطور که پیداست مارکسیسم دارای جنبه هائی است که بنظر برخی به رسالات مذهبی می ماند. بعضی آئین ها در زندگی تجربی سوسیالیسم وجود دارد که بنظر من این شباهت را تقویت می کند. این آئین ها در دوره استالینیسیم بویژه مکروه بود. اما در عین حال سنتهای قوی جان مارکسیسم "دنیوی" هم وجود دارد که برمساط آن پیشداوری ها همیشه طرد شده است.

۶- صادقانه بگویم. می خواهم از گزارشگران "نیویورک تایمز" خواه دوکرات باشند خواه جمهور یخواه، بهرسم که راجع به رویداد هائی از تاریخ اخیر ایالات متحده مثل جنگ ویتنام و واترگیت چه نظری دارند. بعقیده من صحبت از خجالتی که ظاهرا کمونیستها باید بکشند چندان بجا نیست بلکه بیشتر باید بخواهیم و بتوانیم بطور عینی و آگاهانه به گذشته خود بنگریم.

بعنوان مثال عقیده دارم که رهائی از استالینیسیم یکی از مسائل اساسی زمان ما است. این مسئله تنها به کمونیستها مربوط نیست اما عمدتا به آنها مربوط می شود، و من در این مورد بعنوان عضو حزب کمونیست ایتالیا می توانم بحق افتخار کنم زیرا که ما به حل این مسئله هرچند نه به کمال ولی بموقع پرداختیم. و باز می توانم سرپلند باشم که حزب کمونیست ایتالیا منتظر گارباچف نشد تا موضعی اصولی در مورد افغانستان بگیرد یا از حق بازگشت آندره ساخاروف از گورکی به مسکو حمایت کند.

از طرف دیگر جالب توجه است که چگونه امروزه در اتحاد شوروی اندیشه نوین سیاسی تفسیر می شود، چطور در جستجوی راههائی جهت حل مسائل جهانی برمی آیند. اندیشه های نسو طلب می شود. ما واقعا در وضعیت زندگی می کنیم که برای بشریت کاملا جدید است. بدون تردید شرکت داشتن در جستجوی جوابی مارکسیستی برای واقعتهای جدید موجب دیگری برای سرپلند بودن است.

## خوشبین

## به حکم اعتقاد

متولد ۱۹۲۶، تاریخ دان، از ۱۹۹۰ عضو حزب کمونیست چکسلواکی، در جنبش جوانان و سپس سردر شعبه تبلیغات کمیته مرکزی فعالیت داشته است. از ۱۹۷۹ سردبیر نشریه "نوا میسل"، ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی و عضو کمیسیون ایدئولوژی کمیته مرکزی است. او متاهل است و دو فرزند دارد.

- ۱- روند ساختمان سوسیالیسم آنطور که ابتدا کسانی تصور می کردند، صاف و سراسیمه جریان نیافت. می بایست راههای رشد جدید تاکنون ناشناخته ای جستجو می شد. پیامون این راهها عاری از خطا نبود، بدون زبان طی نمی شد و قربانی هم داشت. اما سوسیالیسم بی شبهه ثابت کرد که قادر است اقتصاد را در راستای عدالت اجتماعی بوجود آورد، برای انسانها شرایط تضمین اساسی زندگیشان را فراهم آورد و برخورداری توده ها را از دستاوردهای فرهنگ تامین کند. با گذشته نیز باید صادقانه و متکی بر رویدادهای مشخص تاریخی برخورد کرد.
- مثلا ما اغلب می شنویم که رویدادهای سال ۱۹۶۸ در چکسلواکی ظلمه دگرگونسازی در اتحاد شوروی بوده است. اما این گفته بیهیچ روی درست نیست. در آن زمان وظیفه رهبری حزب که الکساندر دوپچک در رأس آن قرار داشت این بود که کشور را در راه تحول و نوسازی رهبری کند در عین حال که ضد انقلاب داخلی و خارجی را پس می راند. اما این رهبری در نتیجه بی عملی و ناتوانی خود در انجام وظایف عاجل و جلوگیری از فعالیت نیروهای دست راستی، به ضد انقلاب فرصت داد که بتدریج بر اوضاع مسلط شود. دستاوردهای سوسیالیستی خلق بمخاطره افتاده بود و حتی خطر جنگ داخلی بوجود آمد. لذا ما کمک متحدان خود را در ماه اوت ۱۹۶۸ انجام وظیفه انترناسیونالیستی آنها می دانیم. میان "بهار پراگ" و پرسترویکا هیچ رابطه تداومی وجود ندارد. "اصلاح طلبان" پراگ در آن زمان برخلاف سنگگیری سوسیالیستی روند دگرگونسازی در اتحاد شوروی و چکسلواکی، لنینیسم و نقش رهبری طبقه کارگر را رد می کردند و حکومت رجسال و ممتازان را در اندیشه داشتند. امروزه در سمت تکامل سوسیالیسم تلاش می شود اما آنروز جریانی شروع شده بود که نابودی آن را هدف قرار داده بود.
- ۲- در واقع مهتر از همه آنست که اعتقاد توده ها به سوسیالیسم استوار مانده است و سراسر زندگی جامعه ما حاکی از آن است. مردم می خواهند سوسیالیسم را بهتر کنند نه اینکه آنرا نابود سازند. سوسیالیسم سیستمی باز است. ما تلاش می کنیم آنرا با توجه به تجربیات

گذشته غنی سازیم باین وسیله که دموکراسی را که در جامعه ما با لزوم تقویت احساس مسئولیت شهروندان با انضباط و نظم پیوند دارد، توسعه دهیم. نقش پیشاهنگ حزب با دموکراسی سوسیالیستی مفایرتی ندارد و در درجه اول بمعنای نفی شیوه های اداری مستبدانه و تأمین تکامل آزاد تمام عرصه های زندگی انسانی است.

۳- این ادعا که عدم تحمل دگراندیشان، کیش شخصیت و غیره در ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی ریشه دارد، مثل آن است که فاشیسم، راسیسم و ملیتاریسم را بطور درست با ایدئولوژی بورژوازی یکی بدانیم. آیا چنین برداشتی عیب نیست؟

۴- «نیویورک تایمز» جنبش کمونیستی را طوری توصیف می کند که گوئی دیگر وجود ندارد. در گذشته نیز بکرات مرگ این جنبش را اعلام کردند، آنرا «شاخه ای بی بر» نامیدند. اما واقعیت چیست؟ جنبش ما زنده است و تکامل می یابد. امروزه این جنبش در آغاز مرحله جدیدی قرار دارد که در آن آرمانهای عام بشری همواره ارجحیت بیشتری می یابد. وحدت این جنبش از آزمون های سختی بیرون آمده و حفظ شده است و امروزه شکل نوینی می یابد، استوارتر، خلاق تر و کارآمدتر می شود. من که بنا بر اعتقاد خود خوشبین هستم می گویم: آرمانهای کمونیستی ما را محکم تر از پیش پیوند می دهد.

۵- من نشانه ای از آن نمی بینم که اعتبار مارکسیسم در نظر انسانهای صادق و مترقی کم شده باشد. مارکسیسم توان خلاقیت خود را پیوسته با رزرت آشکار می کند و راه عدالت اجتماعی و آزادی را به انسانها نشان می دهد. مارکسیسم علمی است که مجموعه ای از قوانین همگانی تکامل اجتماعی، ارزشها و اصولی را در برمی گیرد که اهمیت ماندگار دارند. فلسفه ما بهیچ روی شبیه مذهب نیست. ولی این بدان معنا نیست که مارکسیست ها برخوردار از عاطفی با واقعیت نداشته باشند. آینده، علیرغم تمام طوفانها، به کمونیسم و ایده آل های آن تعلق دارد. من به این اعتقاد دارم و اگر بخواهید به این معنا ایمان من هم هست.

۶- سیاهکاریهای استالینی و غیره در من نه شرمندگی بلکه برآشفگی و پرخاش برمی انگیزد اما سرافرازی مرا از باب تعلق به حزب متزلزل نمی کند. من زمانی کمونیست شدم که نابرابری اجتماعی شکاف عمیقی در جامعه چکسلواکی انداخته بود و حزب کمونیست چکسلواکی برهبری کلمنت گتوالد در راس مبارزه طبقه کارگر علیه استثمار سرمایه داری و برای اعاده حاکمیت ملی که توسط فاشیستهای هیتلری لگد مال شده بود، قرار داشت. من افتخار می کنم که چکسلواکی به همت حزب کمونیست به جریان انقلابی آغاز شده با انقلاب اکتبر پیوست، که کمونیستها پیگیرترین مبارزان راه صلح بوده و هستند. من بخوبی آگاهم که چکسلواکی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در مسابقه تاریخی با پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری از تمام امکانات بهره نگرفته اند. اما

روند درگونسازی که اینک آغاز شده است میدان تکاپوی سوسیالیسم را باز می‌کند و آنرا به اعتلای نوینی می‌رساند. و این خوشبینی مرام تقویت می‌کند.

### پرت راطمبون

متولد ۱۹۱۰، حقوقدان. میبایستی انترناسیونالیست در جنگ داخلی اسپانیا. شرکت در جنگ بین الملل دوم. از سال ۱۹۳۶ عضو حزب کمونیست. عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بریتانیا و مسئول رابطه با سندیکاها و جنبش کارگری. اینک بازنشسته است. همسر و فرزند و هفت ننیبه دارد.

## رقبای مارکسیسم

### کجا یند ؟

۱- این ادعا که تلاشهای خلق شوروی بیهوده بوده، تماما مزخرف است. چون از تلاش برای شناخت اصل قضیه حکایت نمی‌کند بلکه گویای کمونیسم ستیزی مزمن است. تغییری عظیمی که این تلاشها در قیافه جهان بوجود آورده واقعا شگفت انگیز است! من فقط چند واقعت را در اینجا ذکر می‌کنم. روسیه ای که از نظر اقتصادی عقب مانده بود ظرف فقط چند دهه یکی از کشورهای راقیه جهان گردید. همین وجود اتحاد شوروی طبقات حاکم کشورهای سرمایه داری را مجبور ساخت از ترس تکرار انقلاب اکتبر عقب نشینی های بی سابقه ای در مقابل زحمتکشان بکنند. اتحاد شوروی بحکم بلا منازع، نقش اصلی را در شکست فاشیسم هیتلری بمعهد داشت و سراسر جهان را از خطر بردگی زیر دست فاشیستها نجات داد. سوسیالیسم کمک عظیمی به فروپاشی سیستم استعماری کرده است.

طبیعتا علتی ندارد که چشم ببندیم و نپنیم که کشورهای سوسیالیستی تاکنون نتوانسته اند برای مردمشان چنان رفاهی فراهم آورند که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری وجود دارد. از طرف دیگر من هرگز در خیابانهای مسکو کسی را ندیده ام که شب را بی سرپناه به صبح بیاورد، چیزی که من هزارها بار نه فقط در پایتخت های کشورهای "جهان سوم" بلکه در شهرهای غرب هم دیده ام. البته در اتحاد شوروی و در دیگر کشورهای سوسیالیستی کمبود مسکن و مسائل حاد دیگری نیز وجود دارد ولی در آنجاها سعی می‌کنند این مسائل را بر اساس عدالت اجتماعی حل کنند.

۲- سؤال مربوط به شور و شوق و آرمان خواهی کمونیستها را من بطرز دیگری مطرح می‌کنم: آیا من اعتقاد دارم که وصول به هدفی که زندگی را وقفش کرده ام، یعنی ایجاد سیستم اجتماعی عاری از استثمار، بیعدالتی و خطر جنگ، حکم اجتناب ناپذیر تاریخ است؟ من به ایمن



سؤال امروز درست مثل نیم قرن پیش جواب می‌دهم: آری، من اعتقاد دارم. و هیچ شکی هم ندارم. من از فرصت کمی که هنوز برایم مانده، مثل گذشته، برای خدمت باین هدف والا استفاده می‌کنم. در ضمن من امروز بهتر از سابق می‌دانم که این راه دراز و دشوار است.

نشریه آمریکائی واژه پیشاهنگ را در معنای ممتازگرائی خاصی بکار می‌برد، کاری که متأسفانه بسیاری از کمونیستها هم طی مدتی مدید کردند و در نتیجه بسیاری از مولفین بالقوه خود را رائد، اعضای حزب ما - و از جمله من - این واژه را از سی - چهل سال پیش دیگر باین معنا بکار نمی‌برند. بعقیده ما حزب پیشاهنگ نیست بلکه کل طبقه کارگر بعنوان نیروی اصلی توانمند است که در اتحاد با سایر نیروهای خلق سیستم اجتماعی جدید را به پیروزی می‌رساند.

۳- من عقیده ندارم که رفتارهایی از قبیل عدم تحمل عقاید دیگران، کیش شخصیت و نظیر آن؛ در تاریخ کمونیسم بحکم تقدیر اجتناب ناپذیر است. در هر مورد مشخص امکاناتی برای شکل گیری وضعیتی دیگر وجود داشته است.

من اعتقاد دارم: اگر زحمتکشان در کشوری با سنتهای بادوام و موکراسی به قدرت رسیده بودند آنوقت چهره سوسیالیسم چیز کاملاً دیگری از آنچه امروز هست می‌شد. اگر کمونیست‌های شوروی از نظر لنین تبعیت می‌کردند و استالین را از مسئولیت دبیرکلی برمی‌داشتند شاید تاریخ مسیری چنین محنت بار نمی‌پیمود. اگر استالین از سیاست اقتصادی جدید که برای دوره گذار مدیدی پیش‌بینی شده بود عدول نمی‌کرد شاید تکامل جامعه شوروی حقیقتاً ثمرات بیشتری میداشت. می‌خواهم در این باره اندیشه‌ای را ابراز کنم که احتمالاً بنظر کسانی "مرتدانه" جلوه میکند: درست به آن علت که کمونیستهای کلیه کشورهای جهان جنایات استالین را نمی‌شناختند، به تقلید از شیوه‌های عمل بلشویکها پرداختند. این برخوردی غیرمارکسیستی است. حـزب کمونیست اتحاد شوروی تحت شرایط ویژه‌ای تکامل یافت. مثلاً نظریات لنین در مورد ساختمان حزب در چنان ساختار تشکیلاتی‌ای متجسم شد که شاید برای توده‌های مردم روسیه مناسب بود ولی بهیچوجه برای کشورهای مثل کشور ما که در آن سنتهای دبیرای و موکراسی و تجربیات فراوان مبارزه زحمتکشان برای تحصیل حقوقشان وجود دارد، مناسب نبود.

۴- مدتهاست که کمونیستهای کشورهای مختلف مرکز و سازمان بین‌المللی ندارند ولی این بدان معنا نیست که آنها دیگر وجوه مشترکی ندارند. ما علائق بسیاری داریم که ما را بهم پیوند می‌دهد، هرچند نه بشکل جنبشی واحد ولی دست کم بصورت خانواری بزرگ که اعضای آن از نسلهای مختلف اند و با مناسبات خویشاوندی متفاوتی بهم پیوند گرفته‌اند. کمونیست‌ها مشخصاتی دارند که آنها را از پیروان سایر احزاب متمایز می‌کند از جمله دید فلسفی مشترکی نسبت به جهان. ما همه در این وحدت نظر داریم که باید از مبارزه زحمتکشان بخاطر نظام اجتماعی

عادلانه تری پشتیبانی کرد. همبستگی با خلق هائی که با سلطه گری جابرانه مبارزه می کنند همه ما را بهم پیوند می دهد. ما در نفعی جنگ وحدت نظر داریم. در عین حال اختلاف نظر در این باره که چطور باید جامعه را دگرگون کرد، چطور می توان باین یا آن هدف رسید، ما را از هم جدا می کند. ولی این نباید مانعی برای بسط مناسبات نزدیک رفیقانه میان احزاب باشد.

۵- بالاخره اعتبار یک مکتب در قیاس با سایر مکاتب تعیین می گردد. آیا امروزه دکتترین اجتماعی دیگری هست که از لحاظ اندیشمندانی یا سیاسی به رقابت با مارکسیسم در آید. من چیزی از این قبیل نمی یابم. اشتباه است اگر تمام آنچه را که مارکس نوشته است با مارکسیسم یکی بدانیم؛ اگر تمام پیش بینی های او را صحیح بدانیم یا بار حقیقت تئوری مارکسیستی را فقط بر اساس تحقق یابی عطفی آن در کشورهای سوسیالیستی ارزیابی کنیم. مارکس یک انسان بود و هیچ انسانی مصون از خطا نیست. اما آنچه بی کم و کاست صادق است و امروز همانقدر درست است که در گذشته، روش دیالکتیکی او، ابزار تحلیلی او است که بر نظریه ماده گرایانه تاریخ مبتنی است و باید با توجه به واقعیت تغییر یافته بکار برده شود.

۶- من بخاطر عقیده کومنیستی خود هرگز شرمند نبوده ام. اما این بدان معنا نیست که من از بابت رفتار دیگران سرخ نشده باشم. وقتیکه ما حقایق را درباره استالین از سخنرانی خروشچف در کنگره بیستم حزب کومنیست اتحاد شوروی دریافتیم از این بابت سخت یکه خوردیم که ما رهبری ایرا حمایت کرده بودیم که چنین اعمال وحشتناک و جنایاتی را مرتکب شده است. من با ورود ارتش شوروی و کشورهای متحد آن به چکسلواکی در سال ۱۹۶۸، با مداخله نظامی شوروی در افغانستان موافق نبودم. بعقیده من چنین اقداماتی با کومنیسم بیگانه است و بهمین علت هم نمی توانم مسئولیت اخلاقی آن را به گردن بگیرم. اما در عین حال حق نیست که این رویدادها تنها ملاک عقیده مندی به حزب کومنیست اتحاد شوروی باشد زیرا اینها از ماهیت کومنیستی آن ناشی نشده است.

من از کومنیست بودن خود سربلند بوده و هستم، افتخار می کنم که چندین ده سال به جنبشی تعلق داشته ام که بخاطر سعادت انسان ها بزرگترین تحول اجتماعی تاریخ را بوجود آورده است. این تعلق به زندگی من معنا و مفهوم داده است و با هیچ چیز دیگری قابل قیاس نیست.

متولد ۱۹۳۵، فارغ التحصیل دانشگاه دولتی مسکو. از ۱۹۶۰ عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی، د کتر علوم د تاریخ. از ۱۹۷۵ کار د رانستیتوی مارکسیسم - لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، تحقیق د تاریخ کمینترن. مولف چندین رساله علمی از جمله منوگرافی "لنین، کمینترن و تشکیل احزاب کمونیستی" (۱۹۸۵)، همسر و د و فرزند دار.

## راه دشوارتر از آنست که مینمود

۱- ابتدا می خواستم به برخی جملات آشکارا نادرست "نیویورک تایمز" اشاره کنم. آیا اصلاحاتی که د اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی صورت می گیرد امید وارکنند است؟ - بدون شك. و از این هم فراتر می روم، بمقیده من امروزه دگرگونسازی اصل و اساس سوسیالیسم است. حال این سیاست به چه جهت باید نگرانی ایجاد کند؟ بی شك طی تاریخ ما رویداد های محنت بار و قربانیان بسیار وجود داشته است، اما اینکه ما بالاخره شهادت اعتراف به آنها را یافتیم بما یقین می دهد که چنین رویداد هایی تکرارنگردد.

این ادعا را نیز نمی توانم قبول کنم که ایمان میلیونها انسان بی اساس بوده است. بخصوص اینکه برداشت ما از سوسیالیسم ایمان نیست بلکه عقیده است که - هرچند شاید نه همیشه بطور کامل - بر اساس برخورد علمی با واقعیت متکی است. بنابراین تحت شرایط خاصی بروز ناستواری اعتراض و ناراضی مطلقا منتفی نمی شود. ما با احساسی دردناک تشخیص داده ایم که میان هدف و اسباب وصول به آن نباید جدائی باشد. ولی اینجا بحث برسر ایمان نیست بلکه برسر آن است که راه تاریخی ما دشوارتر و پرهزمت تر از آن است که می پنداشتیم.

۲- قائل شدن نقش مسیح برای مارکسیستها مرا بیزار می کند. غلط است اگر کمونیستها را پیشاهنگان ممتازی تصور کنیم یا بپنداریم که آنها وظیفه فرماندهی توده ها را دارند. ایجاد نظام اجتماعی جدید کار خلق است. حزب کمونیست تنها سازماندهی جنبش توده ها را بمعهد دارد ولی حزب ترکه آموزگار نیست. "آرمانگرایی" کمونیستها را باید در ابعاد تاریخی دید. تا اندازه ای آرمانسازی از اهداف انقلاب و شتاب برای رسیدن به آنها خصلت نمای بسیاری از انقلابیون اکتبر و کادرهای کمینترن بود و د رواقع جنبه های مثبتی هم داشت - شور و شوق انقلابی فداکاری -، اما در عین حال خطاهای چپ روانه و دور شدن از واقعیت را هم باعث گردید.

۳- هیچ انقلابی - صرفنظر از ماهیت اجتماعی آن - الگوی "ایده آل" و "بی لکه و منزهی"

برای دگرگونسازی اجتماعی بدست نمی دهد . انقلاب بدون اعمال قهر وجود ندارد . تنها همین واقعیت به آن ماهیت دردناکی می دهد . مسئله در این است که به چه بها و با کدام وسائل به اهداف انقلاب می رسیم . و این خود به شرایط مشخص هر مورد بستگی دارد . تجربیات دردناک استالینیم با زتاب قانونمندی عامی نیست که ضرورت تاریخی و طبیعی ایجاد فرماسیون اجتماعی نوین را مفتی بسازد . این مرضی بود که از شرایط ما ناشی گردید ، هرچند همانطور که می دانیم دیگر کشورها چیزی شبیه آنها از سر گذرانده اند . من عقیده راسخ دارم که کمونیستها در سهای تلخ تاریخ را ملکه ذهن خود می سازند .

۴- طبیعتا خیالی بیش نخواهد بود اگر گمان کنیم که کمونیستهای کشورهای مختلف باورها و تصویرهای یکسانی از آینده دارند . آن زمان که جنبش ما بوجود آمد و بسیاری از متعلقان به آن گمان می کردند که کمونیسم اگرچه نه فردا ولی پس فردا در تمام جهان پیروز خواهد شد ، ایدئولوژی واحد یک سنگی آنها را بهم پیوند می داد . جریان تکامل رویدادها شکل گیری های هرچه بارزتری را بتناسب تاریخ ، سنتها و ویژگی های ملی هر کشور در احزاب به همراه آورد . اینک عبت است اگر جنبش بین المللی کمونیستی را چون پیکر یوحنا درآمده ای توصیف کنیم ، چسبون رسته ای سرپاز که به آهنگی همگام پیش می روند . اما بدیهی است که ما را ایده ها و اصول مشترک چندی پیوند می دهد . دفاع از عدالت اجتماعی ، برداشت ماتریالیستی از روند های تاریخی ، انسانگرایی که بعقیده من خارج از مرزهای آن جنبش کمونیستی وجود ندارد همچنانکه این جنبش جایی نمی تواند وجود داشته باشد که آرمانهای کمونیستی تابع اهداف خود خواهانه می شوند یا این آرمانها را بشکل طلسم عقیدتی درمی آورند .

۵- بعقیده من مارکسیسم اعتبار اندیشمندانه خود را از دست نداده است . البته دگماتیسم به آن در نظر روشنفکران صدمه بسیار زده است . و نیز بدقوارگی هائی هم که در ساختن سوسیالیسم پید آمده برحیثیت تئوری مارکسیستی نیافزوده است . اما من بعنوان مارکسیست معتقدم که مکتب ما استعداد های خلاق عظیمی در خود نهفته دارد . فقط نباید برداشتی جزمگر<sup>یانه</sup> از آن داشت بلکه باید به روش مارکسیستی از آن بهره گرفت ، یعنی باید در درجه اول واقعیتهای زندگی را در حساب آورد و طرحها و نظرات خود را آنگاه که دیگر با شرایط تحول یابنده سازگار نیست ، نو ساخت .

در مارکسیسم هیچ دگم خدشه ناپذیر و حقیقت ابدی وجود ندارد . مارکسیسم عمیقاً دیالکتیکی است و برای آنکه مارکسیسم بماند ، باید همواره تکامل یابد . اگر برای من چیزی در آن مقدس باشد ، همین صفت آن است .

۶- همانطور که اشاره شد تاریخ حزب و کشور ما درهم پیچیده و از بعضی لحاظ دردآور و بخته در سخته ۷۰

# سوریه و راه برون رفت از بحران

خالد حمامی

عضوهیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست سوریه  
نماینده حزب در تحریریه مجله

خلق ما و نیروهای مترقی و میهن دوست آن مدتها پیش در سال ۱۹۶۶ به استقلال سیاسی دست یافتند . بلافاصله وظیفه استقرار و تحکیم جمهوری و حمایت از آن در برابر توطئه های امپریالیسم و ارتجاع، رهائی اقتصاد از امرونیهای انحصارهای خارجی و تامین ترقی اجتماعی بر زمینه رشد نیروهای تولیدی پیشرو قرار گرفت .

در نخستین دوره پس از تحصیل استقلال سیاسی ، طی سالها مبارزه پیگیر ، هنگامیکه قدرت حکومت میان نمایندگان جریانهای مختلف دست بدست می گشت ، دست آورد های مهمی حاصل گشت که شاخص این دوره است : شرکتهای بزرگ خارجی و داخلی را ملی کردند و رفم ارضی اجرا شد . اینها همه پیش از آنکه شرایط جهت برقراری تناسب جدید نیروها و سپس تشکیل رژیم مترقی ملی فراهم آید ، انجام گرفت . تلاش جهت سرنگونی فوری این رژیم بزور تجاوز اسرائیل در سال ۱۹۶۷ که از سوی امپریالیسم پشتیبانی می شد ، به ناکامی کشید .

تحکیم استقلال سیاسی از طریق دستیابی به استقلال اقتصادی ، وظیفه ای بود که رژیم پیش روی خود گذاشت . با اتحاد جماهیر شوروی توافقاتی جهت اجرای برنامه های اقتصادی مهمی بعمل آمد . ساختمان سد فرات ، ایجاد شبکه آبرسانی ، خطوط راه آهن ، صنعت نفت ملی و غیره ( اما خط مشی سیاسی و اقتصادی کشور طی مرحله معینی از برخی جنبه ها به انزوا گرائید . لذا در پاییز سال ۱۹۷۰ تغییرات و تحولاتی بوجود آمد ( " جنبش تصحیح گر " )

شورای خلقی تشکیل شد و قانون اساسی جدیدی بتصویب رسید ؛ نیروهای مختلف میهن — دوستان به جبهه ترقیخواه ملی پیوستند . در برنامه جبهه سخن از لزوم حل يك سری مسائل اقتصادی با محتوای دموکراتیک میروود . در عین حال تاکید می شود که هدف کلیه نیروهای گردآمده در جبهه سوسیالیسم است . علاوه بر این در برنامه نقش رهبری حزب حاکم بحث در ارگانهای حکومتی ، سند یکاها و شوراهای محلی تثبیت شده است .

تاکنون پس از گذشت نزدیک به بیست سال، چند برنامه پنجساله جهت رشد و تکامل بد رجالت تفاوت با جارا درآمده است که تعدادی از آنها اهداف بسیار بلند پروازانه ای را دنبال میکردند. برنامه ملی کردن موسسات اقتصادی و اصلاحات ارضی که تا اکتبر ۱۹۷۰ با جارا درآمده بود باعث شد که بخش اجتماعی رشد یابد و تولید صنعتی تنوع بیشتری گیرد. در کنار صنایع سبک، صنایع استخراجی بوجود آمد؛ نیروگاههای آبی، شبکه انتقال برق، شبکه آبیاری احداث شد. اصلاحات ارضی ادامه یافت، فعالیتهای ساختمانی رشد کرد و آموزشگاهها و بیمارستانها ساخته شد.

همکاری با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بطور چشمگیر توسعه یافت. قراردادهای دوستی و همکاری با اتحاد شوروی، بلغارستان و چکسلواکی منعقد گردید. (اجرای این قراردادها) اثر مثبتی در تکامل کشور داشت.

همزمان با آن اقداماتی جهت تقویت ارتش بعمل آمد تا دفاع از کشور تامین شود و نواحی اشغال شده توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷ آزاد گردد. طبیعتاً این اقدامات مستلزم افزایش هزینه های (نظامی) بود و در نتیجه بضعف اقتصاد می انجامید.

سوریه موضعی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی اختیار نمود و در ابطال توطئه های خصمانه در منطقه نقش مهمی بازی کرد.

نفرت عمیق امپریالیسم بویژه امپریالیسم آمریکا و متحد استراتژیک آن اسرائیل از کشور ما و اعمال تجار وزرگانه آنها که از جانب ارتجاع داخلی و نیروهای واپسگرای عربی و بین المللی حمایت شده است، بهمین علت است. هدف این اعمال روشن بود. می خواستند اراده خلق ما را بشکنند و مجبور سازند به سلطه گری امپریالیستی گردن نهد. در این راه نه تنها نیروی قهریه نظامی را بکار انداختند و کشور ما را زیر فشار اقتصادی و سیاسی گذاشتند بلکه از خرابکاری و ارباب نیرز روی نگرداندند: در جریان فجایع انفجار واحدهای اقتصادی، ایجاد حریقهای عمدی و تخریب خانه های مسکونی اغلب کودکان بیگناه و زنان و سالمندان کشته می شدند.

بیشترین خسارت به اقتصاد کشور وارد آمد. وضعیت بحرانی در نتیجه تاثیر سه عامل اصلی بوجود آمد:

اولاً علاوه بر غارتگری انحصارهای امپریالیستی از طریق داد و ستد های نابرابر، بحران عمومی و بحرانهای دوره ای سرمایه داری در تمام اشکال بروز خود بر اقتصاد کشورهای در حال رشد تاثیر ویرانگری می گذارد. سوریه همچنان به بازار جهانی سرمایه داری وابسته است و این بازار در روابط تجارت خارجی آن عمده ترین نقش را بازی می کند. کشور زیر فشار شدید اقتصادی قرار دارد. ایالات متحده و جامعه اروپا در سالهای اخیر علی القاعده از آن باج می ستانند و به بهانه اینکه سوریه



از تروریسم بین‌المللی حمایت می‌کند از اعمال تضيیقات اقتصادی هم روی‌گردان نبودند . اما غرب اینک از اینگونه اقدامات شدید دست برداشته زیرا به عدم تاثیر آن پی برده است و بیم آن دارد که امکانات تاثیرگذاری براققتصاد سوریه را با وسائیل دیگر از دست بدهد . کشور ما قدرت پایداری خود را با ثبات رسانید و راه حل دیگری پیدا کرد باین معنا که بیشتر به نیروی خود متکی شد و به بازارهای کشورهای سوسیالیستی روی آورد . از این طریق بود که سوریه توانست موضع استوار خود را نگاهدارد . چندین قرارداد جدید با کشورهای سوسیالیستی منعقد گردید . باین ترتیب اثرات تحریم اقتصادی بمراتب تضعیف شد . اگر بموازات اجرای این قراردادها اقداماتی هم جهت سالم سازی اقتصاد بعمل آید آنوقت نفوذ انحصارهای امپریالیستی و پایگاه اجتماعی آن در کشور بنحو چشمگیر تضعیف می‌شود .

ثانیا در پانزده سال اخیر تلاشهایی جهت رشد حتی الامکان سریع اقتصاد بعمل آمد اما در عین حال شرایطی که باعث تحکیم استقلال اقتصادی می‌شود نادیده گرفته شد . برنامه هائیکه در قراردادها با کمپانیهای سرمایه داری پیش‌بینی شده بود اغلب گران بود و بسیاری از آنها یا نامناسب بود یا بازده کافی نداشت . و معمولا عبارت بود از کارخانه های مونتاژ که تماما به ارسال مواد و قطعات نیم ساخته خارج وابسته است .

تناسب ضرور میان رشته های مختلف رعایت نشد . سیاست بانکی رشد نیروهای مولد را تشویق نکرد . واگذاری اعتبارات به بخش سرمایه داری حاکی از آن است : ۷۷ درصد به کارهای تجاری اختصاص یافت ، فقط ۱۵/۴ درصد به پروژه های صنعتی و ۷/۶ درصد به برنامه های کشاورزی تعلق گرفت .

علاوه براینها واگذاری اعتبار برای رشته های تولیدی بدون کنترل صورت می‌گرفت بطوریکه بخش اعظم اعتبارات صرف منظور اعلام شده نمی‌گردید . به بهره‌گیری از منابع خودی و امکانات موجود در کشور کم توجه شد . بجای آنکه فرم مالیاتی سفت و سختی را با اجرا در آورند ، مالیات بر سود را پایین آورند ؛ در عین حال مالیات دستمزد را بالا بردند و شرایط وصول آنرا سخت تر کردند .

بخش عمده اعتباراتی که در بودجه دولت بتصویب رسیده بود در بخش مختلط با مشارکت سرمایه غربی به پروژه هایی در زمینه استراحت و تفریحات اختصاص یافت . ظرفیتهای تولیدی ، مواد اولیه و پول در این راهها خرج شد .

ثالثا در نتیجه این سیاست اقتصادی و خطاهای کلان که کل بخش سرمایه داری از آن سوء استفاده کرد ، بورژوازی انگل صفتی بوجود آمد . اینها با بهره‌گیری از موقعیت کوشیدند تا بخش عمده درآمد ملی و نیز سود های بخش اجتماعی و اعتبارات خارجی را تصاحب کنند . این کار بکمک

اشکال مختلف واسطه تراشی، رشوه، ایجاد بازار سیاه، قاچاق، کلاشی، تقلب های مالیاتی و نظایر آن صورت گرفت. صاحب منصبان دستگاه اداری که مشاغل بالای دولتی داشتند نیز با شکال متفاوت در این بند ویمست ها شریک بودند. بخش فاسد کارمندان دولت عملاً دست بورژوازی انگل شد. این قشر مانند یک نیروی سیاسی شروع بفعالیت کرد و تلاش می ورزید سیاستی ارتجاعی را به کشور تحمیل کند و از مشکلات اقتصادی بهره برگیرد.

پدیده های اجتماعی - اقتصادی زیرین ماهیت بحران را مشخص می کند :

- کاهش تولید بد درجات مختلف در رشته های اصلی اقتصاد - با معدودی مورد استثناء

که از سال ۱۹۸۳ ظاهر شد و در پائین آمدن درآمد سرانه با زتاب یافت؛

- کسری بودجه که بر اثر کاهش شدید مداخل دولت از داخل و خارج بوجود آمده است

همراه با محدود شدن برنامه های توسعه اجتماعی و ازکار افتادن بخشی یا تمامی

تولیدی های دولتی که بشدت وابسته به تجهیزات و مواد اولیه کشورهای سرمایه داری

است، این بنویه خود تاثیرات نامطلوبی بر بخش خصوصی و کارگاههای پیشه‌وری دارد

که از بخش دولتی جنس دریافت می کنند؛

- کمبود کالا های مصرفی، انحصاری شدن بازار، رونق بازار سیاه و قاچاق؛

- تشدید تورم و بیکاری، افزایش چشمگیر قیمتها، کاهش دائمی قدرت خرید مزد بگیران و

القاء بسیاری از دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان. با وجود افزایش رسمی دستمزدها

در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷ دستمزدهای واقعی در همین زمان به نصف تقلیل یافته

است، در نتیجه دستمزدها متوسط عملاً کمتر از حداقل معاش است.

در کشور کشمکش شدیدی بر سر راه برون رفت از بحران جریان دارد. بورژوازی انگل که

خود را با شرایط وفق داده است مانع اقدامات موثری جهت بهبود وضع اقتصادی می شود. این

بورژوازی بی صبرانه انتظار می کشد که قشر بالائی صاحب منصبان دولتی خود و تمام کسانی را که از

وضع موجود سود می برند، وارد دستگاه حکومت کنین. پیشنهاد هایی مطرح می شود که عملاً بمعنای

القای کامل محدودیت های حقوقی برای فعالیت این بورژوازی و تضعیف بخش اجتماعی است. هدف

این پیشنهادها نابودی کامل بخش اجتماعی، برقراری روابط نزدیکتر با بازار جهانی سرمایه داری

تصاحب اعتبارهای خارجی و تسلیم کامل کشور به شرایط بانک جهانی است. بحث بر سر سیاست

" درهای باز" است که در این صورت به سرمایه انگل امکان داده می شود سود های کلان بدست

آورد و آنرا مخفیانه بخارج منتقل سازد، در نتیجه اقتصاد ملی از رفق خواهد افتاد. بحث بر سر

باج خواهی غلنی است و هدف آن کسب امتیازات جدید و منافع بیشتر است.

اقداماتی که از سوی دولت جهت سالم سازی وضع اقتصادی صورت گرفته است (صرفنظر از

اهمیت تعدادی از آنها) بعضاً فقط محرومیت‌های تازه‌ای برای کارگران، فقیرترین دهقانان و کلیه مزدبگیران به‌مراه داشته است؛ زیرا قیمت‌ها بالا می‌رود مزد ثابت می‌ماند. سوئیسید مسوا د غذایی بکل حذف شده است و هزینه‌های اجتماعی را کاهش داده‌اند.

اعتراض به "شماره‌های" تحمیل شده از سوی بورژوازی انگل، هم در احزابی که وابسته به جبهه مترقی ملی هستند و هم در اتحادیه‌های کارگری و توده‌های وسیع زحمتکشان شدت می‌گیرند مردم درک می‌کنند که: اگر اقدامات اساسی جهت غلبه بر بحران اقتصادی بعمل نیاید ممکن است اثرات آن پایداری کشور را در مقابل توطئه‌های امپریالیسم و صهیونیسم بخطر اندازد. سالم‌سازی اوضاع نه فقط از جنبه تخفیف مشکلات روزمره اکثریت جمعیت کشور ضرورت دارد بلکه شرط لازمی هم برای رشد اقتصادی است که در راستای منافع مردم است و به پیشرفت اجتماعی و نیز به تحکیم استقلال ملی کمک می‌کند.

کمونیست‌های سوریه که همواره به اقتصاد کشور توجه دارند از آغاز عواقب مشی اقتصادی اختیار شده را گوشزد کرده‌اند و جنبه‌های منفی آنرا و نیز تفاوت حرف و عمل را متذکر شده‌اند. مراهانه جبهه ترقیخواه ملی و برنامه‌های احزاب وابسته به آن در خطوط اصلی با اهدافی که کمونیست‌ها دنبال می‌کنند مطابقت دارد. ولی جهت تحقق بخشیدن به آن راه کاملاً دیگری انتخاب شده است. ما فقط انتقاد نمی‌کنیم بلکه پیشنهاد‌های سازنده‌ای را مطرح می‌سازیم و تلاش داریم نیروها را برای عملی کردن آنها بسیج کنیم.

بنابره عقیده حزب ما تنها در صورتی می‌توان بر بحران غلبه کرد که بخش اجتماعی اقتصاد نقش اصلی را بعهده بگیرد. برای این کار باید مدیریت آنرا اصلاح کرد، با آوری آنرا بالا برد و با تاسیس تولیدی‌های جدید که از منابع محلی استفاده می‌کنند، آنرا توسعه داد. مهم آنست که از فعالیت بورژوازی انگل جلوگیری شود و هواداران آن در دستگاه دولتی پاکسازی شوند. سوئیسید کالا‌های مورد نیاز مردم را باید برقرار ساخت و دستمزدها را با هزینه زندگی متناسب کرد. بنظر ما لازم است به پیشه‌وران و به تولید خرد کالائی در بخش خصوصی میدان بیشتری داده شود و در این بخش تولیدی‌های جمعی تحت کنترل دولت تشکیل گردند تا دقیقاً در چارچوب مقررات قانونی فعالیت کنند. لازم است با توسعه تولید کشاورزی از طریق تاسیس مزارع دولتی و اعمال سیاست سنجیده قیمت‌ها و نیز از طریق فعالیت تعاونیها در تمام عرصه‌های کسب و کار فردی به سالم‌سازی اقتصاد کمک شود.

حزب ما می‌خواهد که از تمام کسانی که دارای خلق و دولت را حیف و میل کرده‌اند بازخواست شود و در عین حال کسانی که به اقتصاد ملی خدمت کرده‌اند تشویق و ترغیب شوند و در واحد‌های اقتصادی و زندگی اجتماعی شیوه‌های مدیریت موکراتیک بطور جامع معمول گردد. ما خواهان بقیه در صفحه ۳۹

## چگونه میتوان موانع همکاری را

### از میان برداشت

گفتگویی با

یوزف ماریاشی

ما بمناسبت چهارمین سالگرد تاسیس شورای همکاری اقتصادی گفتگویی را درباره مسائل و برنامه های کنونی آن منتشر می‌کنیم.

— شما طی ده سال به مسائل همکاری کشورتان در شورای همکاری اقتصادی پرداخته اید. آیا این شورا هنوز هم برای مجارستان نقش تعیین کننده ای دارد؟

— بی قید و شرط. شورای همکاری اقتصادی به صنعتی شدن و تحول کشاورزی کمک کرده است. اما این امر متناسب با الزامات تقسیم کار معقول بین المللی نبود. ولی با این همه شورا رشد ثابت و پویایی را طی سالهای بسیار برای ما تضمین کرده است. بنابراین می توان گفت که امروزه نیز همکاری در چارچوب شورا برای ما نقش مهمی بازی می کند. نزدیک به نیمی از صادرات ما به کشورهای عضو شورا می رود.

در عین حال از آغاز سالهای هفتاد سودمندی همکاری ما در شورا به آهنگی متفاوت و لسی محسوس کاهش یافته است. علت این امر بویژه آن بود که رشد نیروهای مولد و مناسبات تولید دیگر با درجه رشد اقتصاد جهانی همخوانی نداشت. شورای همکاری اقتصادی تا اندازه ای به درجا زدن افتاده بود. بعنوان مثال ما دیگر نمی توانستیم با انقلاب علمی — فنی در جهان کاملاً همگام شویم. منابع و سرمایه گذارهای ما دیگر رشد درآمد ملی را با اندازه ای که در گذشته بود، بدست نمی داد.

— با این همه نمی توان گفت که شورای همکاری اقتصادی عکس العملی در برابر این عقب ماندگی نشان نداده است. در سال ۱۹۷۱ برنامه مرکب همکاری اقتصادی سوسیالیستی تدوین شد.

یوزف ماریاشی از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ معاون ریاست شورای وزیران جمهوری دموکراتیک مجارستان و نماینده دائمی مجارستان در شورای همکاری اقتصادی بود. او همچنان بربرسی مسائل همکاری مجارستان در شورای همکاری اشتغال دارد.

در راستای توسعه و تکامل این برنامه، برنامه های درازمدت جهت همکاری در زمینه انرژی، سوخت و مواد اولیه، در زمینه کشاورزی و صنایع غذایی در سال ۱۹۷۸ به تصویب رسید. بهک مال پس از آن برنامه های دیگری هم به آنها افزوده شد.

— ولی تمام این برنامه ها تا حدی به اجرا درآمد. بسیاری از مصوبات روی کاغذ ماند زیرا شیوه های دستوری در مورد توسعه مناسبات اقتصادی و علمی فنی و حکمرانی اداری نقش خود را بر همکاری زده بود. کمیته ها و کمیسیونها (حدود چهل واحد) و نیز صد ها گروه کار جلسه تشکیل می دادند و خروارها کاغذ را بررسی می کردند. بالاخره پس از حك و اصلاح ها و هماهنگ سازیها بی پایان تصمیمات — بی شك لازم و مهمی — اتخاذ می گردید. ولی بازیگران اصلی — تولیدی ها، مجتمع های اقتصادی و سازمانها که گاه دستور همکاری از بالا برایشان صادر می شد، علاقهای به اجرای آنها نداشتند.

اولین "بانگ ناقوس" اوایل سالهای هفتاد ما را متوجه خطر ساخت. شورای همیاری اقتصادی کوشید با تدوین برنامه مرکب جوابگوی مسائل زمان شود. سپس افزایش انفجارگونه بهای نفت پیش آمد که ما هم مثل سایر کشورها غافلگیر آن شدیم. کشورهای سرمایه داری صنعتی عکس العملی سریع نشان دادند و ساختار تولید خود را عوض کردند و از دستاورد های پیشرفت علمی — فنی بهره گرفتند تا بتوانند بسرعت تکنولوژی های با مصرف انرژی و مواد خام کمتر را تکامل دهند و بکار گیرند.

هدف تمام تصمیماتی که در آن زمان در چارچوب شورای همیاری اقتصادی در عالی ترین سطح اتخاذ گردید این بود که دشواریها از میان برداشته شود و در این زمینه واژه ها و عبارات جدیدی را بکار گرفتند اما محتوا را دست نخورده گذاشتند. این تضاد بزرگ آن سالها بود که چون شمشیر داموکلس تا امروز هم بالای سر مجارستان و بسیاری دیگر از کشورهای آویخته است. در جریان تکامل، تفاوت های موجود میان کشورهای برادر نه فقط در زمینه رهبری و مدیریت اقتصادی بلکه از جنبه هدف های درازمدت اقتصادی بمعنای جامع کلمه حاد و تشدید شد.

— آیا این بدان معنا است که الگوی همکاری گسترده ولی کم مایه که طی دهها سال عمل کرده است، کهنه شده است؟ در ضمن آ. لوکانف، رئیس فعلی کمیته اجرایی شورائی چین عقیده ای دارد که ماصاحبهای ما اورا در شماره ۱/۱۹۸۹ مجله درج کرده ایم.

— بله، ما در این باره عقیده کامل روشنی داریم. مدتها است که کارآئی روشهای پیشین به آخر رسیده است. يك تحول اساسی در همکاری تاخیرناپذیر است. در صورتیکه بزودی در این زمینه تغییرات اساسی بوجود نیاید آنوقت دیگر شورای همیاری و روابط ما نیروی محرکی برای روند — هایی که در بعضی کشورهای سوسیالیستی شروع شده است نخواهد بود بلکه مانع آنها خواهد شد.

ولی تاکنون حتی شرایط مادی و فنی این تغییرات هم موجود نیست. بعقیده من مهمترین مطلب آن است که هنوز ما نتوانسته ایم مکانیسم موثری ایجاد کنیم که برای مسائل پیچیده ای که کشورهای ذینفع در موردشان مواضع متفاوتی دارند راه حل توافقی مشترکی تدوین کنیم.

**— علت آن چیست؟**

— باید اذعان کرد — و بسیاری از همکاران ما هم در اصل همین عقیده را دارند — که وضع اقتصادی بعضی از کشورهای شورای همیاری همچنان بدتر می شود. تولید در چار رکود است یا آهنگ رشد روبه کاهش دارد. بدهی به کشورهای سرمایه داری بالا می رود، موازنه پرداخت های درجانبه هنوز هم به تعادل نرسیده است، مشکلات تامین نیازمندیهای مردم زیادتر می شود. سطح زندگی را کم است و در برخی کشورها (از جمله در مجارستان) پائین می رود.

مطلبی که بعقیده من بسیار مهم است آنست که تفاوت های میان سیستمهای ملی رهبری و مدیریت اقتصادی که بطرق مختلف ایجاد شده است، زیادتر می شود. این تفاوتها نه چندان در بیانیه ها و مصوبات بلکه در کار عملی بروز می کند. مجارستان پیش از شرکای خود اصلاحات اساسی را آغاز کرد و بهمین علت مناسبات بازار در کشور ما بیش از جاهای دیگر تکامل یافته است. هر چند در کشورهای دیگر اهداف سیاسی مشخص شده ولی اجرای عملی آنها بسیار کند پیش می رود، هنوز تغییراتی محسوس نیست یا بسیار اندک است. بنظر من بسیار مهم است که در اتحاد شوروی مکانیسم اقتصادی واقعا موثری (و کارآمدی) بوجود آورده اند بطوریکه روابط کالا — پولی شروع به توسعه کرده است. در غیر این صورت بنظر مشکل بتوان مسائل اساسی پیش روی شورا را حل نمود؛ زیرا اتحاد شوروی البته تاثیر تعیین کننده ای بر همکاری ما در شورا دارد.

علاوه بر اینها در جریان همکاریهای ما با برخی کشورها پدیده هائی وجود دارد که تکامل روند های مثبت را مانع می شود. ساختار تبادل کالائی که منتج از این وضع است همیشه با منافع عینی طرف معامله و الزامات سودمندی عام اقتصادی همخوانی ندارد.

**— پس در اینصورت امکانات همکاری چه وضعی پیدا می کند؟**

— بعقیده من، ما در سالهای آینده فقط می توانیم راه حلهای نسبی پیدا کنیم. ما می کوشیم برپایه روابط دو یاسه جانبه توافقیهای مورد قبول طرفین بعمل آوریم و راهی ایجاد کنیم تا همجوار مکانیسمهای اقتصادی متفاوت تامین گردد، ولی این کار باید بی چون و چرا از طریق توسعه روابط کالا — پولی صورت گیرد.

من نمی دانم که مرحله گذار چقدر طول می کشد. عقیده دارم که تلاش ما در این مرحله باید بویژه آن باشد که از کاهش منافع جلوگیری شود، از بروز تغییرات شدید در ساختار همکاری پرهیز گردد و به منافع و قابلیت های هر کشور عضو شورا حداکثر توجه بعمل آید. ما باید درک کنیم که هر

تحول بزرگی بهای خود را دارد و اینکه منابع داخلی جهت رشد و تکامل و امکانات جذب اعتبارات از خارج - شاید با استثنای اتحاد شوروی - بسیار محدود است.

— بنابراین شما عقیده دارید که راه ایجاد تحولات عمیق در همکاری ما تا زمانی که مکانیسم های

**اقتصادی در برخی کشورها دگرگون نشده باشد، مسدود خواهد بود؟**

— من می خواهم برای توصیف وضع بگویم که ما بر لبه تیغ می رقصیم. کاهش موقت همکاری به لایحل عینی - بخاطر ایجاد دگرگونی های اساسی لازم - واقعا امکان پذیر است، اما موجبی نیست که از این بابت دچار وحشت شویم. البته ما منابع لازم را جهت تامین مالی تمام برنامه های خود نداریم. بنابراین همکاری در شورای همیاری اقتصادی در حال حاضر برای تمام کشورهای عضو اهمیت یکسان را ندارد. اما در عین حال بسیار مهم است که همکاری ما نقش خود را حفظ کند. مثلا از این طریق می توان کشورهای عضو شورا را از نظر مواد سوختی و مواد خام تامین کرد و کمبود محصولات کشاورزی و کالاهای صنایع غذایی را سریعتر جبران نمود.

عقیده داریم که ما باید تصور روشن تری از هدفی که به سمتش تلاش می کنیم داشته باشیم، اقدامات مشخصی که می کنیم و تاثیرات آنها را بر اقتصاد هر یک از کشورها بشناسیم. درجه اول و سومین اجلاس شورای همیاری اقتصادی در سال ۱۹۸۷ به رای واحد تصمیم گرفتیم که سطح همکاریها را بطور محسوس بالا ببریم. اما در این باره که در چه مدت زمانی و با چه روشهایی می توان این همکاری را شریخش تر گرداند، اختلاف عقیده وجود داشت. ما وظیفه مجارستان می دانیم که نظر به حرکت کند جریان دگرگون سازی، در آینده نیز پیشنهاد های جدیدی مطرح کنیم و پیگیر و بی کم و کاست از مواضع خود دفاع نمائیم. بعنوان مثال ما یکی از علل اصلی رکود مناسبان را در این می بینیم که سیستم پولی و اعتباری تکامل کافی نیافته است.

— احتمالا منظورتان روبل قابل تبدیل است که بعنوان پول مشترک کشورهای عضو شورا عمل می کند.

— متأسفانه حتی نمی شود دست به آن زد زیرا که در سیستم تصفیه حسابهای چند جانبه میان کشورهای عضو شورا بکار برده می شود ولی در روابط تجاری با سایر کشورها قابل مصرف نیست. بعقیده من نخست باید ارزش ارزی روبل قابل تبدیل را در محدوده شورا تثبیت کرد و سپس این امر را در سطح بین المللی گسترش داد. بدیهی است در اینجا سخن آخر با اتحاد شوروی است. ولی ما عقیده داریم که می توان یک ارزش ارزی نسبی را حتی در فرجه کوتاهی متداول کرد. آنوقت این کار بر نرخ واقعی تبدیل پولها و نیز بر شکل گیری قیمت تولید در هر یک از کشورها تاثیر می گذارد. بنظر من این قیمتها باید تا اندازه زیادی به بازار جهانی توجه کنند.

— بنظر شما چه باید کرد تا سیستم قیمت پایینی تغییر کند؟

— من عقیده راسخ داریم که ما علیرغم تمام مشکلات به سیستم قیمت های بازار جهانی خواهیم



پیوست. قیمت‌های رایج در محدوده شورای همیاری اقتصادی اغلب با قیمت‌های بازار جهانی متفاوت است و هیچ تاثیری بر قیمت‌ها در کشورها ندارد، ضمناً اشاره کنم که این خود یکی از موجبات آن است که همگرایی سوسیالیستی تاثیر بسیار کمی بر جریان‌ات بین‌المللی می‌گذارد هرچند که شورای همیاری اقتصادی ظرفیت و توان اقتصادی قابل ملاحظه‌ای دارد.

### — قیمت‌ها در مجارستان تاجه اندازه با قیمت‌های بازار جهانی مطابقت دارد ؟

— هنوز در سیستم ما چنین نسبت‌هایی برای قیمت‌ها آتطور که در بازار سرمایه داری هست وجود ندارد. قیمت‌های ما بعلمت تحویل سود واحد‌های اقتصادی و حمایت مالی از تولیدات غیر-سودآور، با قیمت‌های بازار جهانی متفاوت است.

از جمله يك مثال می‌آورم. از آنجا که ورود کالا مشمول محدودیت‌هایی است طبیعی است که این گونه کالاها کم است. بهای آنها بیشتر از بهای جاری در خارج است. رقابت در کشورهای ما بقدر کافی نیست، بسیاری از واحد‌های اقتصادی وضع انحصاری دارند. از این طریق نیز قیمت‌ها افزایش داده می‌شود. دولت همچنان در تعیین قیمت‌ها — هرچند دیگر نه چندان زیاده — دخالت می‌کند و از این راه هم مناسبات بازاری محدود می‌شود و این خود باز بر قیمت‌ها تاثیر می‌گذارد.

### — احتمالاً در این جا مسائل نرخ‌های تبدیل ارز نیز بی‌تاثیر نیست ؟

— درست است. بنظر من در برخی از کشورهای عضو شورای همیاری عمل‌نرخ تجاری برای روبل قابل تعویض وجود ندارد یا اگر هم وجود داشته باشد نرخ واقعی نیست. همین گفته در مورد نسبت میان روبل قابل تبدیل و ارزهای آزاد صادق است. بهمین علت است که هنگامیکه فوریت را با دلار یا روبل قابل تبدیل می‌سنجیم به نتایج کاملاً متفاوتی می‌رسیم. این وضع بنظر من مانع اصلی کارکرد نرخ‌های تبدیل ارز بعنوان عامل بازار است. نسبت بین پول‌های کشورهای نیز وضعی شبیه این دارد. در نتیجه کاربرد آنها در تصفیه حساب‌های متقابل دشوار می‌شود.

مسئله مناسبات از آن جهت نیز تشدید می‌شود که بیلان تجارت در وجه‌نامه به موازنه نمی‌رسد مثلاً مجارستان در همکاری با اتحاد شوروی بستانکار است. این مشکلات را می‌توان از طریق توسعه معاملات تهارتی و یافتن امکانات ورود کالا، تخفیف بخشید. اما تاکنون به ما پیشنهادات قابل قبولی نشده است. بنظر ما امکان دارد که تفاوت حساب با ارز آزاد تصفیه شود تا از این طریق علاقه به توسعه صادرات و تولید محصولات مرغوبتری که در بازار جهانی نیز قابل رقابت باشند، بالا رود.

— اخیراً درباره درونمای ایجاد بازار مشترك سوسیالیستی زیاد بحث می‌شود. شما در این مورد

چه فکر می‌کنید ؟

— مجارستان در اصل با دورنمای ایجاد بازار مشترك کشورهای شورای همیاری اقتصادی موافق است. از طرف ما هیچ مانعی در این کار وجود ندارد. اما هنوز نظامی جهت این کار تدوین نشده است. بطور کلی بازار در کشور ما نسبت به سایر کشورها با سرعت بیشتری توسعه می یابد، حتی ما دیگر به آخرین مرحله تکامل روابط کالا — پولی رسیده ایم. آشکار بگویم، تفاوت میان اعضای شورا از این لحاظ همواره بیشتر می شود. اما این تفاوتها عامل بازدارنده ای است زیرا کشوری که در آن روابط کالا — پولی بخوبی توسعه یافته است می تواند در چنین بازاری شرکت موثرتری داشته باشد و برعکس.

بنظر من در کلمه " مشترك " تاکنون این تصور متجلی می شود که می توان باین هدف بوسیله اقدامات قاطعانه و مصوبات رسید. مطلوب ما بازاری است که نه چندان حاصل مصوبات سیاسی و اقتصادی بلکه تا اندازه زیادی حاصل روند تکاملی زنده کشورهای برادر باشد. هدف نهائی ما حرکت آزاد منابع اولیه، کالاها، خدمات و اعتبارات بجائی است که شرایط بهره گیری ثمربخش از آنها مساعدتر است. در اجلاس کار سران احزاب برادر کشورهای عضو شورای همیاری اقتصادا در سال ۱۹۸۶ درباره ضرورت چنین سیاستی مذاکره شد. بمعقیده من بسیار مهم است که ایسبازار بروی اقتصاد جهان نه کمتر بلکه بیشتر باز باشد.

مجارستان در این باره بر این عقیده است که: بازارهای ملی غیرموجود را نمی توان مشترك کرد. چنین تلاشهایی که متکی بر تدابیر اقتصادی و مالی نیست فقط می تواند مکانیسم موجود را تخریب کند ولی به ایجاد مکانیسم جدیدی نمی انجامد.

تمام کشورهای عضو شورا (باستثنای رومانی) با فکر ایجاد بازار مشترك سوسیالیستی موافقتند. ولی راه وصول به آن هنوز کاملاً روشن نیست و نظرات بسیار متباعدی در این باره اظهار می شود. من فکر می کنم که عناصر بازار جدید را باید سنگ به سنگ درهم جا انداخت. در اینجا باید اشتراك مساعی و سطح توسعه مناسبات بازاری را در يك ردیف کشورها در نظر بگیریم.

ما در مجارستان سعی داریم که واحدهای اقتصادی واقعا — نه فقط بلحاظ حقوقی واسعی — مستقل باشند و به صلاح دید خود بدون محدودیت بتوانند در فعل و انفعالات اقتصادی شرکت جویند. ولی این حد آزادی در تمام کشورهای شورا امکان پذیر نیست بدون توافق در سیستم قیمتها و نرخ تبدیل پول، بدون ارزیت داشتن پول کشورها. این عوامل بهم پیوسته را نمی توان بایک حرکت در مناسبات اقتصادی وارد کرد. اما فقط از این طریق می توان بجائی رسید که هم کشورها و هم واحدهای اقتصادی واقعا به يك همکاری موثر علاقمند گردند.

— سال گذشته در چهل و چهارمین اجلاس شورای همیاری اقتصادی محقق شد که تولیدی های مشترك تاکنون ثمری را که انتظار می رفت بچار نیاورده اند و به تدریج توسعه همکاری کمکی نمیکنند.

## بمنظر شما علت آن چیست ؟

— من در این زمینه انتظارات خوش بینانه ای ندارم زیرا عواملی که هم اینک شمر دم وجود ندارد لذا راه انداختن چنین واحدهائی بسیار دشوار است. ما در واقع هنوز با یکدیگر از وظرف مقابل برخوردار می‌کنیم در نتیجه واقعا مشکل است که به وحدت نظری دست یابیم. فعلا تولیدی های مشترک استثنائی است و شاید هنوز چند سالی نیز همینطور بماند.

— آیا این نظر در مورد " میکرومد " ، تولیدی مشترک مجارستان — شوروی هم صادق است ؟ از قراری که شنیده میشود این واحد اکنون هم کار واقعا مورد مندی عرضه می‌کند .

— این شرکت نسبتا نویی است، شاید قضاوت درباره حاصل کار آن هنوز زود باشد. وظیفه شرکت این است که به توسعه صادرات کارخانه ما بنام " مدیکور " کمک کند. خوب است که منافع طرفین در اینجا برهم منطبق می‌شود. اتحاد شوروی بچنین دستگاہائی نیاز دارد و شصت درصد از محصول مشترک به آنجا می‌رود.

ولی وقتی کارخانه ای فقط به صادرات به کشور مشخصی توجه کند دیگر تلاش بیشتری جهت یافتن بازارهای دیگر بروز نمی‌دهد. در نهایت برای مجارستان در ریافت واردات متناسب با آن دشوار می‌شود و این خود موجب عدم توازن در مناسبات اقتصاد خارجی می‌گردد.

ما نمی‌توانیم از مداخل خود بهره بگیریم تا مثلا در ازا<sup>۱</sup> روپل قابل تبدیل بدست آمده کالا های معینی را در اتحاد شوروی خریداری کنیم، چه رسد به آنکه در سایر کشورهای سوسیالیستی قضیه تشکیل تولیدی های مشترک را نباید چندان از جنبه شرمندی کنونی نگاه کرد بلکه درونمای آنرا باید دید. بعنوان نمونه می‌خواهم کارخانه ابزار ماشین سازی " سیم " مجارستان را ذکر کنم. این کارخانه محصولاتی تولید می‌کند که در بازار غرب خواهان دارد و اتحاد شوروی هم نیازمند آن است. مدتها درباره تشکیل تولیدی مشترکی مذاکره شد. ما می‌توانستیم صادرات آنرا برای همکاران شوروی بالا ببریم ولی آنها نمی‌توانند در مقابل آن کالاهائی را بماند دهند که ما نیاز داریم. اما در این مورد نباید فقط منافع دو جانبه را دید بلکه تقسیم و توزیع متناسب بارها را در نظر گرفت و از جمله در رابطه با مسائل پولی و اعتباری.

— آیا تجربیات جامعه اروپا می‌تواند کمکی برای حل این مسائل و تشکیل بازار مشترک سوسیالیستی باشد ؟

— بعقیده من اول باید از مسائل مربوط به استاندارد ها، خدمات بهداشتی و آمیزشکی و حفاظت محیط زیست شروع کرد، همان کاری که کشورهای جامعه اروپا می‌کنند. هرچه زودتر ما این تجربه ها را کسب کنیم بهتر است زیرا در غیر اینصورت موانع اجتناب ناپذیری ایجاد میشود که صادرات ما را هم به غرب مشکل می‌کند. ما تاکنون در این باره بیشتر حرف زده ایم ولی اقدامات

لازم را انجام نداده ایم.

تغییرات بزرگ - با زهم تکرار می‌کنم - در صورتی ممکن است که شرایط ضرور عمیقاً بررسی شده و بوجود آمده باشد. مثلاً ایجاد مناطق تجارت آزاد مستلزم آن است که هر نوع سهم بندی مبادلات تجاری از بین برود، روابط بین سیستم قیمت‌های داخلی و قیمت‌های بازار جهانی بوجود آید و پول هر کشور ارزشیت پیدا کند. اما این مسائل را در آینده می‌توان حل کرد. هر چند بسیاری از آنچه ما در برنامه داریم در جامعه اروپا اینک واقعیت یافته است.

**= پنظر می‌رسد که تجربیات جامعه اروپا باندازه کافی بررسی نشده باشد ؟**

- ما این تجربیات را بدقت مطالعه می‌کنیم ولی در دبیرخانه شورای همیاری اقتصادی مرجعی نیست که به جنبه‌های مختلف فعالیت جامعه اروپا بپردازد.

**= شما صحبت از آن کردید که ممکن است همکاری در چارچوب شورا کاهش یابد یا متوقف شود.**

ولی همانطور که طبیعت فضاهای خالی را تحمل نمی‌کند همانطور هم باید منافع اقتصاد خارجی هر کشور حتی المقدور بطور جامع تامین گردد. بنابراین آیا اجباراً باید روابط با سایر کشورها - غیر سوسیالیستی - تقویت شود ؟

- بله، همینطور است. هیچکس هم انکار نمی‌کند که رشد اقتصادی کشورهای شورای مابدون مشارکت فعال در تقسیم کار جهانی امکانپذیر نیست. من می‌خواهم فقط به امضای بیانیه مشترک درباره برقراری روابط رسمی میان شورای همیاری اقتصادی و بازار مشترک اروپا اشاره کنم. بعقیده ما اقتصاد مجارستان اقتصادی باز است. بیش از نیمی از درآمد ملی ما از محل تجارت خارجی بدست می‌آید. یک سوم فروش ما در کشورهای سرمایه داری صورت می‌گیرد. لذا اتفاقی نیست که مجارستان اولین کشور شورای همیاری است که با جامعه اروپا توافقی با امضاء رساننده است. هر چند که بنظر من این کار فعلاً یک قدم سیاسی است که هنوز جنبه مادی بلاواسطه‌ای نیافته است. سیستم سازمانی همکاری بوجود می‌آید که می‌تواند به برجیدن سریمتر موانع مصنوعی که در بازار جهانی در مقابل کشورهای سوسیالیستی، از جمله مجارستان، ایجاد کرده اند، کمک کند.

بنابراین توافق مذکور فقط آغاز کار است. هنوز راه درازی پیش روی ما است. قرار است محدودیت مقداری صدور کالاهای مجارستان به غرب تا پایان سال ۱۹۹۵ قطعاً برداشته شده باشد. مذاکراتی با اتحادیه اروپائی زغال سنگ و فولاد در دستور است تا محدود عمل توافق به عرصه محصولات فلزسازی هم گسترش یابد. همانطور که می‌دانیم قرار است تا سال ۱۹۹۲ عملیات بازار داخلی جامعه اروپا ایجاد شود. ما باید خود را با تلاشی هدفمند و بدقت در این زمینه آماده سازیم.

### — باین ترتیب هنوز تا رفع تمام موانع راه درازی در پیش است ؟

— بله، هنوز موانع بسیاری در پیش است. منظورم این است که باید در شورای همیاری بسیار بیشتر باین مسائل بپردازند، زیرا چاره ای نیست جز آنکه از مزایای تقسیم کار بین الملی که برای هر کشوری مهم است، استفاده کنیم. جدائی اقتصادی و فنی دو بخش اروپا — رویارویی نظامی و سیاسی که جای خود دارد — باید پیگیرانه از میان برود. از این طریق امکانات جدیدی بوجود می آید تا قاره ما در راه تکامل بیشتر تمدن بشری نقش شایسته خود را بازی کند.



### سوریه و راه برون رفت از بحران

مانده از صفحه ۳۰

آنیم که اصل تکیه بر نیروی خودی زمینه دائم و محکم سیاست اقتصادی گردد و مدافع محدود — ساختن رابطه ها با بازار جهانی سرمایه داری و توسعه همکاری با کشورهای سوسیالیستی و نیز کشورهای عربی و کشورهای در حال رشد بر اساس مبادله همسنگ و بسود طرفین هستیم.

پیشبرد چنین سیاستی وظیفه کلیه نیروهای مترقی و میهن دوست است. باین هدف تنها در صورتی می توان رسید که عزم راسخی باشد و فعالیتها هماهنگ شود. وسیع ترین محافل اجتماعی که آمادگی مبارزاتی شان نه فقط در اعلام موضع بلکه در اقدامات مشخص با زتاب می یابد، در این امر زینفعند.

## تضادهای آشتی ناپذیر

### در سوسیالیسم؟

پروفسور آناتولی پوتنکو

دکتر علوم در فلسفه (اتحاد شوروی)

در ادامه بحثی که اخیراً در مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" آغاز شده است\* می‌خواستم نظرم را فقط درباره یک مسئله، آنهم مسئله‌ای که بگمانم در کانون بحث است، بیان کنم. اگر این تضادها را با چشم واقع بین بنگریم آنوقت تبیین ماهیت آنها مسئله‌ای درجه یک می‌گردد. آیا ممکن است که در جامعه سوسیالیستی تضادهای آشتی ناپذیر بوجود آید یا اینکه در چنین جوامعی فقط تضادهای آشتی پذیر وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال نه تنها از نظر تئوری بسیار مهم است بلکه اهمیت عملی بزرگی نیز دارد. بدون پاسخ به این سؤال نه می‌توان تاریخ بنای سوسیالیسم را بدرستی فهمید و نه می‌توان وظایف دگرگون‌سازی انقلابی اجتماع و دورنمای تکامل آن را مشخص کرد.

### علیه جزمگرائی و تصور متحجر از جامعه

معمولاً در متون مارکسیستی تحت عنوان آنتاگونیسم (تضاد آشتی ناپذیر) تضادهایی را میان طبقات منظور می‌دارند، میان نیروهای اجتماعی که هر یک خواستار منافعی هستند که نه تنها با یکدیگر سازگار نیستند بلکه متقابلاً نافی یکدیگرند. آنتاگونیسم به بارزترین وجهی میان استثمارکنندگان و استثمارشوندگان پدیدار می‌شود. شاخص تضادهای آشتی ناپذیر آن است که رشد و تکاملشان اشکال بروز شدیدی بخود می‌گیرد و اغلب به نیروی قهر حل می‌گردد. بنابراین بنیادینی که مورد قبول همه مارکسیست - لنینیستها است، درخاتمه مرحله گذار سرمایه داری به سوسیالیسم و تثبیت نظام جدید، برخوردهای شدید اجتماعی پایان می‌یابد و \*

\* ما در زمینه این بحث مقاله‌ای تحت عنوان "آیامی توان تضادها را از میان برداشت" از ژاک آروبو در شماره ۶/۱۳۶۷ "مسائل بین‌المللی" آورده ایم.

انشقاق جامعه به طبقات متخاصم برطرف می‌گردد. لذا تضادهای آشتی‌ناپذیر از میان برداشته می‌شود در عین حال که تضادهای غیرآنتاگونیستی می‌ماند. بعبارت دیگر: تضادهای آشتی‌ناپذیر از موضع منطق عام تاریخی، از نقطه نظر ایده آل سوسیالیستی، بموازات ریشه بستن سوسیالیسم از میان می‌رود و شرایط مرحله کیفیتا نوین تکامل بوجود می‌آید. صحت این ترموموری را تاریخ بنای جامعه نوین تأیید می‌کند. در عین حال این تاریخ نشان داده است که این ترزا جهت درک پیچیدگی واقعی فعل و انفعالات اجتماعی کافی نیست. بخصوص این سؤال پیش‌آمد که مرزهای مرحله گذار کجا است و صفات ویژه سوسیالیسم "آغازین" چیست.

باید بی‌پرده گفت که سلطه دگماتیسم بحال تحقیق این مسائل سخت مضر بوده است. حتی باید گفت که مشکل بتوان مبحث دیگری در علوم اجتماعی شوروی یافت که مداخله ناهلانه و اعمال نفوذ نشأت گرفته از خوش‌پنداری در دوره کیش شخصیت و دوره رکود این چنین شدید بوده باشد که در مبحث تضادهای آشتی‌ناپذیر و آشتی‌پذیر در استقرار و بنای سوسیالیسم.

ممکن است در نگاه اول بنظر رسد که پرداختن به بررسی این تضادها در دو مرحله کیفیتا متفاوت فعل و انفعالات اجتماعی یعنی طی گذار از سرمایه داری به نظام جدید و در جریان تکامل این نظام، مجاز نباشد. اما بهتر است عجولانه قضاوت نکنیم. بکمک واقعیات می‌توان یقین حاصل کرد که کشیدن "دیوار چین" میان این دو مرحله در مفشوش سازی مسئله آنتاگونیسم‌های اجتماعی نقش ناچیزی بازی نکرده است.

فیلسوفان ما (و غیر فیلسوفها نیز) در آن زمان که ایدئولوژی و روحیه رکود شیوع داشت، بخوبی تر مشهور لنین را می‌دانستند: "آنتاگونیسم و تضاد بهیچوجه یکی نیست، اولی از بین می‌رود، دومی در سوسیالیسم می‌ماند."\* اما آنها این شناخت متدولوژیکی را نه تنها فرارگرفتند بلکه از آن قانونی مقدس ساختند، آنرا به مرتبه دگم رساندند. روند تکامل اجتماعی را چون چیزی که به دو حصه منقسم است عرضه کردند: به فرماسیونهای استثمارگری که تنها شاخص آن تضادهای آشتی-ناپذیر است و جامعه سوسیالیستی که تصویری دل‌انگیز از آن ترسیم می‌کردند. تکامل این جامعه چنان تصویر می‌شد که گوئی وحدت، استحکامی همواره بیشتر می‌گیرد، توافق و تفاهم روبه رشد می‌رود تا حدی که گوئی ممکن است تضادها اصولاً از میان برود، بنحوی درهوا "متصاعد" شود.

این احساس فرح‌انگیز اشکال فوق‌العاده ای بخود گرفت. نخست تئوری دو دیالکتیک اختراع شد (دیالکتیک جامعه آنتاگونیستی و دیالکتیک جامعه سوسیالیستی). سپس برداشت جدیدی هم از دیالکتیک سوسیالیستی رایج شد که طبق آن در سوسیالیسم نه تنها هیچ تضاد آشتی‌ناپذیری وجود نداشت بلکه نیروی محرک را، منبع تکامل را نه چندان در تضادها بلکه عمدتاً در وحدت



می‌بایست جست.

چطور می‌توان در اینجا بی‌اختیار لنین را بیاد نیاورد که در ملاحظاتی درباره "علم منطق" هگل بر این اندیشه تأکید کرده است که کم بها دادن به تضاد بسود یگانگی و وحدت، پایه گذاری رکود و جمود نمشی، پذیرش وجود بی‌روح، ساده و دم دست است؛ درحالیکه تضاد منبع حرکات و نیروی زندگی است. تنها تا جائیکه چیزی در خود تضاد دارد حرکت می‌کند، نیرو و فعالیت دارد.\* در گریورار "مبارزه حفظ اصالت" تئوری مارکسیست - لنینیستی که بویژه در اواخر سالهای هفتاد و اوائل سالهای هشتاد شدت گرفت، "دیوار چین" سابق الذکر میان مرحله گذار و مرحله سوسیالیسم کشیده شد. "برداشتی متحجر از مناسبات تولید سوسیالیستی شکل گرفت و تأثیر مشترک دیالکتیکی آن با نیروهای مولد دست کم گرفته شد. قشریندی اجتماعی جامعه بنحوی کلیشه وار فارغ از تضاد، عاری از تحرك در منافع متنوع اقشار و گروههای آن ترسیم گردید."\*\* در چنان زمانی که وفاداری به مارکسیسم - لنینیسم نه بواسطه عمق تحلیل علمی از واقعیت عینی بلکه بواسطه توانمندی در نقل و تفسیر حقایق بنیادین از "کتاب مقدس" سنجیده می‌شد، بسیاری کسان نمی‌توانستند به این مطلب بیاندیشند که به چه علت جامعه و انسانهایی که تشکیل دهنده آنند و تحت شرایط جبر و تنگناهای طبیعی زندگی می‌کنند، جائیکه کار هنوز متع نیست بلکه همچنان وسیله تأمین معاش است، چنین بناگهان و بی‌چون و چرا می‌بایست تحول یافته باشند. چطور ممکن است کسانی که تا دیروز خیل استعمارگران و سودجویان، متعلقان و نوکران، جاه طلبان و حقه بازان را تشکیل می‌دادند، دفعتاً پهنه زمین را از "ملائک انسان نما" پر کنند که هرگز نتوانند دست دراز کنند و از "سفره خلق" لقمه ای برپایند.

## پیوند متقابل تضادها

زندگی نشان داده است که: تکرار مکرر تر نابودی آنتاگونیسم در سوسیالیسم کافی نیست زیرا این شیوه به پیچیدگی این روند و رابطه دیالکتیکی دسته های مختلف تضادها توجه ندارد. بویژه غلط خواهد بود اگر قضیه به این محدود شود که تضادهای آنتاگونیستی و غیرآنتاگونیستی را متقابل یکدیگر بنشانند. لنین می‌نویسد: "ذهن عادی، تفاوت و تضادها را ادراک می‌کند

\* مجموعه کامل آثار لنین (روسی) جلد ۲۹، ص ۱۲۵ - (آلمانی) جلد ۳۸، ص ۲۹/۱۲۸  
 \*\* میخائیل گارباچف: گفتار و نطق اختتامیه در اجلاس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مورخ ۲۷/۲۸ ژانویه ۱۹۸۷

ولی نه تبدیل یکی را به دیگری، ولی این مهمترین نکته است.\* او در این رابطه توصیه می کند که تنها به تشخیص تضادها بسنده نکنند. بنظر او مهم بود که، "آن چیز دیگر، دیگر شده خود آن، تحول یافته به ضد خود\*\*" دیده شود و نوشت: "دیالکتیک علمی است که بصا می آموزد چگونه اضداد می توانند وحدت داشته باشند و دارند (چطور یکی می شوند) — تحت چسبه شرایطی یکی هستند از این طریق که بیکدیگر تبدیل می شوند —، چرا فهم انسان باید این اضداد را نه چون پدیده هائی مرده، جامد بلکه چون پدیده هائی زنده، مشروط، پویا، تبدیل شوند به یکدیگر درک کند.\*\*\* در این گفته های لنین برنامه کاملی برای مطالعه اضداد و حالات گذاری و تنوعات و روابط متقابل آنها تبیین شده است.

اما در عین حال تنها تزهای تئوریک عام مهم نیست. دشوار بتوان انکار کرد که امروزه بیش از پیش مسئله تبدیل تضاد های آشتی ناپذیر به آشتی پذیر و برعکس در جریان تکامل سوسیالیسم اهمیت تئوریک و عملی بیشتری می یابد. کسانی عقیده دارند که چنین مسئله ای وجود ندارد زیرا در سوسیالیسم اصولاً آنتاگونیسم ها وجود ندارد. اما بنظر اینها تضادها وجود دارد که باید به مطالعه آنها پرداخت اما هیچگونه تبدیلی وجود ندارد. پس قضیه گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم چگونه است، گذار از نظام استثمارگرانه که تجسم تضاد آشتی ناپذیر است، به نظام جدید که چنین تضادی را نمی شناسد؟

براستی هیچکس نمی تواند انکار کند که تضاد های آشتی ناپذیر و آشتی پذیر در اجتماع رویا روی و ضد هم هستند. حال اگر چنین است باید برای کسانی که تبدیل تضادها را بیکدیگر انکار می کنند و سؤال مطرح کرد.

اول يك سؤال تئوریک: آیا اصول عام دیالکتیک در سوسیالیسم دیگر صدق نمی کند و اینکه آیا آن اندیشه لنین که در بالا ذکر شد مبنی بر وحدت اضداد از طریق تبدیلهشان به یکدیگر ربطی به جامعه سوسیالیستی ندارد؟ و دوم يك سؤال عملی: آیا ممکن است در کشورهای سوسیالیستی شرایطی بوجود آید که به تبدیل تضاد های آشتی پذیر به آشتی ناپذیر میدان دهد؟ مطمئناً با طرح این سؤال مسئله را حل نکرده ایم. مهم آنست که پویای تبدیل تضادها را به یکدیگر درک کنیم. نه اینکه صرفاً محقق سازیم که از مناسباتی که تضاد اجتماعی آشتی ناپذیر طبقاتی را مجسم می کند مناسباتی با تضاد های آشتی پذیر برمی آید، بلکه روشن سازیم که کدام شرایط واقعی چنین تبدیل هائی را موجب می شود. مشخصاً به سئوالی که لنین طرح کرده جواب

\* مجموعه کامل آثار لنین (روسی) جلد ۲۹، ص ۱۲۸ — (آلمانی) جلد ۳۸، ص ۱۳۳

\*\* همانجا (روسی) ص ۲۳۵ — (آلمانی) ص ۲۴۹

\*\*\* همانجا (روسی) ص ۹۸ — (آلمانی) ص ۹۹

دهیم، که چطور تضادها بیکدیگر تبدیل می‌شود. مسئله این است. بعقیده من، با وجود تنوع بسیار نظراتی که اینک در بحث ملاکهای سوسیالیسم ابراز می‌شود، بعضی مشخصات بنیادین آن مورد تأیید اکثریت عظیم مارکسیستها است. سوسیالیسم چنان نظام اجتماعی است که در آن مالکیت سرمایه داری خصوصی بر وسائل تولید و در پیوند با آن طبقه بهره‌کش بروروازی دیگر حاکمیت ندارد. دیگر طبقه‌ای از طبقه دیگر بهره‌کشی نمی‌کند یعنی انشعاق جامعه به طبقات استثمارکننده و استثمارشونده که در گذشته بوجود آمده بود، از بین می‌رود.

با این همه نباید پنداشت که آنتاگونیسم اجتماعی به پایان سرنوشت تاریخی خود رسیده است. این مسئله بعلم زیر همچنان مطرح است. اولاً بعلمت تضادهای برآینده در تحقیق بخشیدن به اصل بنیادین سوسیالیسم یعنی "از هرکس بقدر توانش، به هرکس باندازه کارش". ثانیاً بعلمت امکان بروز انحراف و کج رستی در سوسیالیسم. ثالثاً از آنجا که سوسیالیسم از کار فردی و اشکال تولید خانوادگی و تعاونی نیز بهره می‌گیرد. رابعاً بعلمت وجود تولیدی‌های مختلط با مشارکت کمپانی‌های سرمایه داری. حال به بررسی دقیقتر هر یک از این عوامل بپردازیم. کسانیکه مسئله وجود رابطه میان تضادهای آشتی‌پذیر و آشتی‌ناپذیر را در سوسیالیسم نمی‌پذیرند عقیده دارند که با برقراری مالکیت اجتماعی امکان تصاحب ثمره کار دیگران منتفی است. ولی چنین نیست. چندین دهه است که در اتحاد شوروی مالکیت اجتماعی برقرار است و با این همه در یکی از اجلاسهای کمیته مرکزی در سال ۱۹۸۷ محقق شده که (این شکل مالکیت) "در بسیاری از موارد وسیله قرار گرفت تا درآمدهای کارکنان به نصیب کسانی شود" یعنی باز هم تصاحب ثمره کار دیگران، یعنی بهره‌کشی غیرمستقیم.

#### حال قضیه چیست ؟

می‌توان ردیفی از علل مشخص را برشمرد، از عدم دقت در تشخیص ارزش کار تا کاستی‌های سیستم توزیع. نتیجتاً، اگر شکل ایده‌آلی را کنار بگذاریم و به واقعیت جامعه‌ای که جانشین سرمایه داری می‌شود بپردازیم، می‌بینیم که نمی‌شود "دیوار چین" را میان تضادهای آشتی‌پذیر و آشتی‌ناپذیر احداث کرد. در اینجا شیوه نگرش دیالکتیکی جامعه‌ای لازم است تا پیوندی متقابل و مراحل تبدیلی و نیز خودتضادها را بحساب آورد. زیرا مناسبات غیرعادلانه، تضادهای آشتی‌ناپذیر و نیروهای وابسته به آنها که با طبیعت سوسیالیسم دشمنی دارند، به یکبار و تازره آخر از بین نمی‌روند. آنها می‌کوشند به این یا آن طریق قدامت‌گرا نیز مواضع از دست رفته را باز پس گیرند. عوامل خارجی و داخلی، دیروزی و امروزی، غیرسوسیالیستی و سوسیالیستی بی‌وقفه و متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می‌کنند و عدالت اجتماعی که خصلت نهایی سوسیالیسم است خود بخود

برقرار نمی‌گردد، بدون مبارزه روزانه نوعی کهنه، علیه تلاشهای گوناگونی که برای تصاحب ثمره کار غیر صورت می‌گیرد و علیه سایر اشکال ظالمانه مناسبات اجتماعی.

جریانات منفی بیگانه با سوسیالیسم و تمایلات ارتجاعی بویژه در جاهای آشکارا پدید می‌آید که نظام جدید قوام نگرفته است. ویسوخ یا روزلسکی، دبیر اول کمیته مرکزی حزب متحد کارگری لهستان در کنفرانس کشوری حزب در سال ۱۹۸۴ گفت: "طبقه کارگر با چشم تیزبین تری بیعدالتی اجتماعی را درمی‌یابد. این حساسیت بر اثر کاهش عمومی سطح زندگی بازم شدیدتر شده است. در هر بحرانی قطبهای ثروت و فقر بوجود می‌آید، استثمار شدیدتر می‌شود؛ هم در شکل تصاحب اضافه ارزش، چنانکه در کشور ما در بخش خرده سرمایه داری صادق است و هم در شکل بازار سیاه، فساد و کلاشی‌های اقتصادی. برای بساط نوع ویژه ای از سرمایه بوجود می‌آید که می‌توان آن را سرمایه نامشروع خواند."\*

حزب متحد کارگری لهستان به جان سختی مناسبات استعماری و به تلاشهایی اشاره می‌کند که جهت استقرار چنین مناسباتی حتی در بخش سوسیالیستی، صورت می‌گیرد. این حزب توجه را به شکل ویژه ای از استثمار جلب می‌کند که حتی ممکن است در بخش تعاونی و دولتی اقتصاد پدیدار شود. کسی هم که انضباط کار را رعایت نمی‌کند، کار خود را با دقت و علاقه لازم انجام نمی‌دهد، کالای معیوب تولید می‌کند، در تولیدی‌های زیان دهنده خواستار اضافه حقوق می‌شود یا دستمزدها را از طریق افزایش بی‌دلیل قیمت بالا می‌برد به شمر کار دیگران دست برد می‌زند. او از این راه سیستم ارزشی سوسیالیستی را زیر پا می‌گذارد.

حزب متحد کارگری لهستان در کنگوه هم خود در ۱۹۸۶ اعلام داشت: "در مرحله کنونی ساختمان سوسیالیسم در لهستان تضاد های سازش ناپذیر نیز وجود دارد. سنگری مدافعان و گروه منافع متضاد را از یکدیگر جدا می‌کند: سوسیالیستی و غیر سوسیالیستی، کارگرنوازی و کارگر ستیزی، ترقیخواه و ارتجاعی."\*\*

## تأثیر کج‌رستی‌های سوسیالیسم

وضعیت‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد: مسخ کاریها و کج‌رستی‌ها در سوسیالیسم که به بی‌عدالتی‌ها و نابرابریهایی که با نظام جدید بیگانه است منجر می‌شود و به بروز پدیده‌های "فرسایش و تخریب مناسبات اجتماعی" می‌انجامد که در اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی و مندرجا

\* بولتن اطلاعاتی کمیته مرکزی حزب متحد کارگری لهستان. ۱۹۸۴، شماره ۲، ص ۴۱

\*\* کنگره هم حزب متحد کارگری لهستان. مسکو، ۱۹۸۷، ص ۵۳ - ۵۲

مطبوعات شوروی در چند سال اخیر صحبت از این پدیده‌ها می‌رود.

ما می‌خواهیم فقط به ذکر چند نمونه بپردازیم.

عدول استالین از سیاست داخلی و خارجی لبنینی و ایجاد سوسیالیسم دولتی - بوروکراتیک منجر به این نتیجه شد که زحمتکشان از مالکیت و قدرت حکومت جدا گردانده شدند. اینک تضاد آنتاگونیستی برآمده از این وضع باین نحو حل می‌شود که سیستم فرمانروائی اداری برجیده می‌شود و قدرت واقعی در جریان دگرگونسازی انقلابی، از طریق فرم‌های سیاسی و اقتصادی و نیز از طریق ایجاد تحولات عمیق دیگر در جامعه شوروی، به زحمتکشان بازپس داده می‌شود.

گذشته از این در دوره رواج کیش شخصیت و سالیهای رکود تضاد‌های متعددی با محتوای آنتاگونیستی در عرصه اقتصاد بوجود آمد. آیا موارد متعدد فسادکاری، اختلاس و تصاحب دارائی اجتماعی در مقیاس کلان شهادت بر این وضع نمی‌دهد؟ در مناطق وسیعی از شوروی باندهای تبهکاران سازمان یافته و شبکه گسترده "اقتصاد پنهان" بوجود آمده است. تا همین پنج سال پیش هیچکس باور نمی‌کرد که در کشور ما امکانی برای گسترش باندهای تبهکار باج بگیر باشد. ما حکایت آنها از کشورهای دیگر شنیده بودیم و در کتابها می‌خواندیم. اما امروز مطبوعات ما گزارش از باندهای تبهکاری می‌دهند که تلاش می‌کنند فعالان تعاونیها را زیر نفوذ خود درآورند. از درگیریهایی میان باج بگیران می‌نویسند که "منطقه نفوذ" خود را بین یکدیگر تقسیم می‌کنند. اخیراً بر اساس حکم دادگاه مسکو مدیر مرکز پخش تره بار در زرنیسکی شهر مسکو تیرباران شد زیرا که مدت ده سال چون "سرکرده مافیائی" در راس یک سازمان جنایتکار فعالی قرار داشت. کسانی هم از کارمندان حزبی و دولتی در آن عضویت داشتند. مافیای "میوه" زردیهای کلانی را مرتکب شده بود.\*

آیا با انکار وجود تضاد‌های آشتی ناپذیر در جامعه سوسیالیستی می‌توان چنین پدیده‌هایی را درک کرد؟ آنوقت این سؤال پیش می‌آید که پس چطور می‌خواهیم موضعگیری زحمتکشان را در مقابل میلیونرهای "شوروی"، نهنگ‌های بازار سیاه، چپاولگران شبکه توزیع، تحلیل نمائیم؟ آیا اینها همه درآمدکار است؟ بی‌شک نه. ما در اینجا با تصاحب شرکاردیگران سروکار داریم یعنی با همان استثمارولی در اشکال جدید.

با مناسبات ملیت‌ها را در نظر بگیریم، موضوعی که مورد علاقه اساسی کشور کثیرالمله ما است. ما می‌دانیم که در جریان دگرگونسازی جامعه باید منافع تمام ملیتهای ساکن کشور را در نظر گرفت. اما این مسائل از آنجا که طی چندین ده سال به آنها توجه نکردند، ماهیتی بیمارگونه بخود گرفته است و تحلیلی اساسی و راه‌حلهای مناسب خود را می‌طلبد.

\* مراجعه شود به از جمله "اکنونیجسکایا کازیتا"، نوامبر ۱۹۸۸، شماره ۴۸، ص ۱۸

میخائیل گارباچف در اجلاس هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی در ماه نوامبر ۱۹۸۸ مبارزه قاطعانه ای را علیه نیروهائی که با اجتماع و درگونسازی آن دشمنی می کنند، علیه افراط گرایان ملی که می خواهند "ارزشهای بیگانه با ما" را بجا تحمیل کنند اعلام کرد. \* اینک لازم است که از حدت گرفتن بیشتر تضادها جلوگیری شود. مهمترین وسیله در حل آنها این است که "مکانیسم های موجود را اصلاح کنیم و مناسبات را بشکل هماهنگ درآوریم." \*\*

برای کسانی که از مسئله تضاد های آشتی ناپذیر در سوسیالیسم مثل جن از بسم الله میترست چند سؤال دشوار پیش می آید. بعنوان مثال اینکه چرا در قوانینی که اخیراً در اتحاد شوروی درباره فعالیت اقتصادی خصوصی، درباره تعاونی ها و غیره تدوین و تصویب شده است، بهره گیری از کاراجرتی بشدت تنظیم و کنترل می شود. \*\*\* آیا قانونگذار نمی خواهد باین وسیله مانع شود که موسسات خصوصی، کافه های تعاونی و خانوادگی و شبیه آنها به موسساتی تغییر شکل یابند که در آنها بهره کشی بوجود آید، که در آنها استثمار شونده و استثمار کننده با منافع آنتاگونیستی ویژه خود تشکل یابند؟ آیا چنین امکاناتی گاه واقعیت نخواهد شد؟

در این رابطه باید نتیجه گرفت: کسیکه واقعیت تحول تضاد های آشتی پذیر را به تضاد های آشتی ناپذیر انکار می کند - خواسته یا ناخواسته - مارکسیستها را عیناً خلع سلاح می کند و ابزار علمی آنها را در تحلیل روند های غامض می رباید. و این در زمانی اهمیت بیشتری کسب می کند که در محدوده اتحاد شوروی ایجاد تولیدی های مختلط با مشارکت سرمایه خارجی مجاز شده است. آیا این سرمایه خارجی بدون سود می تواند بکار افتد؟ یا این سود مثلاً تصاحب اضافه ارزش نخواهد بود؟

هنگامیکه چنین سؤالهایی را مطرح می کنیم بوضوح بیشتری درمی یابیم که دکماتیسم چقدر با منافع انسانها، با منافع سوسیالیسم، بیگانه است. درمی یابیم که چطور دکماتیسم به بهانه نگرانی از "اصالت مارکسیسم" با "شیوه یك شوئی" خود می کوشد قدرت جهانی مارکسیستی را،

\* مراجعه شود به "پراودا" ۲۸ نوامبر ۱۹۸۸  
\*\* همانجا.

\*\*\* در قانون اتحاد شوروی "درباره کسب و کار خصوصی" ملاحظه است: "اجازه داده نمی شود که کسب و کار خصوصی از طریق گماردن کارگر مزد پر درآمد های کارکنان حاصل کند یا به سایر منافع اجتماعی زیان رساند." در قانون "درباره تعاونیها در اتحاد شوروی" تاکید می شود که: "دولت تدابیری اتخاذ خواهد کرد تا مانع شود که تحت عنوان تشکیل تعاونی با استفاده از کاراجرتی به فعالیت اقتصادی خصوصی پرداخته شود." و باز آمده است: "نسبت تعداد کسانی که براساس قرارداد کار در یک تعاونی اشتغال می یابند و تعداد اعضای تعاونی توسط کمیته اجرائی شورای محلی نمایندگان خلق با توجه به ضرورت اجتماعی و نوع فعالیت تعاونی تعیین می گردد."

متدولوژی مارکسیستی را در تحلیل مسائل متضاد تکامل اجتماعی، از دست مردم در آورد.

## دربارهٔ حل تضادها

مارکسیسم راستین با دگماتیسم، با آن گونه برخورد مکتبی که تحلیل جهان واقعی را مانع می‌شود، عمیقاً بیگانه است. کسیکه با رساله‌های مارکسیستهای شوروی در این زمینه آشنا است می‌داند که امروزه بسیاری از نویسندگان به مطالعهٔ تضادها در سوسیالیسم توجهی بمراتب بیشتر از گذشته می‌کنند. طبیعی است که آنها بهیچوجه تنها به تشخیص این واقعیت که تضادهای آشتی‌ناپذیر و آشتی‌پذیر اُس و اساس تقابل و رویارویی است، بسنده نمی‌کنند. در پیروی از تکلیف‌لنین که "تحول از یکی به دیگری" را درک کنند، این سؤال را نیز مطرح و بررسی می‌کنند که تحت کدام شرایط ممکن است تضادهای آشتی‌پذیر به تضادهای آشتی‌ناپذیر تحول یابد. برای جلوگیری از شدت‌یابی درگیریهای اجتماعی اهمیت دارد که تضادهای اساسی آنها را عمیق‌تر بشناسیم. تنها در این صورت می‌توان بدقت راه حل این تضادها را مشخص کرد. در اصل لزومی ندارد که رویارویی‌ها در سوسیالیسم به تضاد منجر شود، تا جائیکه جامعه بتواند تضادهای ویژه خود را تشخیص دهد و آنها را در حساب آورد و حل آنها را سازمان دهد. ژاک آریو، نویسنده بلغاری در مقالهٔ خود تحت عنوان "آیا می‌توان تضادها را از میان برداشت" که در مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" درج شده است، این مسئله را قبلاً تشریح کرده است.

الزامات زمان ما می‌طلبند که علم مسئولیتی بمراتب سنگین‌تر بعهده گیرد. در نوزدهمین کنفرانس کشوری حزب کمونیست اتحاد شوروی مجدداً بر اهمیت این مطلب تأکید شد که باید بر اساس جهان‌بینی و متدولوژی مارکسیست - لنینیستی به علوم اجتماعی انگیزه جدیدی داد. هرچه جامعه شوروی پیشرفت بیشتری حاصل کند بهمان نسبت هم ما محتاج تحقیقاتی خواهیم بود که به پیشبرد دگرگونسازی کمک رساند و تحولات انقلابی را در تکامل سوسیالیسم بوجود آورد.





## سومین قانون اساسی الجزایر

من می‌خواستم اطلاعات دقیق‌تری درباره قانون اساسی جدید الجزایر بدست آورم. این قانون تاجه اندازه جوابگویی خواسته‌های خلق از پابست مردمی ساختن زندگی اجتماعی و سیاسی است که در تظاهرات توده‌ای پاییز سال گذشته بصراحت طلب می‌شد؟

عاطف الجبالی  
کارگر مجتمع نساجی

المحله الکبری  
مصر

در بیستم و سوم فوریه ۱۹۸۹ هفتاد و سه درصد از مردم الجزایر که در انتخابات شرکت کردند به قانون اساسی جدید رای دادند. این سومین قانون اساسی کشور از آغاز استقلال الجزایر در ژوئیه ۱۹۶۲ است.

رویدادهای اندوهبار اکتبر ۱۹۸۸\* زمینه قبلی‌پذیرش قانون جدید گردید. پس از فرمانروایی سلطه جویانه تنها حزب رسمی مجاز کشور یعنی حزب جبهه آزاد بیخشم ملی (حزب اف.ال.ان.)، مرحله بهبود جو سیاسی آغاز گردید. با این همه بسیاری مسائل پیچیده اجتماعی و اقتصادی وجود دارد که حل نشده است. نه حزب اف.ال.ان. و نه هیچیک دیگر از احزاب و جریانها نتوانستند سیاستی واضح و موثر جهت غلبه بر دشواریها پیشنهاد کنند.

ولی از هم اکنون پیداست که نیروهای اجتماعی و از جمله نویسندگان قانون اساسی جدید وقوف دارند که گسترش دموکراسی جهت پاسخگویی به نیازهای ملت و الزامات ترقی اجتماعی ضروری است.

\* اوایل اکتبر ۱۹۸۸ چنان انفجاری در اجتماع کشور رویداد که در سراسر تاریخ الجزایر مستقل بی سابقه بود. دولت مجبور شد، نظریه تظاهرات تودمائی و ناآرامی‌های خیابانی وضع فوق‌العاده اعلام کند. نخست پس از آنکه رئیس جمهور در پیامی به ملت قول اصلاحات سیاسی را داد تخفیف تشنجات که می‌رفت به جنگ داخلی منتهی شود امکان پذیر شد. (تحریریه)

\*\* جبهه آزاد بیخشم ملی در سال ۱۹۵۴ تا سیس یافت. در سال ۱۹۶۴ به حزب اف.ال.ان. تغییر تشکیلات داد که تا تصویب قانون اساسی ۱۹۸۹ تنها حزب رسمی مجاز در کشور بود. در کنگره ششم حزب در ماه نوامبر ۱۹۸۹ قرار بر این شد که مجدداً نام قدیمی جبهه آزاد بیخشم ملی اختیار شود.

حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر برپایه این ارزیابی عینی که این سند در مجموع با زتاب دهند<sup>۱</sup> وضع واقعی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است و در عین حال با زتاب دهند<sup>۲</sup> منظومه نیروهای طبقاتی در جامعه الجزایر است مردم را به قبول طرح قانون اساسی فراخواند. قانون اساسی جدید که تا اندازه ای بیانگر توافق میان نیروهای مختلف سیاسی است، تضمین حقوقی حل وظایف تودهای را در مرحله کنونی یعنی رشد اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی کشور را فراهم می آورد. این قانون واقعا قدمی است در راه شکوفائی دموکراسی.

قانون اساسی جدید واقع بینانه است. در چهاربخش و ۱۶۷ ماده آن اشاره ای به منشور ملی ۱۹۸۶، که مبنای عقیدتی حزب اف.ا.ا.ن. بود و به کشور تحمیل شده بود و بوسیله آن سیاست محافل حاکم توجیه می شد، نیست. همینطور اشاره ای هم به سمگیری سوسیالیستی در آن نیست،\* تزی که در آغاز بسیاری را جذب می کرد اما مرور زمان ماهیت عوامفریبانه ای گرفت و از آن سوء استفاده شد تا تحدید حقوق دموکراتیک، اجتماعی و اقتصادی توده های خلق را توجیه کنند.

هدف غائی در قانون اساسی "حفظ آزادیهای اساسی شهروندان و رونق اجتماعی و فرهنگی ملت" و نیز "از بین بردن بهره کشی انسان از انسان" اعلام شده است. (ماده ۸). به حل مسائل مشخص ملی دموکراتیک اهمیت بسیار داده می شود. برحل مسالمت آمیز و عاری از قهر درگیریهای بروزکننده در اجتماع بر بساط نظام حقوقی درخوری، تاکید می شود.

اصول مثبت قانون اساسی امکانات تحقق یابی آزادیهای اساسی و در نتیجه نیز دموکراسی را که پایه استقلال ملی و نیروی محرکه رشد اقتصادی را تشکیل می دهد، فراهم می آورد. بمسایرمهم است که در این سند حقوق سیاسی، فردی و جمعی قید شده است. کلیه شهروندان در برابر قانون برابرند، هیچکس نباید مشمول تبعیض شود. آزادی عقیده، وجدان، بیان، آزادی ائتلاف و اجتماع تضمین شده است. همچنین کنترل رعایت این آزادیها منظور شده است. شهروندان حقوق برخورداری از خدمات بهداشتی، آموزش و پرورش، کار و غیره، دارند.

ماده ۴ قانون اساسی را می توان مهمترین دستاورد مردمی بشمار آورد. در این ماده آمده است: حق تشکیل یا همادهای سیاسی برسمیت شناخته می شود در عین حال که نباید از این بابت آزادیهای اساسی، وحدت ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشور یا حاکمیت خلق، بخطر افتند.\* باین ترتیب صحبت از سیستم چند حزبی می رود و حق منتج از آن یعنی تشکیل احزاب سیاسی تأیید می گردد. هرچند که چارچوب و مقررات مشخص عملی ساختن این اصول در قانونی درباره انجمنها<sup>۳</sup> که ماهیت سیاسی دارند تنظیم خواهد شد، ولی از هم اکنون می توان گفت که سیستم یک حزبی،

\* برخلاف قانون اساسی ۱۹۷۶ (تحریریه)

انحصارگری سیاسی و سلطه جوئی، آنطور که از سال ۱۹۶۲ در الجزایر حاکم بود، به گذشته تعلق دارد. اما ماده ۴ تا این زمان فقط منعکس کننده واقعیت اجتماعی - اقتصادی کشور است که در آن در ربع قرن اخیر قشریندی اجتماعی همواره جلو رفته است و مرزهای میان طبقات و قشرهای مختلف با مشخصات ویژه و منافع متضادشان هرچه بارزتر می شود.

چندی است که با همدانهای با ماهیت سیاسی تشکیل یافته اند مثلاً انجمن فرهنگ و دموکراسی، جبهه نجات اسلامی و اتحاد نیروهای دموکراتیک. احتمالاً سازمانهای دیگری هم تشکیل خواهند شد. حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر (پاگاس)، سازمان جانشین حزب کمونیست الجزایر، در ژانویه ۱۹۶۶ تاسیس یافت. هرچند این حزب بعلت سیستم یک حزبی موجود از طرف حکومت به رسمیت شناخته نشد ولی بکرات و علناً اعلام می داشت که یک حزب طبقه کارگر است که بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونال پرولتری فعالیت می کند. ما در اصول قانون اساسی جدید تأیید درستی سیاست پاگاس را می بینیم که مصرانه خواستار قانونی شدن حزب و "صوت الشعب"، ارگان مطبوعاتی آن، می شد که مدافع منافع خلق است.

بعلاوه می خواستیم ماده مترقیانه ای را در قانون اساسی برجسته کنیم که حق تمام شهروندان را به عضویت در سندیکاها و شرکت در اعتصابهایی را که طبق موازین قانونی صورت خواهد گرفت، برسمیت می شناسد. این پیروزی بزرگ زحمتکشان است. احتمال دارد که قانون اعتصابات محدود و یتهایی دربر داشته باشد ولی می توان این محدودیتها را به حداقل رسانید. باید متذکر شد که کارگران از سالها پیش با خروج خود از سندیکاها و دولتی مخالفت خود را با شیوه های آن اعلام داشته اند زیرا که این سازمانها بشکل "تسمه نقاله" تنها حزب رسمی مجاز درآمد بودند. حال وظیفه این است که زحمتکشان را با ایجاد سندیکاهای قوی متکی بر موازین دموکراتیک که قادر به دفاع از منافع طبقاتی باشد، متحد کنیم تا حقوق جدید واقعاً بدست آید.

قانون اساسی جدید در زمینه ساختار حکومتی تفکیک قوای مجریه، مقننه و قضائیه را منظور کرده است. اختیارات رئیس جمهور و اختیارات نخست وزیر در عین تعادل نسبی وظائفشان از یکدیگر متمایز شده است. قرار است که مجلس ملی خلق (پارلمان) در آینده نقش بیشتری بعهده گیرد. استقلال ارگانهای حقوقی استحکام یافته است.

با اینهمه ریاست جمهوری هنوز هم اختیارات وسیعی دارد. مسئولیت دفاع ملی، تعیین و رهبری سیاست خارجی با رئیس جمهور است، انتصاب نخست وزیر بعهده اوست و می تواند او را معزول کند و اختیار عقد و تصویب قرارداد های بین المللی و غیره از آن رئیس جمهور است. از این جنبه می توان گفت که رژیم حکومت ریاست جمهوری برقرار می ماند. اما نخست وزیر هم اختیارات واقعی دارد. او برنامه دولت را تدوین و به مجلس پیشنهاد می کند و در مقابل آن مسئول است.

در آینده انتخابات، در صورتیکه ماهیت واقعا دموکراتیک بیاید، نقش به مراتب مهمتتری در زندگی اجتماعی خواهد داشت، زیرا که مجلس ملی خلق اختیارات بیشتری در امر قانونگذاری و کنترل دولت و از جمله حق دادن رای عدم اعتماد به آن کسب کرده است.

شورای قانون اساسی جهت کنترل رعایت قانون اساسی و مقررات آن، ارگان حکومتی جدیدی است که اجرای فرآیندوم ها و انتخابات و غیره را بمعنیه دارد. يك دادگاه بازرسی بوجود آمده است که هزینه های مالی سازمانهای دولتی و ارگانهای خودگردان محلی را بررسی می کند. بحالوه قانون اساسی مقرراتی را جهت فعالیت دولت و سازمانهای آن، در موارد بروز اوضاع بحرانی و انحلال مجلس وضع کرده است.

اصول بنیادین سیاست خارجی الجزایر در قانون اساسی پایه دار شده است؛ صلح، همبستگی و همکاری در راستای روح زمان ما و بر موازین خواسته های کل بشریت. این اصول به حفظ استقلال ملی و تمامیت ارضی و توسعه و دستی میان خلقها بویژه مناسبات مودت آمیز میان خلقهای مغرب عربی کمک می کند. حتی در این زمینه نیز شرط تحقق یابی موفقیت آمیز اصول اعلام شده دموکراسی است که زمینه مشارکت مردم و بسیج توده ها، اشتراك مساعی و پیوندگیری نیروهای میهن دوست را تشکیل می دهد.

در قانون اساسی جدید در کنار جنبه های بی شك مثبت، برخی پس رفت ها هم در قیاس با قانون اساسی قبلی وجود دارد. از جمله در قانون جدید اشاره ای به تحکیم مالکیت دولتی در صنعت و کشاورزی و نیز در رشته خدمات نمی شود. عدم تعهد دولت در برخی عرصه های اجتماعی اینک در قانون قید شده است. مثلا فعالیت ارتش خلقی ملی که قبلا نقش مهمی در عمران غیرنظامی بمعنیه داشت به وظایف سنتی - دفاع ملی - محدود گشته است. از بربرها که جزء جدایی ناپذیر موجودیت (ملی) و فرهنگی مایند نامی برده نمی شود. ما امید داریم که در جریان تکامل دموکراسی امکان پذیر شود که این نقائص - نیز در مورد زبان بربری - برطرف گردد.

باین ترتیب قانون اساسی جدید در مجموع قدمی است در راه ایجاد حکومت قانون در الجزایر. مقررات آن، مبارزه بخاطر حل مسائل ملی دموکراتیک را تمهیل می کند و زمینه را جهت اقتضای وسیع دموکراتیک تقویت می نماید که این خود می تواند به گام برداشتن در راه سوسیالیسم کمک کند. نیروهای اجتماعی و سیاسی کشور روند دموکراتیزه سازی آغاز شده را بشاباه ضرورتی شناختناشد زیرا آنها همه بخوس می دانند که هیچکدام به تنهایی نمی توانند ترقی اجتماعی را تامین کنند. این شناخت حاصل انواع و اقسام کشمکش ها طی سالیان دراز است. اعتراض عمومی خلق بشورش در آمد و قربانیان بسیار ببار آورد. همبستگی بین المللی با جنبش دموکراتیک در الجزایر تقویت شد ما سنا بدیهی است آنچه که در مورد قانون اساسی - هراندازه هم که مترقی باشد - مهم است، اصول

مدرج در آن نیست بلکه پیاده کردن پیگیرانه و صحیح این اصول است. بهمین علت حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر زحمتکشان، کلیه میهن دوستان و موکراتها را فرامی خواند که هوشیار بمانند، متحد شوند و تلاشهای بازهم بیشتری بنمایند تا اصول قانون اساسی مخدوش نگردد بلکه مطابق روح موکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی تحقق یابد. اینک اتحاد بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد، زیرا نیروهای بسیاری در داخل و خارج هستند که قصد دارند نیروهای میهن دوست را متفرق کنند. با توجه باین خطر است که حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر به تشکیل جبهه واحد موکراتیک فرامی خواند که بر برنامه مشترکی جهت حل موفقیت آمیز مسائل موکراتیک و ملی متکی است.

### علی ملکی

نماینده حزب پیشگام سوسیالیستی الجزایر

در تحریریه مجله

ما همه اعضای يك خانوار بزرگیم

مانده از صفحه ۱۲

دست از مبارزه می کشید. اما نه زحمتکشان و نه توده های صلح دوست چاره ای ندارند جز آنکه بخاطر زندگی بهتر مبارزه کنند هرچند که آنها همیشه این امکان را ندارند که میدان مبارزه ای را انتخاب کنند که برای خود آنها مناسب باشد.

جو سلوو: تاریخ یکصد ساله اول ماه مه شکست ها و عقب نشینی های طبقه کارگر را در کشورهای مختلف بخود دیده است. اما در عین حال اگر روند کلی را در نظر بگیریم می توان بحق و سرافرازی ادعا کرد: دنیا تغییر کرده است، زمان سلطه عمومی مناسبات استثمار سیری شده است و جهان نوین بدست زحمتکشان ایجاد می شود، در مبارزه و همبستگی رزمنده بین المللی آنها.

## ملاحظاتى در زمينهٔ بحث

### مذهب و غيرمذهبيان

شرکت مذهبيان در مبارزه انقلابى (که بگفته لنين "اعتراض سياسى است که در پوشش مذهبى بروز مى کند")\* در دهه هاى اخير در آمريکاي لاتين چنان گسترده و پرايز است که لازم بنظر مى رسد در برخى واژه ها و تصورات مالوف بازاند پيشى شود. اغلب وحدت مبارزاتى زحمتکشان بعلت رساندن اثتيسم به مرتبه اصل غيرقابل تغيير دينى که براى خداپرستان تحقيرآموز است، دچار اشکال مى شود. دیرسی لیند وزو، فیلسو<sup>ف</sup> کونيست برزيلي که در زمينه مسائل مذهبى متخصص نامدارى است، با اتکا<sup>ک</sup> به گفته ها<sup>ک</sup> مارکس به بيان ملاحظات جدي در مبحث معتقدان به مذهب و غيرمذهبيان مى پردازد. ما اين مقاله ايشان را بعنوان انگيزه بحث منتشر مى کنيم.\*

اتتيسم بعنوان بنياد انديشه فلسفى و سلوك اخلاقى تنها مرحلهٔ ابتدائى سيستم جامع جهانبنينى و اخلاقى است که وابسته به مذهب نيست. آنچه امروزه بطور معمول از اتتيسم فهميده مى شود عمدتاً عبارتست از عدم پذيرش معجزه و نقد کوبندهٔ خداوند. چنين اعتقاداتى گاه تکوين انديشه تئورياتى را نيز تعيين مى کند. در اين جا اين سؤال پيش مى آيد که آيا مارکسيسم خلاق را مى توان بسطح چنين "اتتيسمى" تنزل داد. من عقیده دارم که عمل انقلابى ثابت مى کند که مساوى دانستن مارکسيسم و اتتيسم بهيچوجه مسائل مناسبات ميان مارکسيسم و ديانت را حل نمى کند.

تجربه سياسى حاکی از آن است که مساوى پنداشتتى اين چنين معمولاً به بن بست مى انجامد تاريخ اين نکته را باثبات رسانده است: درست بهمين علت است که مثلاً اتتيسم آنارشيست ها

از ناشکیبی خود در برخورد با هر شکل دیانت، ثمری نبرده است. اما برعکس جنبش آزاد بیخوش در بعضی کشورها نمونه های مجاب کننده ای از اشتراك مساعی کمونیست ها و مذهبیان بدست می دهد این لحظه جدید را باید مورد نظر قرار داد.

انتقاد مارکسیست ها از دین عمدتاً متوجه اعمال مذهبی و دیانت سنتی است. اما بی تردید غلط است اگر دائماً همان چیزی که بارها گفته شده تکرار شود بی آنکه توجه گردد که در مسیحیت جریانهای در میان مذهبیان بوجود می آید و الهیات جدیدی شکل می گیرد که خلاف راه کلیسای متعارف و دیانت سنتی می رود. شرط اساسی برای درک درست مناسبات میان مارکسیسم و دیانت تحلیل محتوا و اشکال بروز مکاتب ایمانی جدید است. مارکس در "نقد برنامه گوتا" آنجا که از او هام دینی سخن می گوید در عین حال از کاتولیک های آلمان در برابر ناشکیبی لوتری که در قوانین ضد کاتولیکی بیسمارک متجلی می شد، دفاع می کند. بعبارت دیگر مارکس به دین برخورد انتقاد آمیز دارد ولی در عین حال از جوامع کاتولیکی آلمان که برای حفظ بقای خود مبارزه می کردند حمایت می کند.

اتنسیسم ملاک تعیین کننده ایدئولوژی مارکسیستی نیست. بنای آن بر درک ماده گرایانه از جهان در اشکال دوگانه بروز آن یعنی تاریخ و طبیعت است. حتی در زمان عتیق هم سنت ماده گرائی وجود داشته است و در فرهنگ اروپائی قرن هجدهم این سنت در آثار فیلسوفهای ماده گرای بورژوائی چون هولباخ، لامتیه و هلویتوس به شکوفائی می رسد. این ماده گرائی، بنوشته پلخانف، انقلابی روس یاری دهندۀ بورژوازی انقلابی فرانسه بود. ضدیت با سلطه کلیسا، سلطنت ستیزی و مبارزه با فئودالیسم شاخص تفکر بورژوائی آن زمان بود. با این همه اتنسیسم آن زمان اساس نظام اقتصادی ایجاد شده بر ویرانه های رژیم قدیم را مورد تردید قرار نداد. برعکس به توجیه تحولات پرداخت. انتقاد اندیشمندان بورژوائی قرن هجدهم از دین به انتقاد از قانونمدار بورژوائی نینجامید بلکه آنرا مستدل ساخت.

محتوای اتنسیسم در جریان تاریخ تحول یافت. اتنسیسم عتیق با برداشتی مبنی بر ساختار فیزیکی - ریاضی از کیهان بود که مکتب دارآن دموکریت (۳۷۰-۶۰ ق. م.) فیلسوف یونانی بود. او می گفت که احساسات انسانی از تاثیرات مادی حاصل می شود، وجود خدایان را انکار می کرد و عقیده داشت که "ذات اعلی" (تئوس) فنا ناپذیر وجود ندارد. دیگر اتنسیسم قرن هجدهم است که حاملان آن چنانکه قبلاً ذکر شد فیلسوفان انقلابی بورژوائی بودند. و بالاخره اتنسیسم علمی قرنهای نوزده و بیست است. اینک این سؤال پیش می آید که آیا مارکسیسم باید خود را در مرحله کنونی باتمام اشکال پیشین اتنسیسم یکی کند یا اینکه باید برچنین موضعی غلبه کند و بی کم و کاست از "غیرمذهبیت"، از وارستگی از هر نوع دیانتی سخن بمان آورد؟



ما باد وگونه طرز تفکر سرورکار داریم که باید از دید مارکسیستی بازبینی شود. اولی اثقیسم سنتی است که ماهیت آن انتقاد تحقیرآمیز نسبت به خدا است. دومی براساس فراغت از هرگونه دیانت (غیرمذهبی) متکی است و درعین حال برخورد منفی با دیانت را کنار می‌گذارد. همین طرز تفکر مغایرتی با تئوری شناخت، با تحلیل علمی صور مذهبی و محتوایشان ندارد ولی درعین حال وجود جوامع مذهبی را اساسمند می‌داند و همکاری میان مذهبیان و غیرمذهبیان را مجاز می‌دارد که بویژه برتلاش مشترك برای رهایی انسانها از تمام نیروهای ستیزنده با آن متکی است.

همانطور که زندگی نشان می‌دهد بسیاری از مقوله‌های مارکسیستی تنها بخود آن تعلق ندارد چنانکه این گفته در مورد برخی از نمایندگان خداشناسی آزاد بیخشن نیز صدق می‌کند. تئوری مارکسیستی بنویه خود بعضی از باورهای لا یتغیر اثقیستی را که به انتقاد از مذهب برمی‌خیزد از متفکران پیشین گرفته است. اما اثقیسم بنا بر محتوای تئوریهایی و در رفتار عملی بسیار کوبنده است. در نظر نمی‌آورد که رسوم مذهبی بر واقعیت‌های فرهنگی تکیه دارد و اینکه "هومورلیگوروس" (انسان مذهبی) چون سایر انسانها موجودی اجتماعی و سیاسی است که برای زندگی بهمان شرایط مادی نیازمند است. بعلاوه فراغت کامل از دیانت بدان دلیل نمی‌تواند به روی گردانی صرف از ایمان مذهبی محدود شود زیرا که چنین شیوه‌ای چندان سازنده نیست. لودویک فویرباخ، فیلسوف آلمانی، پیش از مارکسیستها این موضع فکری را صریحا بنیان گذاشته است.

غیرمذهبیت بعنوان مقوله‌ای اخلاقی برخلاف اثقیسم، محتوایی انسانگرایانه دارد. بحساب می‌آورد که شخص مذهبی چون سایر زحمتکشان در ازدیاد ثروت اجتماعی همکاری دارد. اکثر مذهبیان شهر و ده زحمتکشانی ساده، کارگر و دهقانند. گاه در اجتماع پیش می‌آید که درک و شناخت استثمار انسان از انسان و تلاش برای رهایی اجتماعی در جریان تفکر این بخش بزرگ محرومان جامعه درباره مسائل دینی شکل می‌گیرد. باین ترتیب ممکن است که اندیشه رهایی در جریان تکامل خود در اشکال مذهبی مبارزه علیه بهره‌کشی سرمایه داری در شهر و علیه سلطه زمینداران بزرگ در روستا تجلی کند.

یکی از راههای موفقیت خداشناسی رهایی بخش در آمریکای لاتین همین است. هواداران آن طی فعالیت ارشادی خود احتیاجات واقعی توده‌های استثمار شده را دنبال می‌کنند. آنها تحتانی ترین جماعات مسیحی را می‌گیرند و ارشادگرانه به فعالیت می‌پردازند و اغلب در موعظه‌های خود مفاهیم اساسی مارکسیستی را بکار می‌برند و از این طریق به روشنگری سیاسی می‌پردازند. طبیعی است که تمام ادیان اجزاء ارتجاعی نیز دارند ولی این بهیچوجه بدان معنا نیست که توده مذهبیان یقینا مرتجع باشد. اثقیسم قلد رمنش ترجیح می‌دهد که این واقعیات را انکار کند، اما این واقعیات بنظر ما برای ایجاد تفاهم میان مارکسیستها و مسیحیان در جریان مبارزه اجتماعی و

بنظر من مارکسیسم شروع کرده است که براتقیسم مهاجم چیره شود و در تئوری و عمل شرایط جدیدی برای تفاهم متقابل میان دینان و انسانگرایی غیرمذهبی بوجود آورد . طبیعی است که ماکونیستها انتقادات مستدل به جنبه های صوری و محتوایی دینان که بیگانگی انسان را از اجتماع ترغیب می کند ، وارد می سازیم ولی در عین حال نباید فراموش کرد که شخص مذ هبی موجود ویژه اجتماعی است که دینان برایش مهمترین عامل امید است . بدون امید دینان متصور نیست . ولی سوسیالیسم بدون امید بطریق اولی غیر ممکن است .

امروزه در عرصه بین المللی بویژه درک این مطلب مذ هبیان و غیرمذهبیان را متحد می کند که سرنوشت بشر وابسته به تفاهم آنها است زیرا که نتیجه يك فاجعه اتمی سراسری در جهان این خواهد بود که خداپرستان و آنها که به خدا ایمان ندارند به يك گورستان بیافتند . اندیشه — پرداز مارکسیستی و عالم الهیات مسیحی نسل جدید به يك اندازه خواهان مبارزه برای رهائی اجتماعی انسانها ، علیه بهره کشی از کار غیر و بیعدالتی سرمایه داری هستند . مبارزه بخاطر صلح و ترقی اجتماعی تنها زیر لوای مارکسیسم پیش نمی رود . اینک مسئله بقای کل جامعه بشری ، چه آنها که خود را وابسته به دینان می دانند و چه آنها که پیوندی با مذ هب ندارند یا خود را اتئیست می دانند ، مطرح است . انسانگرایی غیرمذهبی مارکسیستی بویژه در برگیرنده این حقیقت ساده است که زندگی تنها متاع مشترك همگان است و باید نظر به خطر نابودی هسته ای حفظ شود . ما در بیکران ناشناخته کیهان مسافران يك کشتی هستیم و سلاحهای اتمی مارکسیست و اتئیست و مذهبی را از یکدیگر تمیز نمی دهد . بر ذهن انسان عصر ما بویژه این احساس غلبه دارد که : اگر فاجعه رخ دهد همه باهم فرق می شوند . عدم اعتقاد به خدا و انتقاد مارکسیستی بر مذ هب از اتئیسم فویرباخ سرچشمه می گیرد که یکی از نمایندگان باصطلاح چپ هگلی است . او در اثر خود که بسال ۱۸۴۱ تحت عنوان " ماهیت مسیحیت " منتشر شد ، باتکاء فلسفه هگل اما از مواضع اتئیستی و ماده گرایانه اصول انتقاد بر دین را بیان می کند . وظیفه فویرباخ این بود که خداشنا<sup>سی</sup> را به انسان شناسی بازگرداند . اما این یورش هوشمندانه به پیروزی کامل تئوری شناخت — نیانجامید ، بعبارت دیگر به گسست قطعی از دین منجر نشد . او فقط مستدل ساخت که علم و دینان تافی یکدیگرند . او باین وسیله که منشاء دنیائی سمبل سازی دینی مسیحیت را بده اثبات رسانید کمک کرد تا حکایت ماهیت لاهوتی این سمبلها از نظر تئوری باطل شود . باین ترتیب باورهای اسطوره ای دینی در اندیشه او صورتی صرفاً دنیوی یافت . خدایان و " قدیسان " به شخصیتهای تاریخی تبدیل شدند . فویرباخ آئین پرستش دینی را رد کرد و در برابر آن آئین — پرستش انسانی را که در پوشش دینانتهی خدا خزیده بود ، قرار داد . او در عین حال که به این

بسنده کرد که خدای دیگری را، انسان را، جانشین " خدا" کند، شرایط انتقاد از دیانت را فراهم آورد. باین همه اکتیسم او گسست از دیانت نبود بلکه فقط نفی آن بود.

مارکس برخلاف فویرباخ در انتقاد خود از دین باین روش بسنده نکرد؛ او خود را به اکتیسم محدود نمی‌کند بلکه از آن فراتر می‌رود، به دیدگاه جدیدی می‌رسد و بعنوان مهمترین ملاکسی که شاخص غیر مذہبیت است واژه ای چون " واقعیت انسانی" را پیشنهاد می‌کند که در دست نوشته‌های مارکس از سال ۱۸۴۴ مندرج است. عبارت دیگر عامل اصلی برای مارکس غیر مذہبیت خود انسان (آنتروپوس) است در حالیکه اکتیسم فویرباخ بر مفهوم " خدا انسان" ( تئوآنتروپوس) — " انسان خدا است، انسان خدا"، متکی است. بنابراین مارکس در تحلیل شرایط رهایی کامل از دیانت در مواضع کاملا دیگری قرار دارد و بدنبال خداجویی‌هایی که به محدودیت نظری دچار است نمی‌رود. انتقاد او از دیانت بطور قطع از هرگونه خوش‌پنداری می‌گسلد و از "عطر جانپور" نشعه آور هم دیانت و هم اکتیسم روی می‌گرداند.

مارکس در اثر خود با انشائی ممتاز می‌نویسد: " دیانت خورشیدی خیالی است که حول انسان می‌گردد، تا زمانیکه انسان بر محور خود نگردد. \*\*\* بنیانگذار مارکسیسم از این طریق کسه از خورشید خیالی دیانت بطور قطع روی می‌گرداند و فلاکت مذہبی را بانقد می‌کشد فلاکت واقعسی جامعه طبقاتی را در پشت آن می‌بیند. او باین نه از طریق نفی آن، از این طریق که سمبل‌های انسانی را بجای سمبل‌های اسرارآمیز ماوراء طبیعت بنشانند بلکه از طریق فقدان هرگونه اعتقاد مذہبی، مبارزه می‌کند. برخورد تئوریائی او نه نیازمند واقعیات مذہبی است و نه ربطی به نفی اکتیستی دارد. وگرنه اولی بمعنای هرمنوتیک \*\*\* مذہبی و دومی در حکم هرمنوتیک اکتیستی میبود. برخورد انتقادی مارکس با دیانت هیچیک از این دو موضع را اختیار نمی‌کند زیرا این دو کمکی بیه منتفی شدن دیانت نمی‌کند.

روش فویرباخ بطور خلاصه در پیشگفتار چاپ دوم کتابش، " ماهیت مسیحیت"، شرح داده میشود. در آنجا می‌نویسد که او پرده کذب آلود و سراسر تضاد خداشناختی را دریده است. در مقدمه چاپ اول (۱۸۴۱) آمده است، خداشناسی مدتها است که به انسان شناسی تبدیل شده و باین ترتیب موضوع مشغله ذهن آگاه شده است و در این جریان روش هگل درستی بی‌چون و چسرا و اساسمندی تاریخی خود را به اثبات رسانده است. فویرباخ روش خود را کاملا عینی می‌خواند و آن

\* مارکس — انگلس، آثار، جلد ۳، صفحه ۵۳۰. K. Маркс и Ф. Энгельс.

Из ранних произведений. Москва, 1956, с. 626

\*\*\* همانجا جلد ۱، صفحه ۳۷۹ — (روسی) مارکس، انگلس، مجموعه آثار، جلد ۱، صفحه ۱۰۵

\*\*\* Hermeneutik علم تفسیر و تعبیر متون، در اینجا تعبیر و تاویل سمبولها (تحریریه)

را با روش شیعی تجزیه ای همدریف می داند . او بکمک این روش، کوشیده است " ترجمه دقیق و صحیح دین مسیحی را از زبان صور خیالی مشرق زمین در ترجمه ای دقیق و صحیح بزبان آلمان، فصیح و قابل فهم" \* درآورد .

فویرباخ در برخورد انتقادی خود با دین تحلیلی را بکار می برد که خود او در پیشگفتار چاپ دوم ( ۱۸۴۳ ) کتابش آنرا " تجربی - فلسفی یا تاریخی - فلسفی " می خواند . در اینجا او مینا را بر واقعیات مذهبی ، برخود موضوع بررسی گذاشته است ، نه بر مبنای تفکر تجریدی غیرمادی . " موضوع اصلی من مسیحیت ، دیانت است ، آنطور که مشغله بلا فصل ، ماهیت بلا فصل انسان است . " \*  
لذا آنگاه که او خود را اثنیسیت می خواند نظریات خود را ضد مسیحی نمی داند . دین برای او و پدیده ای طبیعی بود ، نه پدیده ای غیرطبیعی . اثنیسیم برای او بمنزله افشای راز دیانت بود ، بمنزله این واقعیت بود که دیانت خود ، آنهم نه در ظاهر بلکه در باطن ، آنهم نه در عقاید و پندارهایش بلکه در قلب خود ، در محتوای راستین خود به چیز دیگری باور ندارد مگر به حقیقت و خدائی ذات انسانی . فویرباخ وحدت سه گانه الهی و کتاب مقدس را بعنوان " خود فریبی انسان " ، بعنوان " صور کاذب " خدا شناختی ، " صور خیالی " ، از تخت بزمیر کشید .

عباراتی چون " بی بضاعتی دینی " و " فلاکت دینی " که مارکس بکار می برد درست برخاسته از همین بیانات ( فویرباخ ) است . ولی محتوای اندیشگی عبارت اخیر بسیار جامع تر و عمیق تر از آن چیزی است که ما نزد فویرباخ می یابیم . در اینجا اختلاف بر سر تفاوت های اندک نیست بلکه اختلاف ماهیت اصولی دارد : برخورد مارکس با دین از دیدگاه تئوری شناخت است .

بعقیده فویرباخ " انسان مذهبی " حامل اعتقادات دینی است ، اما او بعنوان موجود مذهبی موجودی متفکر می ماند . وجه تمایز او از حیوان درست در همین است زیرا حیوان نمی تواند احساس مذهبی داشته باشد . فویرباخ بر اساس این صقری و کبری نظریه خود را درباره ماهیت مسیحیت تدوین کرد و طرز برخورد سنتی با دین را تغییر داد باین ترتیب که در موضعگیری نسبت به آن بر پنداره های خیالی تئوریهائی و فلسفی چیره شد . بنا به عقیده فویرباخ خود فریبی عالم دینی در این است که او محتوای صوری دیانت را واقعیت می پندارد ؛ خود فریبی فیلسوف در این است که او موضوع تحقیق خود را در مغز خود می جوید . او از اینجا دو نتیجه می گیرد : تکامل دین وقتی به نقطه اوج می رسد که به ضد خود مبدل شده باشد ، به نفی دین انجامیده باشد ؛ اوج فلسفه آنگاه حاصل می آید که ماهیت آن نفی فلسفه شود . مارکس درست همین حالت صرف کشف و شهود را به

Ludwig Feuerbach , Das Wesen des Christentums, \*

جلداول ، برلین ، ۱۹۵۶ ، صفحه ۱۴/۱۵

\* \* همانجا ( آلمانی ) ص ۲۷ ، ( روسی ) ص ۲۶

انتقاد می‌گیرد هنگامیکه تز مشهور یا زد هم خود را مطرح می‌کند: "فلسوفها جهان را بتفاوت تفسیر کرده اند ولی اصل متحول ساختن آنست"\*

هسته اتئیسم نوعی ایمان است با علامت معکوس. از آنجا که اتئیستها از حد و مرز نفی دین فراتر نمی‌روند لذا قادر نیستند بر عناصر طرز تفکر دینانی چیره شوند. ایمان با علامت معکوس با فقدان هرگونه اعتقاد مذهبی یکی نیست. اتئیسم نقش تفکر مذهبی را بوضوح بر خود دارد. برعکس فراغت از هرگونه ایمان مذهبی چیزی بیش از اتئیسم است زیرا این فراغت به انکار خداوند خلاصه نمی‌شود. برخورد انتقادی اتئیستی بر مبنای دینانی است که محمل دیگری را (انسان را - تحریریه) منظور دارد، که بازتاب خود را در ایمانی با علامت معکوس می‌یابد.

اتئیسم باین بمنده نمی‌کند که دین را "منتفی سازد" و الوهیت آنرا از میان ببرد. بلکه باز ایمان را در نوع انسان شناختی آن برقرار می‌کند آنهم در تنها شکلی که برایش ممکن است یعنی انکار معجزه، "خدای زنده" مسیحیت را از زندگی واقعی ما که بی‌شک هنوز هم قادر به خدا ساز<sup>۱</sup> است، حذف می‌کند و از آن خود را، خدای از پیش مرده<sup>۲</sup> اتئیسم را بجای آن می‌نشانند.

اما برعکس آن وظیفه مارکسیسم و پرولتاریا امروزه در آن است که شرایط تئوریاپی و عملی آزادی از هرگونه دینانی را بوجود آورد بی‌آنکه در این مسیر حتی کوچکترین توهین و تبعیضی را نسبت به مذهبیان مجاز بدارد. اهداف طبقه کارگر انقلابی را جهان بینی دیاکتیکی ماتریالیستی در رابطه با جامعه، طبیعت و تاریخ معین می‌سازد. انسان آینده بخودی خود و بی‌نیاز از هر نوع تبلیغات اتئیستی از هرگونه پیشداوری دینی و دیگر پیشداوریها آزاد خواهد بود. در رابطه با این معنا است که مارکس در دست نوشته ۱۸۴۴ مذکور پیش بینی می‌کند که در سوسیالیسم "قائمیت به ذات انسان و طبیعت عملا و آشکارا محسوس" می‌شود، که در نتیجه طرح مسئله خدا - "مسئله ای که اعتراف به عدم قائمیت به ذات طبیعت و انسان را در ضمیر دارد - عملاً غیر ممکن" می‌شود. مارکس می‌نویسد، "اتئیسم بعنوان انکار این عدم قائمیت به ذات دیگر مفهومی نخواهد داشت، زیرا اتئیسم نفی خدا است و بواسطه این نفی، موجودیت انسان را برقرار می‌دارد؛ اما سوسیالیسم بعنوان سوسیالیسم دیگر نیازی بچنین واسطه ای ندارد...".\*\*

فوپر باخ می‌گوید که ایمان به خدا به انسان مذهبی احساس نیرومند رضایت درونی و سعادت باطنی می‌دهد. نیروی ایمان او ناشی از آن است که او به "ذات والائی" امید می‌بندد که زه‌نیت او را از قید و بند واقعیت عینی رها می‌سازد. این حالت به انسان احساس سعادت می‌دهد - احساسی که تا به امروز در عمق وجود او نهفته مانده است. یک مارکسیست راستین از

\* مارکس - انگلس مجموعه آثار، جلد ۳ صفحه ۵۳۵ (آلمانی) - جلد ۳، صفحه ۴ (روسی)

\*\* (آلمانی) همانجا جلد ۴، صفحه ۵۴۶ - (روسی)

К. Маркс и Ф. Энгельс. Из ранних произведений, с. 598

چنین اظهاراتی همان برداشتی را دارد که احساسات طبیعی انسانی دارد البته بی آنکه تاثیر بیگانه سازی ایمان مذہبی را زیاد ببرد. هرچند ایمان مذہبی مقوله ای کاملاً شخصی است ولی در عین حال قضیه ای نیست که تنها به شخص مربوط شود زیرا پایگاه اجتماعی آن را جامعه - جماعت مذہبی تشکیل می دهد. در همین جماعت است که احساس سعادت و رضایتی که اهل ایمان را بهم پیوند می دهد بروز می کند. سازمانهای آنان به قوام یابی جامعه کمک می کنند، از این طریق که آنها فرهنگ مذہبی یا اشکال ایجادگری دینی را در چارچوب فرهنگ دنیوی اشاعه می دهند. مارکسیسم و جهان بینی انقلابی با ایمان به الهیات بیگانه است ولی توده زحمتکشان عناصر دیانت را در نهیت اجتماعی خود حفظ می کنند، و این مانع آنها در پیچیدن راه انقلاب نمیشود زندگی عملی انقلابی آنها را اجباراً به آن سمت می برد تا رسالت تاریخی رهایی اجتماعی خود را به انجام رسانند. تنها در این مبارزه است که بخش قابل ملاحظه ای از خلق زحمتکش که تحت تاثیر نهیت مذہبی است، می تواند به برداشت و ادراکی از جهان برسد که راه ساختمان سوسیالیسم به رویش می گشاید. تنها از این طریق است که این انسانها تحت تاثیر ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا قرار می گیرند، آنها درک می کنند که ایمان مذہبی بهیچوجه برای کسب آزادی واقعی کفایت نمی کند.

بنابراین امروزه مارکسیسم باید سلاخی علمی در اختیار زحمتکشان مذہبی بگذارد که آنها را قادر سازد بر واقعیت زندگی تاثیر گذارند و فمالانه در شکل دادن به تاریخ شرکت جویند، اهل ایمان تنها هنگامیکه در جریان مبارزه سیاسی برای رهایی اجتماعی متشکل شوند می توانند علیه تمام نهیت جهان بینی شان به رسالت تاریخی خود بقدر لازم عمل کنند. تنها وقتیکه توده های مردم مذہبی که وارد زندگی عملی انقلابی شده اند از این زندگی درس بیاموزند آنوقت همزمان مبارزه پرولتاریای انقلابی می شوند و همراه با آن در راه سوسیالیسم تلاش خواهند کرد. در این راه است که حالت کشف و شهود اهل ایمان تغییر می کند و اندیشه های جدیدی که آنها را بارمنند می سازد به نیروی مادی بدل می شود.

علت اصلی پیدایش و گسترش خداشناسی رهایی بخش در کشورهای آمریکای لاتین درست در همین است. هواداران آن به عیان وضع فلاکت بار زحمتکشان در شهر و روستا، سرکوب اقلیتها، سیاهپوستان و سرخپوستان را مطرح می کنند و در جریان حل مسائل اجتماعی دیگر دگم - های کهنه خداشناسی سنتی را نمی پذیرند. ابزار کار تئوریاپی و تحلیلی خداشناسی جدید با روی آوری به مقولات اساسی ماتریالیسم تاریخی غنی می شود، این مقولات به خداشناسی جدید کمک می کند که بهره کشی از کار را در جامعه طبقاتی آشکار سازد. خداشناسان متجدد تنها از این طریق که تحلیل مارکسیستی را اختیار می کنند می توانند تضاد های پر شمار سرمایه داری را بر ملا

کنند . مدتها است که دیگر واژه های مارکسیستی " خدانشناسان آزاد بیخش " را به وحشت نمی اندازد . برعکس این مقولات به آنها کمک می کند تا شکل گیری ذهنیت مذهبی را در جوامع استثمار ، تحت شرایط سرکوب اجتماعی توده های زحمتکش ، بهتر بفهمند . هواداران خدانشناسی رهائی بخش بکمک اصول مارکسیستی نه تنها خصلت آنتاگونیستی و ناتوانیهای سیستم ظالمانه و ساختار اجتماعی سرمایه داری را توضیح می دهند بلکه بروز اختلاف نظرهای تشکیلاتی خود کلیسا را نیز روشن می سازند . شرکت آنها در مبارزه خلق به شکل گیری ذهنیت جدیدی کمک می کند تا آنطور که مارکس خواسته است " فشار واقعا موجود سنگین تر شود از این طریق که آگاهی به فشار بر آن افزودن گردد و توهین و تحقیر بازهم خفت بارتر شود از این طریق که در باره اش می نویسند . " اهداف و منافع انقلاب خواست مشترک مذهبیان و غیرمذهبیان ، مسیحیان و مارکسیست ها می شود . این واقعیت زمان ما است . هم اینها و هم آنها تلاش می کنند باین اهداف برسند ، هر یک به رهنمود مبانی عقیدتی خود : مارکسیست ها به رهنمود اخلاق پرولتری و انقلابی و مسیحیان به رهنمود اخلاق دیناتی که بخدمت تحولات عمیق درآمد است ، ولی این هر دو وجوه مشترک بسیار دارد . و حال اگر بسیاری از مسیحیان مومن مثل ما کمونیستها به ایجاد جامعه سوسیالیستی علاقمندند پس باید تلاش آنها به پیروزیهای جدید بزرگ در امر انقلاب بیانجامد . باید نسبت به مسیحیان متجدد و علمایشان شاکر بود که به اشاعه ذهنیت مترقی در کلیسا و در جماعت مذهبی خود میدان می دهند .

از این پس وظیفه تاریخی زمان ما ، مارکسیست ها و مسیحیان را متحد می سازد : مبارزه با فقر و بی عدالتی اجتماعی ، برای ایجاد جامعه نوین ، جامعه سوسیالیستی و تأمین صلح جهانی بعنوان شرط بقای بشریت . در نهایت سوسیالیسم است که حفظ تمدن را ضمانت می کند .





# درسهای تاریخ

اولریش پرتسینگر

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اطریش

اول سپتامبر ۱۹۳۹ که سرمازان ورماخت به خاک لهستان ریختند نه برای آلمان می جنگیدند و نه حتی بخاطر هیتلر تیر خالی می کردند. آنها بخاطر کلان سرمایه آلمان می کشتند و کشورگشایی می کردند. ارتش فاشیستی سپاه پیشاهنگ کرپ ها و توسن ها بود که نمایندگانشان از پستی نظامیان قدم به قدم می آمدند و هر وجب خاک تسخیر شده را بنفع کنسرن های آلمانی غارت می کردند.

پنج سال و نیم بعد، پس از کشته شدن بیش از ۵۰ میلیون نفر و ویرانی نیمی از جهان، بعد از خودکشی هیتلر و استقرار نیروهای متفق ائتلاف ضد هیتلری در آلمان - تازه در این هنگام ژنرالها و روسای کنسرنهای آلمانی تسلیم شدند. شب هشتم ماه مه ۱۹۴۵ ژنرال فلد مارشال کایتل، سپهبد شتومف و اد میرال فون فرید بورگ در مقر ستاد ارتش شوروی در برلین - کارلزهورست مجبور به امضای سند تسلیم بی قید و شرط شدند. دنیا توانست نفس راحتی بکشد، فاشیسم هیتلری درهم شکسته شده جنگ دوم جهانی پایان رسیده بود.

جنگی پایان رسیده که آغاز آن اول سپتامبر ۱۹۳۹ نبود. اولین تدارکات آن در سبام زانویه ۱۹۳۳ صورت گرفت که هیندنبورگ، رئیس جمهور سالخورده، آدولف هیتلر را به صدارت دولت آلمان منصوب کرد. شب همان روز نازیها در نور مشعل هایشان از زیر طاق براندنبورگ مارش می رفتند و می خواندند: "امروز آلمان از آن ما است و فردا تمام جهان." و این نه تنها سرود بلکه برنامه بود، برنامه کلان سرمایه آلمان.

"اشتیاق قدیمی یورش به شرق را باید باز زنده کرد... ما باید در شرق و جنوب شرق میدان بگیریم تا برای نژاد ژرمن آن شرایط حیاتی را فراهم آوریم که برای شکوفاندن کامل نیروهای خود لازم دارد، حتی اگر قرار باشد در این راه خرده ملت های کم ارزشی مثل چکها، سلوون ها، سلوواک ها که دائم اصل ملیت را علم می کنند موجود پت خود را که برای تمدن بی ارزش است،



از دست بدهند. " اینها جملاتی گزنده و حاکی از برنامه ای بربرهشانه است، که از " نبرد من" آدلف هیتلر استخراج نشده بلکه ۳۹ سال پیش از بقدرت رسیدن فاشیست های هیتلری، ۵۰ سال قبل از شروع جنگ دوم جهانی و بیست سال قبل از شروع جنگ اول جهانی یعنی در سال ۱۸۹۴ توسط " آل دوپچن بلتر" ارگان " آل دوپچن فریاند" انتشار یافت. این سازمان جرگه تبلیغاتی پرنفوذ صنایع سنگین آلمان بود که توسط آلفرد هوگن برگ که آن زمان کارمند بلند پایه دولت بود و سپس رئیس هیئت مدیره کروپ شد، در نهم آوریل ۱۸۹۱ در برلن تأسیس یافت.

نقل قول بالا با زتاب دهنده برنامه قدرت بزرگ سرمایه داری است که در تقسیم جهان به مستعمرات و مناطق نفوذ مغفون شده و بهمین جهت از آغاز قرن مهاجرتی علیه قدرتهای مسلط امپریالیستی نشان می داد. سرمایه داری آلمان در سال ۱۹۱۴ با شروع جنگ اول جهانی اولین تلاش را در این قرن جهت تصحیح تاریخ، " ایجاد نظم جدیدی" در اروپا یا حتی در جهان بسو خویش، انجام داد. طبیعتاً نه آن زمان و نه ۱۹۳۹ وظیفه سرپازان آلمانی را پروشنی بیجان نکرده بودند که به میدان جنگ می روند تا مواد خام و بازارهای فروش برای سرمایه فتح کنند. آنها را با این دروغ به گمراهی انداختند که میهن " در خطر است" و باید به " دفاع" از آن برخاست. و این حقیقت تاریخی ماندگار است که رهبران جنبش کارگری آلمان و اطریش در آن زمان بدنبال همین شعار رهنمودها و قطننامه های ضد امپریالیستی پیش از ۱۹۱۴ انترناسیونال را در کشو میزبان فراموش کردند، با بورژوازی پیمان " صلح خانگی" بستند و عزم مقاومت طبقه کارگر را علیه جنگ امپریالیستی از پیش شکستند. این رفتار نهایتاً موجب عمده آن شد که نیروهای پیگیر سوسیالیستی در جریان جنگ اول جهانی از سوسیال دموکراسی جدا شدند، با تشکیل احزاب کمونیستی مجدداً به مارکس و انگلس روی آوردند و سیاستی تدوین کردند که مبارزه بی چون و چرائی را در راه صلح و سوسیالیسم امکان پذیر می نمود.

همانطور که می دانیم جهانگشائی سرمایه داری آلمان در ۱۹۱۸ به شکست انجامید. ولی اربابان معادن زغال و کارخانه های فولاد، بخش تجار و زرگ سرمایه داری آلمان، قطع امید نکردند انتقام می جستند تا مگر اهداف دیرین را بهر قیمت که شده حاصل کنند. بویژه محافل پرنفوذ صنایع سنگین، با چنین هدفی پیش چشم، از همان آغاز سالهای سی به هیتلر روی آوردند که حزب ناسیونال سوسیالیست او در انتخابات رایش ستاگ در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۰ پیروزی چشمگیری بد آورده و تعداد نمایندگان را از ۱۲ به ۱۰۷ افزایش یافته بود. فقر و فلاکت، بیکاری همه گیر در شهرها، ورشکستگی بسیاری از واحدهای اقتصادی کوچک، پیشه وران و کشاورزان میلیونها انسان را درمانده کرده بود و بویژه قشرهای میانی خرده بورژوازی را گوش بفرمان شعارهای " ناسیونال سوسیالیستی" نازیها می ساخت که اینها خود در خفا توانستند هرچه بیشتر به کمکهای مالسی،

سیاسی و تشکیلاتی کلان سرمایه تکیه کنند .

پای چکهای اعانه به نازیها امضای فلیک، فولگر، تومن - ارباب فولاد، و دیگر ممتازان صاحب صنایع دیده می شد . اما پول از خارج هم به صندوق هیتلر می ریخت - مثلا از جانب هنری فورداول و سرهنری دترینگ رئیس کمسن شل که امید داشت از این راه چاه های نفت " خود " را در اتحاد شوروی بازپس بگیرد . و این تنها از راه جنگ ممکن بود و آقایان به این واقف بودند .

کورت فون شرودر، بانکدار و روابط سرمایه و حزب نازیها در سال ۱۹۴۷ در دادگناه نورنبرگ جانباختن جنگ درباره انگیزه حمایت از نازی ها اظهار داشته است : " تلاش عمومی رجال اقتصاد بر آن بود که رهبر قدرتمندی را در آلمان در راس کار ببینند که حکومت پادوایی تشکیل دهد . ترس از بلشویسم پیوند مشترک تمام اقتصاد بود . . . پیوند مشترک دیگر آرزوی عقلی - ساختن برنامه اقتصادی هیتلر بود . . . همه می دانستند که یکی از مهمترین مواد برنامه هیتلر لغو پیمان ورسای و ایجاد مجدد آلمانی بود که هم از جنبه نظامی و هم از لحاظ اقتصادی قدرتمند باشد . " برنامه هیتلر که " رجال اقتصاد " مصرانه از آن حمایت می کردند ، آماده کردن آلمان برای جنگ بود . ارنست تلمن ، صدر حزب کمونیست آلمان ، از همان سال ۱۹۳۲ اظهار می کرد : " کسی که به هیتلر رای دهد جنگ را انتخاب کرده است . "

هنگامیکه در سال ۱۹۳۲ بحران جهانی اقتصاد که از ۱۹۲۹ در گرفته بود ، از حدت می افتاد و دیگر تحریک محسوسی در اقتصاد ظاهر می شد و نازیها در انتخابات ۶ نوامبر ۱۹۳۲ رایزشستاگ و میلیون رای از دست دادند و احزاب کارگری ، سوسیال دموکراتها و کمونیستها بر تعداد نمایندگان خود افزودند و جمعا قوی تر از فاشیست ها شدند ، صنایع سنگین آلمان تمام نفوذ سیاسی خود را بکار انداخت تا نازیها را بهرقیمت که شده در راس قدرت بنشانند و دموکراسی پارلمانی بورژوازی را درهم بکوبد .

حتی هیندن بورگ در نوزدهم نوامبر همان سال نامه ای از طرف صاحبان صنایع ، بانکداران و بزرگ زمینداران دریافت داشت که از او می خواستند هیتلر را به صدارت منصوب کند . مداخله آنها به نتیجه رسید . هیتلر در سی ام ژانویه موظف به تشکیل دولت شد و در اول فوریه رایزشستاگ منحل گردید . نازیها در ۲۷ فوریه عمارت رایزشستاگ را آتش زدند و این تحریکی علییه کمونیستها و بهانه ای جهت سرکوب نیروهای دموکرات شد که قبل از همه کمونیستها را زیرضربه گرفت . در ۵ مارس ۱۹۳۳ انتخابات جدید اعلام گردید ولی این انتخابات دیگر اثری بر جریان امور نداشت . اعمال ترور نسبت به دموکراتها و بخصوص علیه حزب کمونیست آلمان ، خصلت نمایی " مبارزه انتخاباتی " بود . هیتلر در ۲۴ مارس قانون کذایی اختیارات را از پارلمان جدید انتخاب

گذراند و باین وسیله امکان یافت مخالفان دموکرات و پیش از همه کمونیست ها را از میدان بدر کند و بقول گئورگی دیمیتروف که فاشیسم آلمان را در سال ۱۹۳۵ در هفتمین کنگره جهانی کمینترن تشریح کرد - بسرعت " دیکتاتوری تروریستی مرتجع ترین، جهانخوارترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه مالی " را برقرار سازد .

هیتر طی نطقی که در ۲۰ فوریه ۱۹۳۳ در حضور نمایندگان صاحب منصب سرمایه مالی ایراد کرد تردیدی بجانگذاشت که خط مشی اصلی سیاست او در نهایت تدارک جنگ است . او توضیح داد که " تدابیر ایجاد کار " باید چنان پیش برده شود که در خدمت " اقتصاد دفاعی آلمان " قرار گیرد .

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۳ " شورای عالی اقتصاد آلمان " تاسیس یافت . از جمله شانزده نفر عضو آن ، نه نفر کارخانه دار بزرگ ، چهار بانکدار و دو نفر بزرگ زمیندار بودند . این جمع چون نوعی " حکومت عالییه " عمل می کرد . از دسامبر ۱۹۳۷ به حدود چهارصد تن از رجال انحصارها لقب " رهبر اقتصاد " دادند . اوایل سال ۱۹۳۸ شورای اقتصاد جنگ تشکیل شد - در اینجا نیز نامهای مشهور صنایع آلمان بچشم می خورد .

چند هفته ای پس از تشکیل این شورای اقتصاد جنگ یعنی در شب یازده به دوازده مارس ۱۹۳۸ ارتش فاشیستی وارد اطریش شد و باین ترتیب " تجدید نظام " اروپا ، بزعم سرمایه داری آلمان ، آغاز گردید . . . .

اسناد تاریخی بسیاری بازی مشترک فاشیسم ، جنگ و سرمایه را باثبات رسانده است . جنگ دوم جهانی در درجه اول جنگی بود برای تصاحب مواد خام ، بخاطر بازارها و حذف رقابت سرمایه داری . تنها در مورد شوروی که در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ مورد هجوم ارتش آلمان قرار گرفت مسئله ای مطرح بود که از زغال سنگ حوضه دوتنژ و نفت باکو ، از غارت اقتصادی و به بردگی کشیدن مردم بسمود شرکتهای آلمانی ، فراتر می رفت ، مسئله نابود سازی اولین حکومت سوسیالیستی تاریخ یا باصطلاح نازیها مسئله برهم زدن " توطئه جهانی یهودی - بلشویکی " مطرح بود .

طبیعتاً این سؤال پیش می آید که آیا ممکن نبود از بروز این جنگ جلوگیری شود . آری جلوگیری از آن ممکن می بود اگر فاشیسم آلمان جلوگیری می شد . اما وقتیکه وضعیت داخلی آلمان سال ۱۹۳۳ را در نظر می گیریم یقین می کنیم که هیچ نیروی بورژوازی قابل ذکری که جدا حاضر بدفاع از نظام دموکراسی بورژوازی باشد در سراسر عرصه اجتماع ابراز وجود نکرد . ناسیونالیسم و کمونیسم ستیزی شك و تردیدهایی را که بخشی از بورژوازی تا سال ۱۹۳۲ نسبت به نازیها داشت منتفی ساخت . نمونه آن رفتار کلیسای کاتولیک و پروتستان بود .

اتو د پیللیوس ، صاحب منصب عالی مقام کلیسای پروتستان ، حتی در آن زمان هم که تـسـرـو

فاشیستی در محله های کارگرشنین جزو زندگی روزمره شده بود، در ۲۱ مارس ۱۹۳۳ در کلیسای پادگان پتمسدام بمناسبت افتتاح رایش ستاگ دعا می کرد که " دست رحمت الهی بر فراز بنای امپراطوری آلمان چنان گنبدی بسازد که دید ملت آلمان، ملتی مقدس و آزاد را همواره به او ج بکشاند. آلمان یکبار دیگر برای همیشه یک امپراطوری، یک خلق، یک خدا." و اسقف های کاتولیک در کلیساهای حوزه حاکمیت خود در ۸ ژوئن ۱۹۳۳ خطبه ای را خواندند که در آن آمده است: " برای ما کاتولیک ها بهیچوجه دشوار نیست که اهمیت جدید و فوق العاده ای را که به رهبری در امور حکومتی آلمان داده می شود ارج نهمیم. . . و خود را تحت انقیاد آن در آوریم." این انقیاد نه برای حزب کاتولیکی تصنیر شده دشوار بود و نه برای سایر احزاب بورژوازی که بخش قابل ملاحظه پایگان توده های آنها به سمت فاشیستها رفته بود. این احزاب در ۲۴ مارس در رایش-ستاگ آلمان به " قانون اختیارات" رای دادند و در نتیجه موافقت خود را با برچیدن سیستم قانونی دموکراتیک اعلام داشتند و چندی بعد داوطلبانه خود را منحل ساختند.

تاریخ نویسی بورژوازی و محافل رسمی سوسیال دموکراسی بوجود نیامدن جنبه دفاعی مشترک ضد فاشیستی مرکب از سوسیال دموکراتها، کمونیستها و سندیکاها را تا به امروز هم با میسبان کشیدن تز غلط " سوسیال فاشیسم" حزب کمونیست آلمان مستدل می دارند. بی شک این تئوری صدمه بسیار رسانید و تفاهم و توافق دو حزب کارگری را در مبارزه علیه فاشیسم مانع گردید. استالین بود که برای اولین بار در ۱۹۲۴ صحبت از این کرد که سوسیال دموکراسی " عینا جناح معتدل فاشیسم" را تشکیل می دهد. نخست در سال ۱۹۳۵ بود که این اشتباه بزرگ در هفتمین کنگره کمینترن اصلاح شد. و این بسیار دیر بود علیرغم آنکه حزب کمونیست آلمان از همان سال ۱۹۳۳ سیاست عملی خود را جهت ایجاد جبهه واحد ضد فاشیستی تابع این تئوری کرد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان در بیانیه ای خطاب به مردم آلمان مورخ ۱۱ ژوئن ۱۹۴۵ برسبیل انتقاد از خود نوشت: " ما کمونیستهای آلمانی اعلام می داریم که ما هم خود را مقصومیدانیم از بابت اینکه با وجود جان بازی بهترین مبارزانمان، بر اثر یک سلسله خطاها نتوانستیم وحدت ضد فاشیستی کارگران، دهقانان و روشنفکران را علیرغم تمام مخالفان، بوجود آوریم."

در عین حال نباید واقعیاتی را هم نادیده گرفت که از جانب رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان (اس.پ.د) بر ضد وحدت جنبش کارگری بوجود می آمد. رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان از سال ۱۹۱۴ یعنی از زمان موافقت خود در تصویب اعتبارات جنگی و لذا تأیید جنگ امپریالیستی جهانی اول تصمیم به همکاری با بورژوازی گرفت و تا پایان هم مبارزه با کمونیستها را بر دوش فاشیسم ارجح شمرد. رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان در سالهای ۱۹۱۸/۱۹ با افراطی-ترین محافل ارتجاعی جهت سرکوب جنبش انقلابی متحد شد و اوتو ولز، صدر این حزب حتی در کنگره

لا بهزيك در ۱۹۳۱ اعلام كرد: "بلشويسم و فاشيسم برادرند". حزب سوسيال د موكرات آلمان در بهار سال ۱۹۳۲ مردم را به انتخاب فلد مارشال هيندن بورگ به رياست جمهورى فراخواند "تا جلو هيترلر را بگيرد". ده ماه بعد همان هيندن بورگ هيترلر را به نخست وزيرى منصوب كرد. رهبرى حزب سوسيال د موكرات آلمان تا آخرين ساعات قبل از تصاحب قدرت توسط نازيها تمام پيشنهاى حزب كمونيست آلمان را براى فعاليت مشترك رد كرد. فريد ريش شتفر، سردبى قديمى ارگان اسپ د "فورورتز" حتى پس از انتخابات ۵ مارس ۱۹۳۳ كه نقش ننگين سرگروب خونين كمونيستها را برپيشاني داشت، خطاب به فاشيستها نوشت: "فقط كافى است شما حكومتى قانونى باشيد آنوقت ما هم البته اپوزيسيون قانونى خواهيم بود".

رهبرى سوسيال د موكرات سديگاها نيز در تاريخ ۲۰ مارس ۱۹۳۳ طى بيانىه اى قول وفادارى خود را نسبت به هيترلر ابراز داشت. سران سديگا در تبعيت از همين معنا در تاريخ ۱۹ آوريل ۱۹۳۳ اعضاى خود را به شركت در تظاهرات فاشيستى اول ماه مه فراخواندند. باز در همين راستا در مقاله اى مندرج در روزنامه رسمى "Gewerkschaftszeitung" مورخ ۲۹ آوريل ۱۹۳۳ مى خوانيم: "براى قبول پيروزى ناسيونال سوسياليستها نبايد حاكىسى از شكست ما باشد هرچند كه اين پيروزى در مضاف با حزبى بدست آمده است كه براى ما حامل آلمان سوسياليستى بود، ولى اين پيروزى از آن ما نيز هست زيرا كه اينك تمام ملت موظف به بناى سوسياليسم مى گردد".

فاشيستها از اين آستان بوسى ها استفاده كردند و در دوم ماه مه ۱۹۳۳ به دفاتر سديگاها يورش بردند. سديگاها و اسپ د همانطور كه چندين پيش حزب كمونيست آلمان - قدفن شدند.

پنهان داشتن اين واقعات در تحليل مترقيانه تاريخ و حصول نتيجه گيريهائى درخور از آن براى حال و آينده همانقدر بى فايده است كه كنگاش در اين قضيه كه تقصير عمده مانعت از ايجاد وحدت ضرور ضد فاشيستى بمعهده كدام بخش از جنبش كارگرى بوده است. و بالاخره ناپيده گرفتن اين واقعات مقصر اصلى جنگ و فاشيسم را يعنى: كلان سرمايه آلمان را دربرده استوار مى گذارد. و درعين حال جا يگاه والاى مبارزه متهورانه كمونيستها، سوسيال د موكراتها و مسيحان را طى دوازده سال ديكتاتورى نازيها منزلت مى سازد. هرچند كه مردم آلمان، بويژه طبقه كارگر نتوانست رژيم وحشتناك فاشيستى را به نيروى خود سرنگون كند.

كار نجات جهان از فاشيسم آلمانى و پايان دادن به جنگ بمعهده ائتلاف ضد هيترلر قرار گرفت. در اينجا نيز بايد برسيل انتقاد ذكر شود كه بخصوص سياست دولت انگليس مى خواست در تشكيل سيستم امنيت تمام كشورهايى كه در خطر فاشيسم بودند خرابكارى كند عليرغم آنكه حزب

کمیونیست اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۳۳ ایجاد چنین سیستمی را پیشنهاد کرد و دولت شوروی طی سالها از آن دفاع می نمود. کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی دست کم همانقدر یا چه بسا شدیدتر از ترس از تجاوزگران فاشیست عمل می کرد. سران کلان سرمایه مالی انگلیسی و فرانسوی درخفا تدارک می دیدند که تا مگر کار به "درگیری تاریخی" میان آلمان فاشیستی و اتحاد شوروی بیانجامد. آنها می خواستند از اتحاد شوروی که گناه انقلاب اکثرش را هرگز نبخشیدند، انتقام اجتماعی بگیرند.

باین ترتیب مدت زمان درازی در مقابل هیتلر "سیاست ترضیع" اعمال شد، موزرانه با اعلام "سیاست عدم مداخله" میدان را برای تجاوزکاری او در جمهوری اسپانیا باز گذاشتند، اشغال اطریش را بروی خود نیاوردند، دولت‌های چمبرلن و دالایه در سال ۱۹۳۸ با امضای "قرارداد مونیخ" اشغال بخشی از خاک چکملواکی را تصویب کردند و عینا به سیاست تجاوزکارانه هیتلر و اروپائیش میدان دادند. هرچه در توان داشتند کردند تا یورش آلمان فاشیستی را متوجه شرق کنند.

با ملاحظه این نکات بخوبی روشن می شود که چرا قدرتهای غربی مذاکرات خود را با اتحاد شوروی درباره عقد پیمان معاضدت علیه طراحان آلمانی جنگ طی سال ۱۹۳۹ نخست به تعویق می انداختند و سپس برهم زدند. بعلت همین رفتار کشورهای غربی بود که عقد پیمان عدم تجاوز با آلمان در ماه اوت ۱۹۳۹ در واقع به اتحاد شوروی تحمیل شد چنانکه حتی وینستون چرچیل هم این معنا را در خاطراتش قید می کند. اتحاد شوروی در این بحران پیش از جنگ احتیاج بسه فرجه ای داشت از جمله نظر به جنگهای شدیدی که در شرق جریان داشت محتاج زمان بود تا خود را برای یورش محتوم آلمان هیتلری آماده سازد.

در صورتیکه انگلیس و فرانسه طی سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ پیمان معاضدت با اتحاد شوروی جهت مهار کردن تجاوز منعقد کرده بودند، آنوقت تاریخ در راه دیگری سیر کرده بود. پافشاری چشم بسته در ابعاد تفکر امپریالیستی، سیاست سبکسرانه بازی با جنگ، به بروز فاجعه کمک کرد. تازه در جریان جنگ، هنگامیکه معلوم شد که فاشیستهای آلمان در اتحاد با ایتالیا و ژاپن، انگلیس و ایالات متحده را نیز تهدید می کنند، ائتلاف ضد هیتلری بوجود آمد که بی شک مردم شوروی در چارچوب آن بزرگترین نقش را در نجات اروپا از فاشیسم ایفا کردند.

امروز، پنجاه سال پس از شروع جنگ دوم و ۷۵ سال پس از درگیری جنگ جهانی اول میتوان از شکل گیری — هرچند دشوار — ائتلاف ضد هیتلری نتیجه گیری کلا صادق و نافذی بعمل آورد: حال که در آن زمان علیرغم تمام اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی ممکن بوده است سرانجام پیمان مشترکی علیه فاشیسم، "خطر جهانی" آن زمان، تشکیل شود، چرا نباید امروز — در شرایط

بین‌المللی بی‌شک، مساعدتری - امکان داشته باشد مسائل جهانی را که موجودیت حیات را در زمین بخطر می‌اندازد، مشترکا حل نمود؟ و نه تنها این: اگر بشریت بخواهد باقی بماند باید این مسائل حل شود. و این کاریست که فقط جمعا ممکن است.



امروزه کمونیست بودن به چه معنا است

مانده از صفحه ۲۵

بوده است. برگهائی در آن هست که باید از آن شرمند بود زیرا نسل من هم از بابت آن مسئول است. من شرمندم که اتحاد شوروی هنوز هم کشوری است که جمعا دست به گریبان کمبودها است و از اینکه هنوز هم بهیچوجه تمام حقوقی را که شهروندان يك کشور سوسیالیستی باید داشته باشند، تدوین نکرده و در زندگی جاری بعمل در نیاورده است. اما این احساسات بنحو جدائی‌ناپذیر با احساسات دیگری همراه است. من افتخار می‌کنم به حزب و کشورم که با دستاورد هایشان جهان را دگرگون کرده اند. بعقیده من شایسته نیست و حتی توهین آمیز است اگر فقط به اعتراف به گناه بسنده کنیم. آه و افسوس دردی را دوا نمی‌کند. باید کاری کرد. اینک شرایط برای يك تحول انقلابی فراهم شده است. برای من بعنوان عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی مهمتر از همه آنست که در این راه فعالانه همکاری کنم.

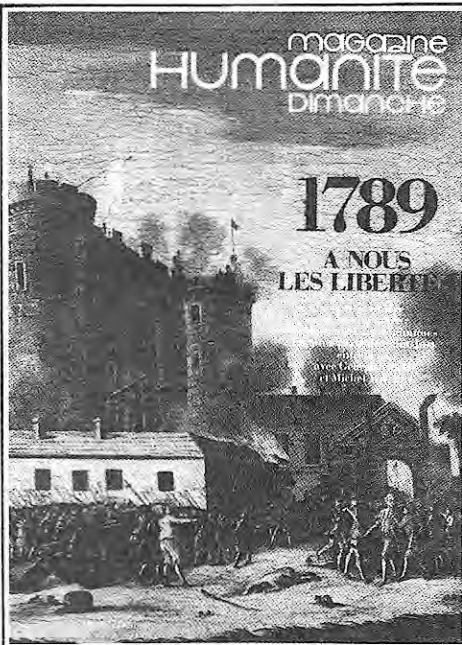


۲۰۰ سالگی

## انقلاب کبیر فرانسه

دو چهاردهم ژوئیه سال ۱۷۸۹ مردم پاریس به زندان باستی، دژ استبداد سلطنتی یورش بردند و آنرا به تسخیر درآوردند. این رویداد یکی از درخشانترین نمونه‌های تاریخ سازی خلق بود. از آن پس راه دشوار تحقق بخشیدن به شعار انقلابیون فرانسه یعنی آزادی، برابری، برادری در دنیا آغاز گردید.

ژرژ مارش، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه می‌گوید: «ما خود را علیرغم دو قرن فاصله بسی به انقلاب فرانسه نزدیک می‌دانیم. ما اهمیت این رویداد را، نقش برجستهای را که این انقلاب بر تاریخ کشور و مبارزه خلق ما گذاشته است، سهم بزرگی را که در پیشرفت تمدن جهانی داشته است، ارج می‌گذاریم.»



درد کمونیستها بر تو باد، انقلاب!



هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" از نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای زیر ترکیب شده است :

آرژانتین - اتحاد جماهیر شوروی - اردن - اروگوئه - اسپانیا - اسرائیل - اطریش - اکوادور - الجزایر - السالوادور - اندونزی - ایالات متحده آمریکا - ایران - ایرلند - برزیل - بریتانیای کبیر - بلژیک - بلغارستان - بلیوی - پاراگوئه - پاناما - پرتغال - پرو - ترکیه - جامائیکا - جمهوری آفریقای جنوبی - جمهوری د مکزیک - آلمان - جمهوری د مکزیک خلق کره - جمهوری د مکزیک خلق یمین - جمهوری د وینین - جمهوری فدرال آلمان - چکسلواکی - دانمارک - رومانی - ژاپن - سریلانکا - سنگال - سوئد - سوئیس - شیلی - عراق - عربستان سعودی - فرانسه - فلسطین - فنلاند - فیلیپین - قبرس - کانادا - کستاریکا - کلمبیا - کوبا - گواتمالا - گویان - لبنان - لسوتو - لوکزامبورگ - لهستان - مجارستان - مراکش - مصر - مغولستان - مکزیک - ونزوئلا - ویتنام - هندوراس - هندوستان - یونان .

مجله "مسائل بین المللی" که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مندرجات این مجله از میان مقالات مجلسه "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه می شود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۵ و ۶ ، سه و ژوئن سال ۱۹۸۹ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" بچاپ رسیده است .

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" می کوشد محیط آزادی باشد برای تبدیل نظر و تجربه میان کمونیستها و نیز سایر نیروهائی که از تحکیم مبانی صلح و پیشرفت اجتماعی دفاع می کنند . بی شک این سیاست در مندرجات "مسائل بین المللی" نیز بازتاب می یابد . بدیهی است خوانندگان برای آگاهی از مواضع هر حزب در هر مورد باید به ارگانها و اسناد همان حزب رجوع کنند .

PROBLEMS OF  
PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and informational journal of Communist  
and Workers' Parties throughout the world

بها ۲ مارک یا معادل آن  
Price: 2 DM or  
its equivalent

No. 5/6 1989

آدرس پستی: P.B. 49034  
10028 Stockholm 49  
S W E D E N



انتشارات حزب توده ایران